

# دفاع از ارزش های ملی، وظیفه عناصر ملی است

جلد ۲



طاق ظفریغمان ، نماد استقلال ملی افغانستان

کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

سویدن - ۲۰۲۶

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مشخصات کتاب:

نام کتاب: دفاع از ارزش های ملی وظیفه عناصر ملی است (جلد ۲)

نام مؤلف: کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

چاپ جلد اول- ۲۰۱۴، انتشارات دانش کابل

چاپ جلد دوم- ۲۰۲۶، انتشارات پرند

درس ایمیل مؤلف: [sistani01@hotmail.com](mailto:sistani01@hotmail.com)

## فهرست مطالب

- مقدمه مؤلف ..... ۵
- گفتار ۱- شاه امان الله و مقایسه آن با پطرکبیر از نظریک ایرانی..... ۹
- گفتار ۲- جلیلزاد: دهه امانی فصل درخشان تاریخ افغانستان ..... ۱۵
- گفتار ۳- وزیر اکبرخان قهرمان استرداد استقلال افغانستان..... ۲۱
- گفتار ۴- معاهده راولپندی از تمام معاهدات قبلی بهتر بود..... ۴۰
- گفتار ۵- هدف تلاش ستانیزی و خالدی از تعویض روز استقلال..... ۴۶
- گفتار ۶- دفاع از حقیقت تاریخ (ن. جلیلزاد)..... ۵۰
- گفتار ۷- داکتر خالدی تاریخ را تحریف میکند..... ۵۸
- گفتار ۸- سیمنار آنالین داکتر خالدی برای تعویض روز استقلال..... ۶۵
- گفتار ۹- جلیلزاد: هشدار به داکتر ستانیزی و داکتر خالدی ..... ۷۳
- گفتار ۱۰- پاسخی به یک جفنگ زمان ستانیزی ..... ۸۵
- گفتار ۱۱- رزاق مامون و اتهام دزدی به شاه امان الله..... ۹۱
- گفتار ۱۲- توهین لطیف پدرام به حاکمیت پشتون ها..... ۹۷
- گفتار ۱۳- تحقیر احمدشاه بابا از جانب ناشناس ..... ۱۱۳
- گفتار ۱۴- توهین ناشناس به شاه امان الله ..... ۱۱۹
- گفتار ۱۵- تخریب حبیبی در کتاب ناشناس ناشناس نیست..... ۱۲۹

- 
- گفتار ۱۶- رد اتهامات سیاف بر شاه امان الله غازی ..... ۱۳۵
- گفتار ۱۷- جلیلزاد: سیستانی ستون استوار حافظه ملی ..... ۱۴۱
- گفتار ۱۸- دفاع از ارزش های ملی یعنی چی؟ ..... ۱۴۵

## مقدمه مؤلف

در سال ۲۰۱۴، داکتر زمان ستانیزی در مصاحبه تلویزیونی خود با خانم زهره داود، بمناسبت ۹۵ مین سالگرد استرداد استقلال افغانستان به استقلال و شاه امان الله، توهین بزرگی نمود که برای بسیاری از افغانهای آزادیخواه و ملیگرا تکاندهنده بود. ستانیزی در مصاحبه اش گفت: «استرداد استقلال افغانستان افسانه ای بیش نیست زیرا افغانستان هیچوقت آزادی اش را از دست نداده و همیشه مستقل و دارای سیاست آزاد بوده و با کشورهای دیگر روابط داشته است»؟؟؟

ستانیزی علاوه کرد: «آنانی که در جشن استرداد استقلال افغانستان شادمانی میکنند، مثل اینست که در عروسی مادر خود برقصند»؟؟؟؟ ستانیزی متذکر شد که: «امان الله خان با امضای قرار داد راولپندی، خاک افغانستان را برای همیشه فروخت!»؟؟

من برای تردید این توهین بزرگ، بجواب داکتر ستانیزی زیر عنوان [آقای ستانیزی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، چقدر پول از انگلیس و پاکستان میگیرید؟] مقاله ای نوشتم. و در پورتال افغان جرمن گذاشتم. بعد از نشر مقاله ام، ۱۰ تن از

شخصیتهای ملی افغان (بشمول داکترسیدعبداله کاظم، داکتر عبدالرحمن زمانی، داکترسیدخلیل الله هاشمیان، داکترخالق رشید، داکترنحیب بارکزی، مسعودفارانی، احمدولی نوری، محمداپاز نوری، خانم صالحه جان واهب وپیکار پامیر) که همکاران فعال پورتال افغان جرمن آنلاین بودند با نگاشتن مقالاتی موضع گیری مرا تایید و موقف ستانیزی را نکوهش نمودند. من آن مقالات را زیرعنوان «دفاع از ارزشهای ملی، وظیفه عناصر ملی است» بصورت کتابی درآوردم و درکابل از سوی انتشارات دانش بچاپ رساندم. در پورتال افغان جرمن در آرشیف بنده نیز قابل دسترسی است.

اکنون داکترستانیزی در همکاری با نوراحمدخالدی که شخص احساساتی وزود تحت تاثیر تبلیغات دشمن قرار میگردد، پروژه دیگری را روی دست گرفته است. ازدوسال به اینطرف هر دو تلاش می ورزند تا روز ملی ۲۸ اسد یعنی روز استقلال افغانستان را که با خون هزاران تن از فرزندان غیور این وطن بدست آمده است، بی اهمیت جلوه دهند و بجای آن روز پیروزی میرویس خان هوتکی را برحاکم صفوی قندهار در ۱۷۰۹ بحیث روز استقلال افغانستان پراهمیت جلوه بدهند. گرچه این تلاش هاجای را نمیگرد، اما میتواند ذهنیت جوانان ناآگاه از تاریخ افغانستان را مغشوش نماید ودرعین حالی دل استعماربریتانیا را خوشنودنماید که اینک دیگر نام امان الله بحیث محصل استقلال افغانستان برده نمیشود، که محال است وجنون!

منطق این دوتاریخ نویس آماتور اینست که: «جنگ سوم افغان و انگلیس بخاطر استرداد استقلال کشور، بی معنی و غیر ضروری بود و نتیجه اش فقط به باز شدن سفارت شوروی در افغانستان و قطع امداد پولی انگلیس به افغانستان انجامید.»

البته من وداکتر کاظم وداکتر زمانی و دیگر دانشمندان افغان پاسخ های بایسته و شایسته ای به دو داکتر داده ایم اما دیده میشود که اینها باتدویر سیمناهای آنلانی اکنون بطور علنی عنوان میکنند که میرویس خان هوتکی بانی افغانستان و معمار استقلال افغانستان است و بدین گونه مشخص میشود که هدف این دوشخص حذف احمدشاه بابا و حذف امان الله خان بحیث محصل استقلال افغانستان است.

دفاع از استقلال و نماد های ملی چون: احمدشاه بابا ، وزیر اکبرخان، میرویس نیکه، شاه امان الله محصل استقلال کشور، علامه حبیبی دانشمند بزرگ قرن بیستم افغانستان، ملالی میوند عنصر مهم در پیروزی جنگ میوند و روز ۲۸ اسد روز استقلال ۱۹۱۹ نمادهای ملی افغانستان اند. عناصر ملی می باید نماد ها ملی را بحیث ارزشهای ملی خود بدانند و اجازه ندهند تا کسی نمادهای ملی کشور را تخریب کند و دشمنان تاریخ وطن را شاد سازند. من از آنهای که خود را افغان نمیدانند گلایه یی ندارم بلکه از آنهای گلایه دارم که خود را افغان و پشتون و تحصیل کرده میدانند. اینهای که از پول مالیات بیوه زنان به مکتب رفته و تا سطح دکتورا تحصیل کرده اند،

بجای اینکه برزخم های این کشور مرهم بگذارند و از هستی و موجودیت کشور خود و هویت تاریخی خود دفاع کنند، نمادهای ملی را تخریب میکنند و شخصیت های ملی و تاریخ ساز و دانشمندان بزرگ افغانستان را توهین و تحقیر میکنند و حرف های پوچ و سبکی به آدرس بزرگان تاریخ و فرهنگ افغانستان میزنند تا دل دشمنان وطن را شاد کنند. مدافعان ارزش های ملی وجداناً مکلف اند تا به پاسخ آنها بپردازد که دانسته یا ندانسته آب در آسیاب دشمن می ریزند .

البته من و داکتر کاظم بشمول نویسنده پرکار و توانای افغان» ن. جلیل زاد» (یا لمبه رنگریز) بیکار نه نشستیم و در دفاع از نماد های ملی و فرهنگی کشور در پاسخ به کسانی که هدفمندانانه شخصیت های ملی افغانستان را تخریب میکنند پاسخ های بایسته ای نوشتیم و در رسانه های انترنتی به نشر سپردیم. عناصر ملی می باید نماد ها ملی را خطوط سرخ تاریخ ملی خود بدانند و بکسی اجازه ندهند تا نمادهای ملی کشور را تخریب کند و دشمنان تاریخ وطن را شاد سازد. پایان ۲۳/۵/۲۰۲۶

## گفتار یکم

شاه امان الله ومقایسه آن با پترکبیر  
از نظر یک نویسنده ایرانی در ۱۹۲۸



شاه امان الله وملکه ثریا طرزی درسفراروپا

شاه امان الله، با گرفتن استقلال افغانستان از بریتانیا بحیث یک  
زعیم ضد امپریالیستی درجهان اسلام از محبوبیت ومنزلت فوق  
العاده ای برخوردار شد تا آنجاکه در سال ۱۹۲۰ برای مسلمانان هند،  
افغانستان قلب اسلام به حساب میآمد و امان الله خان را پادشاه خود  
می دانستند. (ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ص ۳۲)

"مصری ها امان الله خان را شخص دموکرات و دوستدار ملتش و رمز آزادی و مبارزه علیه استعمار انگلیس برای ملت مصر و شرق می دانستند." (فضل غنی مجددی، افغانستان در عصر اعلیحضرت امان الله خان، چاپ امریکا، ص ۳۳۰)

پروفیسر آدمک افغانستان شناس معروف امریکائی درباره امان الله نوشته میکند: «امان الله بحیث قهرمان ملی افغانستان شناخته شد» خصوصاً هنگامیکه موفقانه امپراطوری بریتانیا را شکست داد. و آزادی مطلق افغانستان را بدست آورد و به جهان برسیمت شناخته شد.» (افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ترجمه پوهاند محمدافضل صاحب زاده، چاپ دوم، ص ۱۹۶)

به قول حمزه واعظی پژوهشگر شناخته شده هزاره «اگر نقش بزرگ امان الله خان را در تأمین استقلال سیاسی افغانستان و اراده خلل ناپذیرش را در پیشرفت و نوسازی این کشور فقیر و عقب مانده اضافه نماییم، آشکارا دلیل شیفتگی مسلمانان هند، احترام عمیق بزرگان مصر، استقبال پرشکوه اروپاییان و تجلیل پر عظمت ترکیه و ایران را در این سفر، از این شاه ترقی خواه درمی یابیم.» (نقدی بر کتاب: گزارش سفر امان الله خان به کشورهای اروپایی، ترجمه سید عزیز الله مرموز)

ابوالقاسم وثوق مهندس، یکی از نویسندگان ایرانی مقیم آلمان به پیشواز ورود شاه امان الله به آلمان در ۱۹۲۸، مقاله بس ارزشمندی، در مجله علم و هنر ایرانیان مقیم برلین به نشر سپرد و در آن خبر ورودش را به کشور آلمان به هموطنان خود مژدگانی داد و در باره شخصیت دینامیک و پویای شاه امان الله توضیحات داده او را با پترکیبر روسیه از قول سن سیمون مورخ مشهور فرانسوی به مقایسه گرفته است.

نویسنده از ورود شاه افغان چنان شادمانی میکند که سجده شکر بجا می آورد و احساس خودرا چنین بیان میکند: «ما مشرق زمین را نیز سزد که به درگاه خالق بیچون سجده شکر بجای آوریم که ما را هم پس از قرنهای بیچارگی و ناامیدی یکباره بدون انتظار از یک طرف فرصت ترقی و رستگاری آزاد و از طرف دیگر مردان زبده و قوی پنجه ای که گوئی مشیت الهی مخصوصاً برای انجام این مقصود عالی و منظور بلند تدارک نموده تفضل فرموده است... اعلیحضرت امان الله خان به کالبد ملک و ملت خود جان و روان تازه دمیده و اینک نیز مانند پتر کبیر فقط و فقط به قصد درک و اخذ وسایل سعادت مندی ملت خود نه برای تعیش و خوشگذرانی چنانکه متأسفانه عادت سلاطین و بزرگان مشرق زمین بوده تشریف فرمای اروپا گردیده اند. این پادشاه جوان کاردان و کارفرما چنانکه در تمام نشریات و جراید و مجلات دیده می شود از دقیقه که قدم از مملکت خود بیرون نهاده، تا امروز پیوسته مشغول معاینه و ملاحظه و مشاهده آثار علمی و فنی اروپا بوده و در این راه براستی یک ثبات و استقامت خستگی ناپذیر فوق العاده مشهود داشته اند که کمتر نظیر آن دیده شده است.

ما و تمام کسانی که اعلیحضرت امان الله خان را می شناسند یقین قطعی داریم که میل و رغبت ایشان در اخذ و تعمیر و ترویج ترقیات اروپا در مملکت خود کمتر از پتر کبیر نیست و امیدواریم که همانطور که زحمات و خدمات پتر کبیر اساس عظمت و شکوه روسیه گردید، افغانستان نیز در نتیجه مساعی پادشاه ملت دوست خود و در پرتو همت و شهامت او به زودی درجات عالییه ترقی و خوشبختی و رفانایل گردد. کارکنان مجله «علم و هنر» از صمیم دل و جان و با یک خلوص نیت و صفای باطن برادرانه تبریکات و تمنیات بی ریای خود را تقدیم ملت محترم و محبوب افغانستان به داشتن چنین

پادشاه رعیت پرور و خسرو بزرگ و سرور بزرگواری داشته و یقین و ایمان کامل دارند که در کنف حمایت و مساعی این شهریار معظم به زودی به مراتب عالیه سیادت نایل گردند.» (مقاله عزیزگذرگاه، درافغان جرمن آنلاین ۲۰۱۴)

یادآوری از محبوبیت و شهرت نیک یک شخصیت ملی که آوازه کارنامه های خوب و ماندگارش تا اقصای نقاط جهان رسیده و یک نویسنده ایرانی که هیچگونه پیونداتنیکی و قومی با شاه امان الله نداشته است تا این حد از ورودش به آلمان ابراز خوشحالی میکند، چرا ما به عنوان یک هموطن اعلیحضرت امان الله به وجود یک چنین شخصیت آگاه و آزادیخواه مباحات و افتخار نکنیم چنین ابراز احساسات هرگز به معنای شخصیت پرستی نیست!

یک شاعر ایرانی بنام سمیعان ریحان هنگام ورود شاه امان الله به تهران پس از سفر اروپائی اش و استقبال گرم مردم ایران از شاه و ملکه ثریا طرزی قصیده ای سروده، که چندبیت آن اینجا نقل میشود تا هموطنان ما با خواندن آن بوجود چنین پادشاه مترقی و تجدد خواه بخود بیالند.

تا جلوه کرد کوکبه شاه نامدار

خورشید رشک برد از این شهر و این دیار

ای ملک جم بناز بر این طالع بلند

ای آسمان ببال بر این خوب روزگار

شاه جوان امیر امان الله بزرگ

تا از وفا بجانب این ملک بست بار

روی زمین ز مقدم او گشت مشک بیز

باد صبا ز موکب او گشت مشکبار

مهر بلند مرتبه، بانوی مهر ور

ماه سپهر کوکبه، سلطان نامدار

ای شهریار عادل و معبود مرد و زن

وی دوستدار مردم و محبوب کردگار  
 ای عاشق تجدد و ای دوستدار دین  
 ای تکیه گاه ملت و ای شمسۀ تبار  
 ما نایم و نقد جان که بود در کف خلوص  
 این هدیه نیست گر چه تو را لایق نثار  
 ای خسروی که بهر ترقی ملک خویش  
 بیرون شدی ز کاخ و سفر کردی اختیار  
 از بهر عیش و نوش نکردی تو این سفر  
 رفتی که علم و دانش و صنعت کنی شکار  
 ای شاه! ملت تو، و ایران، برادرند  
 در این دو اختلاف نباشد به هیچ کار  
 گر مسلمی ز رنج بگرید به اصفهان  
 نالد ز درد مومن دیگر به قندهار  
 ای خاک با طراوت افغان زمین پاک  
 ای جایگاه غیرت و ملیت فخر  
 خوش باش زینکه خسرو دیندار میرسد  
 از راه دور جانب آن شهر و آن دیار  
 فرخنده موکب شاه افغان ازین سفر  
 خوشدل رود بسوی وطن شاد و شادخوار

(از کتاب سفرهای شاه امان الله به اروپا نوشته عزیزالدین وکیلی پوپلزانی)

به نظر من یادکرد از محبوبیت و صفات نیک یک ز عیم ملی افغان که  
 الگوی آزادیخواهی و استقلال طلبی و ضد استعمار و ارتجاع و حامی  
 بزرگ نهضت زنان درکشور بود، نه تنها به معنای «شخصیت  
 پرستی» نیست بلکه قدردانی معقول و بجا از یک نماد ملی و تاریخی  
 کشور است.

آمان الله خان در میان مردم آنقدر شخصیت محبوب و دوست داشتنی  
 بود که وقتی از سلطنت استعفا داد و ارگ کابل را بقصد قندهار ترک

نمود، مردم شریف و دلیر هزاره مثل مردم شجاع وردک و میدان و غوربند و تگاب و وزیرستان و قندهار و غیره، مدت هفت ماه تمام به حمایت از آزاد منشی و عدالت گستری شاه امان الله، از قربانی دادن سر و مال خود، در راه اعاده تاج و تخت سلطنت به شاه امان الله دریغ نکردند. اما آن شاه مردم دوست، که نمیخواست سلطنت را با خونریزی بدست آورد، برای جلوگیری از جنگ میان افغانها کشور را ترک گفت، درحالی که بیشترین مردم قدر شناس افغانستان تا روز (۲۳ میزان ۱۳۰۸) که سپهسالار نادرخان، خود را نادرشاه اعلان کرد، همچنان امیدوار بودند که این همه جنگها و جانبازی ها با بچه سقو برای بازگشت شاه امان الله غازی صورت گرفته است، نه برای به اقتدار رساندن نادرخان. (به کتاب: تذکره انقلاب فیض محمدکاتب و کتاب «تاریخ استقلال و نجات افغانستان» از جنرال یارمحمدوزیری رجوع شود)

این از جان گذشتگی مردم بخاطر اعاده قدرت به شاه امان الله، بیانگر این واقعیت است که هنوز در دره ها و وادیهای کابل و قندهار و اطراف کوه های سلیمان و سپین غر، مردمان وجود داشته اند که قدر آن شاه ترقیخواه و معارف دوست را میدانستند و از رژیم چپاول و تاراج و تجاوز سقوی نفرت داشتند و این نفرت را هیچگاهی پنهان نمیکردند.

برای یک رهبر سیاسی، چه شاه و چه امیر و چه رئیس جمهور، افتخاری بزرگتر از این نیست که وقتی بر اثر توطئه و دسایس دشمن، از قدرت کنار زده شود، ولی مردم به دفاع از او برخیزند و برای اعاده سلطنتش، بدون چشمداشت یک حبه و دیناری، ۷ ماه تمام سر بدهند ولی سنگر ندهند. و کسی که چنین افتخاری را از جانب ملتش نصیب گردید، شاه امان الله غازی بود. ختم

## گفتار دوم

### دهه امانی فصلی زرین و درخشان در تاریخ افغانستان

(نویسنده: ن. جلیل زاد ۱۶ اگست ۲۰۲۵)

تاریخ هر ملت، فرازها و فرودهای بسیاری دارد، روزهایی از افتخار و شکوه و روزهایی از اندوه و تاریکی. اما در تاریخ معاصر افغانستان، دهه امانی همچون خورشیدی درخشان بر تارک زمانه می تابد.

دهه‌ای که شاه جوان و آزادیخواه، امان‌الله خان غازی، با شهامتی کم‌نظیر و دیدگاهی آینده نگرانه، بیرق اصلاحات و نوگرایی را برافراشت و افغانستان را در مسیر تازه‌ای از تمدن، آزادی و عدالت قرار داد. اگر امروز در تاریخ خود از صدها «اولین‌ها» سخن می‌گوییم، سرچشمه بیشتر آن‌ها را باید در همان دوران کوتاه اما پرثمر جست‌وجو کرد.

#### زن، آغاز بیداری جامعه

امان‌الله خان بیش از هر چیز باور داشت که کلید تحول اجتماعی، آزادی زن است. او نخستین پادشاهی بود که تنها یک همسر داشت و به سنت‌های پوسیده حرم‌سرا و غلام‌بچه‌گی پایان داد.

با پشتیبانی ملکه ثریا، بانوی آگاه و هم سنگر خود، انجمن حمایت نسوان به ریاست کبرا جان تأسیس شد و نخستین جنبش زنان به صورت رسمی پا به عرصه گذاشت.

دختران برای نخستین بار به مکاتب راه یافتند و حتی گروهی از آنان برای تحصیل عالی به اروپا اعزام شدند. رفع حجاب اجباری، تشویق زنان به حضور اجتماعی و گسترش آموزش دختران، جامعه را به سوی آینده ای تازه سوق داد.

شاه غازی بارها تأکید می کرد: «تا زمانی که مسأله زن در جامعه حل نشود، سخن گفتن از ترقی و تعالی بیهوده است.»

### الغای بردهگی و بیگاری

از شجاعانه ترین اقدامات امان الله خان، لغو بردهگی و غلامبچهگی بود. قرن ها بود که هزاران هموطن هزاره، بدخشی، پنجشیری، نورستانی و حتی برخی از اقوام پشتون قربانی خرید و فروش انسان بودند. شاه جوان با صدور فرمان آزادی، بر این ننگ تاریخی خط بطلان کشید. همزمان، بیگاری، آن بهره‌کشی ظالمانه بدون مزد، نیز برچیده شد. این تصمیمات، خشم ملاها و فئودالها را برانگیخت، اما عدالت خواهی و انسان دوستی شاه، راهی نو پیش پای ملت گذاشت.

### استقرار قانون و عدالت نوین

افغانستان برای نخستین بار صاحب قانون اساسی و نظامنامه‌های مدرن شد. این قوانین با همکاری حقوق دانان فرانسوی و افغان تدوین گردید و شخص شاه ماده به ماده آنها را بررسی می کرد. سلطنت از حکومت جدا شد و مشارکت مردم در سیاست و اقتصاد تشویق گردید. قوه قضائیه نوین تأسیس شد و شکنجه، آن لکه ننگین قرون، برای همیشه ممنوع اعلام شد.

شاه غازی حتی صندوق بیت المال را از کاخ شاهی بیرون کشید و به نمایندگان مردم سپرد. او برای خویش معاش ثابت مقرر کرد و برای

نخستین بار، معاش خاندان محمدزایی را که قرن ها از خزانه دولت می‌گرفتند، قطع نمود. این عمل، نشانی از پاک‌دستی و مردمی‌بودن او بود، خصوصیتی که در تاریخ سلطنت‌های شرقی کم‌نظیر است.

### انقلاب در معارف

اگر بگوییم عشق بزرگ امان‌الله خان «معارف» بود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. او می‌دانست که ملتی بی‌سواد، اسیر جهل و خرافه باقی می‌ماند. از همین‌رو تعلیمات ابتدایی اجباری شد و مکاتب جدید در سراسر کشور تأسیس گردیدند.

پوهنتون کابل (اعدادیه امانی)، مکتب طب، نرسنگ، روضیه برای خانم‌ها، مکاتب شبانه، دارالمعلمین، مکاتب سیار برای کوچی‌ها و کورس‌های مبارزه با بی‌سوادی همه در همین دوره بنیان گذاشته شدند.

استادان فرانسوی و هندی به کشور دعوت شدند و زبان‌های خارجی چون انگلیسی، آلمانی، ترکی و فرانسوی در مکاتب تدریس گردید. شاید باورکردنی نباشد، اما خود شاه و ملکه ثریا در صنف‌های سوادآموزی تدریس می‌کردند. این توجه نشان می‌دهد که امان‌الله خان تا چه اندازه به علم و آگاهی به‌عنوان شالوده استقلال و پیشرفت باورمند بود.

### تولد هنر و ادبیات نو

امان‌الله خان درک می‌کرد که فرهنگ و هنر، روح یک ملت است. پیش از او، موسیقی و نقاشی در چنگال تحریم سنت‌گرایان جان می‌داد. اما در دهه امانی، برای نخستین بار سینما و تیاتر وارد وطن شد. نخستین نمایشنامه با نام «آزادی افغانستان» روی صحنه رفت و شگفتا که شاه و ملکه شخصاً در آن نقش‌آفرینی کردند. تابلوهای نقاشی پرفیسور غلام‌محمد میمنگی و یارانش تالارها و موزیم‌ها را زینت بخشید. ادبیات نوین پا به میدان گذاشت و نثر متکلف و چاپلوسانه

جای خود را به ادبیات بیدارگر داد. پژوهشگران این دوره را به حق «عصر بازگشت ادبی» می‌نامند.

### اصلاحات اجتماعی و اقتصادی

از دواج کودکان برای نخستین بار ممنوع گردید. مراسم پرخرج عروسی و مرده داری تحت قانون در آمد. «سره میاشت» (هلال احمر) تأسیس شد و شفاخانه‌های مدرن در خدمت مردم قرار گرفتند. حتی شفاخانه‌های سیار به دورترین نقاط کشور فرستاده شدند. شبکه آب آشامیدنی صحی در کابل راه‌اندازی شد. بند برق جبل‌السراج و پغمان روشنایی را به خانه‌ها آوردند. سرک‌های تازه به سوی تورخم، جلال‌آباد، قندهار و هرات کشیده شدند. معادن و منابع طبیعی کشور مورد سروی و کاوش قرار گرفتند.

### روزنامه‌نگاری و رسانه‌های نو

یکی دیگر از عرصه‌های درخشان دهه امانی، مطبوعات و رسانه‌ها بود. روزنامه‌های متعددی در مرکز و ولایات چاپ می‌شدند و این دوره به حق «رستاخیز روزنامه‌نگاری» لقب گرفت. شاه‌غازی برای نخستین بار تقویم ملی شمسی را جایگزین تقویم قمری غیرثابت کرد تا جشن استقلال وطن در روزی معین و همیشگی برگزار شود.

### مساوات شهروندی

امان‌الله خان به برابری همه اقوام و ادیان باور داشت. او محدودیت‌های تحقیرآمیز بر لباس هندوها و یهودیان را لغو کرد و برای آنان حق نمایندگی مساوی قائل شد. در نگاه او، ملت افغانستان یک پیکر واحد بود که همه اعضای آن، فارغ از دین و قوم، باید در سرنوشت وطن سهیم باشند.

### میراث جاویدان

دهه امانی هرچند کوتاه بود، اما دستاوردهایش به اندازه قرن‌ها ارزش دارد. در همان ده سال، افغانستان برای نخستین بار طعم قانون،

آزادی، معارف، برابری زن و مرد، هنر نوین، زیربنای اقتصادی و عدالت اجتماعی را چشید.

امان‌الله خان شاید در برابر طوفان سنت‌گرایان و دسیسه‌بیگانگان تاب نیاورد، اما روح نهضت او هنوز زنده است. او ثابت کرد که افغانستان می‌تواند آزاد، مدرن، پیشرفته و سربلند باشد. دهه‌امانی نه فقط یادگار یک دوره تاریخی، بلکه چراغی است برای نسل‌های امروز و فردا تا راه آزادی و پیشرفت را ادامه دهند. (افغان جرمن آنلاین، ارشیف مقالات نویسنده)

همین نویسنده در جای دیگر مینویسد:

**دروید پر تو ای شاه همیشه زنده در دل تاریخ!**

گاه گاهی خورشیدی از افق سر بر می‌دارد که نه تنها ظلمت شب را می‌شکافد، بلکه جان خسته‌ی ملتی را روشن می‌سازد؛ و بی‌گمان، شاه امان‌الله خان غازی، آن خورشید تابناک و بی‌همتا بود.

او نه تنها یک پادشاه بود، بلکه سردار ترقی، آزادی، استقلال، آگاهی و آتش‌افروز اندیشه در خاکی که قرن‌ها در بند کهنه‌پرستی و جهل به زنجیر کشیده شده بود. جوانمردی بود با چشمان روشن، با نگاهی که آینده را می‌دید؛ با قلبی که برای رهایی می‌تپید و با صدایی که از درد مردم برمی‌خاست.

شاه امان‌الله خان، نه با شمشیر، بلکه با قلم و تدبیر بر تخت تاریخ نشست. استقلال را از دهان اژدهای استعمار به زور نبوغ و شجاعت بیرون کشید و پرچم آزادی و آزادگی را در قلب پایتخت، کابل زیبا به اهتزاز درآورد. او درس آزادی را نه از خاور و باختر، بلکه از درد ملت و خون جانباخته‌گان آموخته بود. در دوران او، زن دیگر سایه نبود، بلکه روشنی بود؛ این آموزگار آزادی، یار مرد در میدان زندگی. حجاب از چهره‌ی جامعه برداشت، نه با اجبار، که با چراغ

آگاهی. مکتب ساخت، قانون نوشت، عدالت را از قصر به کوچه کشاند و کوشید تا ملت خفته را از قرن‌های خواب تاریخی بیدار کند. دشمنان آزادی، متحد در لباس دین و سیاست، خنجر از پشت بر قلب پر امیدش زدند و او را تبعید کردند؛ اما صدای او در تبعید خاموش نشد، بلکه فریاد شد، الهام شد، اسطوره شد.

امروز اگر ما هنوز واژه‌ی «آزادی» را می‌شناسیم، اگر در تاریکی هنوز رویای روشنی در سر داریم، همه از تبار همان مرد است؛ از ریشه‌ی همان نهضت، که امان‌الله خان با خون دلش آبیاری‌اش کرد.

ای مرد بزرگ!

ای شاه بیدارگر!

درود بر روان پاکت، که هنوز در بادهای آزادی‌خواه این وطن می‌وزد. درود بر نامت، که بر سنگفرش کوچه‌های تاریخ، با قلم اشک حک شده است. تو رفتی، اما نه از دل‌ها؛ که دل‌ها با تو معنا گرفت، با تو شناخت، با تو بیدار شد.

**ای سردار ترقی، ای پیامبر آزادی!**

تو آمدی تا نشان دهی که ملت ما لایق زنجیر نیست، سزاوار بال است؛ ، برای پرواز به سوی روشنی و رفاه در نگاه تو، آینده نه رویا، بلکه رسالت بود.

امان‌الله خان، تو تنها پادشاه یک ملت نبود، تو پادشاهی بر قلب تاریخ بودی. در دورانی که بر فراز منبرها، جهل لانه داشت و از پس پرده‌ها صدای تعصب می‌آمد، تو چراغ علم برافروختی.

در روزگاری که زن تنها نامی در سایه بود، تو او را با نام، با نان، و با نغمه آشنا ساختی. تو رفتی، اما بر سنگ مزار تاریخ، با خطی از نور نوشته‌اند: «این‌جا مردی آرمیده است که در خواب نیز رویا می‌دید، و در بیداری آن را ساخت.» (لمبه رنگریز، ۲۶/ ۴/ ۲۰۲۵)

## گفتار سوم

### وزیر اکبرخان، قهرمان استرداد استقلال افغانستان در جنگ اول افغان و انگلیس

عنوان فوق برخاسته از نبوغ سیاسی و نظامی وزیر اکبرخان در جنگ اول افغان و انگلیس است که ممکن است مورخان کشور بنا بر سیاست مطبوعاتی دولت و پرهیز از خشم ارادتمندان لندن از بیان و ذکر آن خود داری کرده باشند. اکنون که زمان و زمین برای گفتن چنین حقایقی فراهم است نباید از بیان آن خود داری شود.

پیش از همه باید یادآور شد که شخصیت های ملی و تاریخی و فرهیخته گان علم و هنر یک کشور، ستون های تاریخ یک کشور اند، اگر این ستون ها تخریب گردند، تاریخ یک کشور نابود میگردد و کشوری که تاریخ نداشته باشد نمیتواند افتخاری هم داشته باشد. یکی از بزرگ مردان افتخار برانگیز تاریخ کشور ما، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس، فرزند امیر دوست محمدخان بن سردار پاینده خان بارکزائی قندهاری است.

وزیر اکبرخان، از زمره آن سیمایهای تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما است که از پانزده سالگی پایش به مسایل نظامی و سیاسی کشانده شد و پس از سهمگیری در جنگ شاه شجاع در قندهار در سال ۱۸۳۲ و پیروزی بر شاه شجاع، در جنگ جمرد توانست هری سینگ سپهسالار سیکها را در یک نبرد تن بتن از زمین بزمین بزند و باعث شکست دشمن گردد. وزیر اکبرخان بعد از دوسال

رنج زندان شاه بخارا در سال ۱۸۴۱ وارد کابل شد و بلا درنگ در قیام مردم کابل بر ضد انگلیسها سهم گرفت و در کامیابی قیام مردم کابل بر ضد انگلیسها نقش وطن پرستانه و بسیار سازنده بازی کرد. وزیر اکبرخان عمر بسیار کوتاه، مگر مشحون از افتخار داشت.

سرگذشت مشحون از دلیری و شجاعت و احساس عالی وطن پرستی وزیر اکبرخان به انسان، روح مردانگی و دلیری می بخشد. رشادتها و شتارتهای و پیروزیهای وزیر اکبرخان مرهون همدلی و همفکری و همکاری شجاعانه سردار سلطان احمدخان پسر عم اکبرخان و محمدشاه خان بابکر خیل خُسر اکبرخان است. بنابراین میتوان گفت که این سه شخصیت ملی مانند یک روح در سه تن بودند. فعالیت های سیاسی و مبارزات آزادی خواهی و ضد سلطه بیگانگان در کشور در وجود این سه شخصیت ملی چنان با هم عجین شده است که نمیتوان وزیر اکبرخان را بدون حضور آن دوی دیگر بدرستی تجسم کرد. اگر بخواهیم مجسمه ای از وزیر اکبرخان بسازیم به نظر من دوازوی آن مجسمه عبارت از سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان می باشند. زیرا که آن دو یار صادق و جان برکف عامل تحقق نظریات و اندیشه های وزیر اکبرخان بوده اند. سردار اکبرخان هیچ کاری را بدون نظر آن دو انجام نمی داد و بنابراین هر پیروزی ای که سردار اکبرخان در میدان سیاسی و نظامی نصیب شده است، محصول مشورت و نظر و همکاری هر سه تن بوده است.

متأسفانه در میان هموطنان باسوادما، کسانی هم هستند که چشم دیدن و گوش شنیدن نام بلند او را ندارند و بعلل مختلف این فرزند دلیر و فداکار کشور را با نوک قلم نیش میزنند تا از وزنه شخصیت او کاسته باشند. مگر افغانهای حق شناس و با پاس، هرگز به کسی اجازه نمی دهند که شخصیت های تاریخی و ملی آنها را که با جان فشانی و

ریختن خون خود، این وطن را نگهداشته و به ما ارمغان کرده اند، توهین کند و به نظر سبک و بی حرمتی بطرف آنها ببیند .

### وزیر اکبرخان و استرداد استقلال کشور:

وزیر اکبرخان پس از رهائی از زندان بخارا در سال ۱۸۴۱ یکجا با پسر عم خود سردار سلطان جان هنگامی وارد کابل شد که قیام مردم کابل برضد انگلیسها وارد ۲۳ مین روز خود شده بود و در این مدت انگلیس ها حملات و ضربات خوردکننده افغانها را دیده بودند و هم توانسته بودند دو تن از رهبران برجسته قیام (عبدالله خان اچکزی و میرمسجدی خان کوهساتانی ) را از صحنه مبارزه خارج کنند. با آمدن وزیر اکبرخان روح تازه ای به کالبد قیام کابل دمیده شد و رهبران جهادی بدون درنگ سردار اکبرخان را بحیث قوماندان عمومی قیام کابل برگزیدند (۲۵ نومبر ۱۸۴۱). از این تاریخ بیعد سردار اکبرخان نقش برارنده و تعیین کننده ای در خروج قشون انگلیس از افغانستان بازی کرد.

عالیترین نمونه شجاعت اکبرخان همانا قتل مکناتن در حضور ۳ افسر مسلح و ۱۶ سرباز تفنگ بدست محافظ او است که در این اقدام متهورانه و پرخطر حضور دویارجان برکف او محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان نیز حضور داشتند و همین اقدام شگفت انگیز اکبرخان سرنوشت تجاوزگران و اشغالگران را تعیین کرد.

شهزاده علیقلی پسر فتح علی شاه قاجار در سال ۱۸۵۷ داستان قتل مکناتن را از زبان سردار سلطان احمدخان، یکی از شاهدان عینی در کتاب خود (تاریخ وقایع و سوانح افغانستان) ثبت نموده که غبار و فیض محمدکاتب مولف سراج التواریخ و دیگران از روی آن به شرح این واقعه پرداخته اند.

غبار میگوید که: «روز ۱۱ دسمبر مکناتن در میدان هموار با نمایندگان ملی که در رأس ایشان سردار اکبرخان قرار داشت مذاکره کرد و قراردادی را که سردار اکبرخان تسوید کرده بود امضاء و تسلیم شد. قرارداد شامل مواد آتی بود:

- دونفر افغان اردوی انگلیس را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظه می کند.

- عسکر موجوده انگلیس از کابل، جلال آباد و قندهار به هند مراجعه کند.

- احوال و ائصال و توپخانه و جباخانه که به واسطه عدم بارگیری بماند، به افغانها داده شود.

- خانواده شاه شجاع تا مراجعت امیر دوست محمدخان در کابل بماند.

- امیر دوست محمدخان با سایر افغانها به کابل مراجعت داده شود.

- ۶ نفر از انگلیس ها تا رجعت امیر در کابل گروگان باشد.

- انگلیسها بار دیگر یاد افغانستان را نکنند.

- انگلیس های معذور از رفتن در کابل نگهداری می شوند.

- اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیش از ۹ توپ با خود نبرد.

در ۱۳ دسامبر جنرال الفنستن پیشنهاد خودش را راجع به عملی

نمودن مواد موافقتنامه به مکناتن تکرار کرد.

در ۱۴ دسمبر رهبران ملی اجازه دادند که پنج هزار عسکر

محصور دشمن از بالا حصار به قشله انگلیسی بروند و سردار سلطان

احمدخان پسر عم سردار اکبرخان موظف شده بود که عسکر دشمن را

از میان ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دوطرف جاده ایستاده بودند

و وضع عسکر مغلوب را تماشا میکردند، در طول یک شبانه روز عبور

دهد.

سردار سلطان احمدخان قشون دشمن را از بالا حصار تا قشله

بی بی مهرو بدرقه نمود و بنا بر تقاضای وزیر مختار به داخل چهلونی

رفته با مکناتن ملاقات نمود. مکناتن که هنوز چشم امداد به قندهار و جلال اباد دوخته بود، به طرز شرم آوری از ایفای عهد نامه سربتافت و به دسیسه های تازه توصل جست. مکناتن این بارخواست با سردار اکبرخان از در حيله و خیانت پیش آید و به نام تأمین منافع شخصی، او را وسیله بقای تسلط انگلیس در افغانستان قرار دهد. مکناتن می دانست که نواب محمد زمان خان و شجاع الدوله خان پسر نواب زمان خان را نمیتوان فریفت و از میان رهبران با نفوذ دیگر ملی، مخصوصاً نایب امین الله خان لوگری که مردی مجرب است، نمی توان او را به زودی تطمیع کرد، پس سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله را که تا هنوز در میدان سیاست امتحان نداده بود، انتخاب کرد. مکناتن توسط سرورخان لوهانی از وزیر اکبرخان خواهش ملاقات کرد و او به نمایندگی خود سردار سلطان احمدخان رافرستاد.<sup>۱</sup>

#### درایت سردار سلطان احمدخان در بدام انداختن مکناتن:

بقول میرزا علیقلی، سردار سلطان احمدخان وزیر مختار را ملاقات کرد. وزیر مختار به سردار گفت: "ما را از شما تمنائی چند است، هرگاه برآورده خواهد شد اظهار داریم والا سخن بیهوده گفتن خرد مندان را نشاید. سردار گفت شما اظهار آن را دریغ ندارید هرگاه مرا در انجام آن قدرتی باشد من نیز دریغ نمی دارم. چندان که خاطر خواه شما هست کوشش خواهم کرد. گفت: یکی آنکه چون بودن ما انگلیس در این مملکت از برای افغانها فایده های کلی دارد بگذارید در این مملکت متوقف باشیم تا هم شما را از شر دشمن ایمن داریم و هم از خواسته و سیم وزر توانگر سازیم. دوم آنکه لشکریان افغان که به پیرامون لشکرگاه ما انبوهند نیز پراکنده شوند. سوم آنکه

نایب امین الله خان که مایه فتنه و فساد مابین دولشکر است یا او را زنده دستگیر نموده به ما بسپارید یا خود او را به قتل رسانید.

و در ضمن بر آوردن این مهم، احسان و انعام چند از برای هریک از شما متصور است اگر خواهی یک یک را بر شمارم. سردار گفت اکنون از پاسخ این سخن بگذرتا وزیر محمداکبرخان رادیده این سخن را باوی در میان آرم و پس از آن جواب آن بگزارم. این بگفت و از آنجا نزد وزیر اکبرخان آمده ماجرا بازگفت. وزیر گفت چرا نگذاشتی انعام و احسانی که در نظر دارد بر شمارد تا فایده این کار معلوم گردد؟ سردار گفت: از آن ترسیدم که به وعده های داد و دهش و نیکوئی و بخشش وی، نفس سرکش فریفته نگردد و تطمیع شود و قبول مطالب و تکالیف وی نماید و آنچه در حق آن جماعت منظور است معمول ندارد.<sup>۲</sup>

وزیر محمداکبرخان از این تدبیر سردار سلطان احمدخان سخت خوشنود شد و فوراً محمدشاه خان را فراخواند و جریان را برایش شرح داد. بعد از مشورت چنان فیصله کردند که با پیشنهاد مکناتن ظاهراً موافقت کنند، ولی در باطن با دشمن از همان دری وارد شوند که او داخل شده است. آنگاه "سکینر" انگلیس را که نزد محمداکبرخان اسیر بود با سردار سلطان احمدخان نزد وزیر مختار فرستادند و پیغام دادند که آنچه تقاضای شماست همه را معمول می داریم، ولی قبل از آن باید شما بگوئید که خواست شما از ما چیست و در بدل آن چه پاداشی در نظر دارند؟ مکناتن گفت:

- از دره بولان تا خیر در شرق و تا هرجائی که در غرب قلمرو شاه شجاع شناخته میشود، وزارت آن به سردار محمداکبرخان سپرده میشود.

۲ - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۷

- امیردوست محمدخان را معززاً به بکابل خواهیم فرستاد، وزیر محمداکبرخان مختار است که او را مداخله در امور میدهد یا نمی دهد.

- عجالتاً دوازده لک روپیه به سردار اکبرخان تسلیم میدهم و در آینده همه ساله دولک روپیه نیز تسلیم خواهیم نمود.

- سردار اکبرخان فعلاً نایب امین الله خان راستگیر کرده و به انگلیسها بسپارد و هم سایر سرکردگان ملی را از کابل متفرق سازد.<sup>۳</sup>

سردار سلطان احمدخان از وزیرمختار خواست آنچه بزبان میگوید بروی کاغذ بیاورد. وزیرمختار با تردد صفحه ای برگرفته سطری چند نگاشت. "آنگاه اندکی ملتفت شده سلطان احمدخان را مخاطب کرد که سردار! این عمل در نظر من زیاده خام می نماید به همان گفتگو و کلام قناعت کنید، سردار گفت: اگر غرض اطمینان ما سه چهارتن است قول شما را سند می دانیم اما افغانها هرگز بدون سند از ما قبول نمی کنند. وزیرمختار ناچار شده سطری می نوشت و دقیقه ای تأمل نموده برشاعت این عمل سخن می راند تا عهد نامه به انجام رسید، خواست بدون مهر تسلیم کند. اما سردار سلطان احمدخان تمکین نکرده خواهش کرد درپای کاغذ مهر بگذارد و مکاتبتن لابد سند را مهر نموده به سردار تسلیم کرد.

بعد سردار سلطان احمدخان سوال کرد که دردم حاضر نقد چه خواهید داد تا عقد مصالحه بهتر منعقد شود؟ وزیرمختار مبلغ تمنای ایشان را سوال کرد، سردار وجهی گزاف گفت، وزیر مختار انکار نمود که اکنون این مبلغ مقدور نیست، دولک روپیه حواله خزانه دار

۳ - غبار، ۵۵۷، میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۷

نمود که تسلیم سردار کند. چون بارگیر حاضر نداشتند حمل و نقل وجه را به عهده فردا شب گذاشتند و مراجعت کردند.<sup>۴</sup>

سردار اکبرخان بعد از گرفتن پیشنهاد مکناتن، با برخورداری از هوشیاری ذاتی، در نهایت مهارت و اختفا رهبران ملی را از این جریان آگاه نمود و چون دورویی و سوء نیت مکناتن به سران ملی واضح شد و فهمیدند که قصد امحای آنها را توسط خود شان دارد، فیصله کردند که دشمن را به همان حيله ايکه انديشيده، به دام اندازند، و به سردار اکبرخان اختيار دادند که هر طور خواسته باشد با مکناتن معامله کند. بنابراین سردار اکبرخان، به سردار سلطان احمدخان و برادرش محمدصديق خان وظیفه سپرد که بیست شتر آرد و گندم بارکرده شب به چهاونی ببرند و در عوض آن پول بارکرده بیاورند. در ضمن سردار اکبرخان به وزیرمختار پیام داد که: "وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پولی که انگلیسها خواهند پرداخت باید فعلاً سه ملیون و سالانه چهارصد هزار روپیه باشد." (درحالی که مکناتن پرداخت فوری یک ملیون و دو صد هزار و سلانه دو صد هزار روپیه را کتباً وعده داده بود)، این تقاضا و جگره پول از طرف سردار محمد اکبرخان، مکناتن را گول زد و تقاضای سردار سلطان احمدخان مبنی بر ملاقات با سردار اکبرخان را فوراً قبول کرد.

بقول میرزا علیقلی، وزیرمختار به سردار سلطان احمدخان گفت : «ملاقات [علنی] ما با محمد اکبرخان و شما بدون اطلاع نواب محمد زمان خان و سایر رؤسای افغان که در عهد نامه اول (۱۱ دسمبر) دخیل بودند دور از حزم و احتیاط است، مصلحت آنست که شما نوشته ای از ایشان خطاب به من بگیرید که اگر شما با محمد اکبرخان ملاقات تازه کنید خوب است. چون افشای این سر به سرداران بسیار

۴ - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۸

ناگوار بود [هرسه رهبر مصلحت چنان دیدند] که این مطلب را با سوگند غلیظ و ایمان مؤکد به سرداران افغان و نایب امین الله خان اظهار کنند و از نایب نوشته ای جهت ملاقات با وزیرمختار بگیرند. بدین سبب [اول] نایب امین الله خان را ملاقات کردند و تمام جریان را به وی اظهار داشتند و منافقت مکناتن را باسران افغان خاصه با او بیان کردند.<sup>۵</sup>

چون مکناتن قبلاً با نایب امین الله خان و نواب محمدمان خان نیز جداگانه مفاهمه کرده بود، نایب امین الله خان هم مکاتبات و مطالبات خصوصی مکناتن را با اکبرخان در میان گذاشت که او برای سر اکبرخان ده هزار کلدان جایزه گذاشته بود.<sup>۶</sup>

سپس نایب امین الله خان مکتوبی به مکناتن نوشت و تقاضای انعقاد مجلسی با سردار اکبرخان را از وی نمود. این مکتوب با پیام خصوصی سردار اکبرخان در تاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان و یک افغان دیگر به اتفاق کپتان سکینر (اسیرانگلیسی در نزد سردار اکبرخان) به قشله انگلیسی فرستاده شد. مکناتن از گرفتن پیام سردار اکبرخان و نامه امین الله خان چنان خوشحال گردید که هدیه شاهانه ای شامل کالسکه ای مجلل با دواسپ زیبا و یک تفنگچه دومیله به رسم یادگار به سردار اکبرخان فرستاد.<sup>۷</sup>

#### افتادن مکناتن در چاهی که خودش کنده بود:

علیقلی میرزا مینویسد: «قبل از انعقاد جلسه ۲۳ دسمبر، سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمد شاه خان بابکر خیل، باهم جلسه کردند. محمدشاه خان از اکبرخان پرسید که پلان شما

<sup>۵</sup> - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹

<sup>۶</sup> - نوای معارک، ص ۱۵۸-۱۵۹، رشتیا، ص ۱۰۷

<sup>۷</sup> - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹، غبار، همان، ص ۵۵۷، نفتولا خالفین، انتقام در جگده

چیست؟ اکبرخان گفت: میخواهیم بعد از ملزم ساختن مکناتن و نشان دادن قراردادهای ضد و نقیض او، نامبرده را با همراهان او زنده دستگیرکنیم و نزد خود نگاهداریم تا بار دیگر نتواند سبب تولید نفاق بین سران ملی و دیگر غازیان گردد و هم انگلیسها مجبور شوند که مطالبات ما را قبول و امیردوست محمدخان را پس بفرستند. محمدشاه خان گفت:



تصویر مکناتن، وزیر مختار انگلیس در کابل (اگست ۱۸۳۹ - دسمبر ۱۸۴۱)

میتراسم که این کار چنانکه باید از پیش نرود و نزدیک به صد نفر از کسان شما که در دست انگلیسها گرفتار اند تمامی مقتول شوند و آنگاه این مایه ملامت مردم برخام کاری ما شود. اکبرخان جواب داد: بالفرض چنان که شما گفتید بشود، گشته شدن صد تن از کسان من و ملامت مردم بهتر از آن است که بیگانه بر ملک ما مسلط و اسلام پایمال و قانون کفر در مملکت ما رایج باشد.<sup>۱</sup>

بیانات فوق نشان دهنده اوج از خودگذاری و بیگانه ستیزی سردار اکبرخان است که باید با خطوط زرین ثبت تاریخ وطن گردند. میرزا علیقلی در ادامه می گوید: "هر سه متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند و با دویست سوار نزدیک به چهارونی رفتند. وزیر مختار نیز بیرون آمد. اول سلطان احمدخان مرکب پیش

<sup>۱</sup> - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ تهران، ص ۱۰۹-۱۱۰

تاخته وزیرمختار را اطمینان داد که کار در کمال پختگی ساخته شده و چون وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان نزدیک شد [سلام کرد و دست داد] وزیرمختار اسپه را که قیمتش سه هزار روپیه بود و به جهت وزیراکبرخان هدیه آورده بود او را مخاطب داشت که این مرکب راهوار را به جهت سردار به رسم پیشکش آورده ام. محمداکبرخان اظهار [تشکر] نموده او را از چهاونی به صحبت دور می کرد. هرچه وزیرمختار می گفت همین مکان مناسب نشستن و سخن گفتن است، محمداکبرخان برف و تری زمین را عذر می آورد تا مکان خشکی را که قریب به دویست قدم از چهاونی دورتر بود پسندیده پتوئی گسترده بر روی آن نشستند. از طرف انگلیسان، وزیرمختار و تریور و مکنجی (میکنزی) نشسته و لارنس بالای سر وزیرمختار با طپانچه ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چقماق کشیده اسبهای ایشان را نگاه داشته و دو نفر سوار قدری فاصله به آنها ایستاده و ۱۶ نفر سوار دیگر به قدر بیست قدم دورتر ایستاده، و از طرف افغانه وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشسته و دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و غلام محی الدین خان غلجائی ایستاده و چند نفر تفنگدار پیاده اسبهای سرداران را نگهداشته بودند. وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان مشغول سوال و جواب شده، هریک از دیگری صدق عهد خود را سوال مینمودند. [گفتگوها] قریب ربع ساعت به طول انجامید. ناگاه محمدشاه خان به زبان افغانی به محمداکبرخان گفت: "وقت تنگ است، زمان درنگ نیست باید دست بکار شد." [ترجمه پشتواین جمله چنین است: "وخت تیری، زر شه خبره تمامه کړه!"] و فی الفور محمدشاه خان از جای جسته دستی به زیر زرخ وزیرمختار زده به زبان افغانی گفت: "اینجا جای گفتگو نیست، حرفها در شهر تمام می شود.

محمدشاه خان از خوف اینکه مبادا لارنس با طپانچه به وزیر محمد اکبرخان آسیبی برساند، برجست و او را گرفت و سیلاوه افغانی را برپهلوی او گذاشت. لارنس فریاد کرد که بس است. محمدشاه خان گفت: پس روانه شو، همانطور که سیلاوه برپهلوی او بود از پیش راند. دوست محمدخان با تریور و غلام محی الدین خان با مکنجی (میکنزی) در آویخته هردو حریف خود را از پیش رانده و پیادگان افغان چهار نفر سرباز انگلیس را هدف گلوله ساخته اسپهای آنها را گرفته برگشتند.

وزیرمحمد اکبرخان و سردار سلطان احمدخان هردو با وزیرمختار دچار شدند، چون [مکناتن] بسیار عظیم الجثه و با قوت بود محاربه به طول انجامید. ناگاه آن شانزده سوار انگلیس به یکبار رو به پیادگان افغان و این دوسردار شلیک کرده دونفر از پیاده گان را مقتول ساخته و یک گلوله به پشت وزیر محمد اکبرخان خورد، اما آفتی نرسانید. سردار سلطان احمدخان دفع ایشان را مهم دانسته، مانند شیر شرز رو به آنها کرده یکی از پیشخدمتان وزیرمختار را هدف طپانچه ساخته با شمشیرآخته بر آنها تاخته تمامی فراری و متواری شدند. چون وزیرمختار و محمد اکبرخان بایکدیگر مشغول کشش و کوشش شدند وزیرمختار فرصت جسته حربه ای را که در میان چوب دست داشت بیرون آورده خواست برپهلوی محمد اکبرخان بزند، ولی او به قوت از دست وی گرفته به [دور] انداخت. سلطان احمدخان با شمشیربرهنه در رسید، وزیرمختار وحشت کرده روی به سمت او و پشت به محمد اکبرخان کرد. سلطان احمدخان به زبان افغانی گفت: "زنده بردن این محال است باید کارش را ساخت." سپس وزیر اکبرخان با همان طپانچه دو لوله ای که یک شب قبل با یک کالسکه وزیرمختار به جهت او ارمغان فرستاده بود برمهرد پشت او خالی کرد که از صدمه گلوله پشت به سلطان احمدخان کرده فریاد

برآورد... از عقب وی سلطان احمدخان چنان شمشیری زد که به رو در افتاد، سر وی را جدا کرده به سمت سواران خود رفتند. در بین راه دچار تریور شد که دوست محمدخان او را می برد، سلطان احمدخان با ضربت شمشیر مقتولش ساخت و آدم فرستاده ریسمان برپای مقتولین بسته به شهر در آوردند و در چارسوق بازار بیاویختند.<sup>۹</sup> سراج التواریخ نیز این روایت علیقلی میرزا را در (جلداول، صفحات ۱۷۲-۱۷۳) ثبت کرده است.

غبار میگوید که بعد از قتل مکناتن، در جرگه مورخ ۲۴ دسمبر، سران ملی ۴ ماده دیگر بر عهدنامه ۱۱ دسمبر که آن نیز به قلم سردار اکبرخان نوشته شده بود و به مکناتن تسلیم داده شده بود، افزودند، آن ۴ ماده عبارت بود از:

- ۱- تمام ذخایر خود را انگلیسها به افغانها تحویل بدهند.
  - ۲- تمام توپخانه انگلیسها به استثنای ۶ توپ به افغانها داده شود.
  - ۳- گروگانهای غیر متاهل انگلیسی به گروگانهای متاهل تبدیل شود.
  - ۴- یک میلیون و چهارصد هزار روپیه نمه گی مکناتن را انگلیسها به افغانها بپردازند. این تصویب فوراً به سران نظامی انگلیس فرستاده شد که چاره یی جز پذیرفتن آن نبود.<sup>۱۰</sup>
- فرهنگ میگوید، که سران افغان شرایط جدید خود را در شانزده ماده برای قائم مقام مکناتن یعنی «پاتینجر» فرستادند و پاتینجر در مقابل هر ماده موافقت خود را ابراز داشت و مجدداً سردار اکبرخان با قلم خود آنرا ملاحظه و تبصره هایی بر آن نوشته است. انگلیسها که جز پذیرفتن خواهشات طرف افغانی چاره ای نداشتند، مجبور بودند تا شرایط توهین آمیزی را که در تاریخ استعماری سابقه نداشت قبول

۹- علیقلی میرزا، همان اثر، ص ۱۱۰-۱۱۳

۱۰- غبار، جلد ۱، ص ۵۵۹

کنند و آن را در اول جنوری ۱۸۴۲ امضا کنند.

سرپرسی سایکس، مورخ انگلیسی میگوید که در پای این عهدنامه (عهدنامه اول جنوری ۱۸۴۲ که با قلم سردار اکبرخان نوشته شده)، ۱۸ نفر سران افغان مهر کرده اند و نام آنها بدین قرار است:

- ۱- محمدزمانخان، ۲- میرحاجی، ۳- سکندرخان، ۴- درویشخان، ۵- محمداکبر خان، ۶- محمدعثمان خان، ۷- غلام احمدخان، ۸- غلام محمدخان، ۹- خان محمدخان، ۱۰- عبدالخالق خان، ۱۱- امین الله خان، ۱۲- میراصلان خان، ۱۳- میراسلم خان، ۱۴- محمدخان، ۱۵- محمدنصیرخان، ۱۶- عبدالله خان، ۱۷- عبدالغفورخان، ۱۸- میرآفتاب خان.<sup>۱۱</sup>

برطبق همین قرارداد روز ۶ جنوری ۱۸۴۲ قطارهای قشون ۱۶۵۰۰ نفری انگلیسی از کابل براه جلال آباد بحرکت افتادند و بالنتیجه (از ۶ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) از این قشون بجز یک نفر نیم جان و چند نفر اسیر، بقیه همگی در طول راه کابل - جلال آباد تباه شدند! در ۱۳ جنوری صرف داکتر برآیدن توانست نعش نیم جان خود را تا قشله نظامی جلال آباد برساند و خبرتباهی قشون انگلیس را به عساکر محصور انگلیس بازگوید.

فرهنگ از قول یکی از سیاستمداران انگلیسی به نام «دیوک اف ارگایل»، بحواله کتابش تحت عنوان "مساله افغان از ۱۸۴۱ تا ۱۸۷۸م" چنین می نویسد: "۴۰ سال پیش از این، ما در ماورای سرحدات هند به یک جنگ ناحق اقدام کردیم و به آزادی ملتی تعرض کردیم و خون مردمانی را ریختیم که کوچکترین دلیلی برای مناقشه با ایشان در دست نداشتیم." این نویسنده واقعیت بین و حق گوی انگلیسی

<sup>۱۱</sup> - فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۷۸، کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۵

می افزاید: "درسی که که سالیان دراز دراذهان انگلیسها و هندیها تأثیر عمیق باقی گذاشته بود، درسی بود که یک نفر سواریکه و تنها به حالت نیم جان در ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ راجع به تباهی یک قشون کامل با خود به جلال آباد آورد. شخص مذکور بقیه السیف منحصر به فرد آن اردو ویگانه کسی بود که از آن همه جمعیت بزرگ از مرگ با اسارت نجات یافته بود (مقصود داکتر برابردن است) شاید بررسی این فاجعه بزرگ نتیجه عدم لیاقت صاحب منصبان اردوی برتانوی درکابل بوده باشد، ما به آزادی و استقلال مردمی تخطی کرده بودیم، که حق مداخله در امور ایشان را نداشتیم، بلکه حفظ استقلال ایشان مطابق با منافع اصلی ما بود، لذا این مداخله به همان اندازه که از نظر سیاست غلط بود از نظر اخلاق هم دور از عدالت بود. مابا یک شخص شجاع ولایق طرف گردیده و سعی داشتیم شهزاده ای را جانشین او بسازیم که طبعاً ضعیف بود و ما خود او را وادار نموده بودیم تا با قوم و وطنش خیانت نماید. برای تأمین این منظور نالایق ما بار سنگین بردوش ملت هند گذاشته و به اقدامی دست زده بودیم که بارمذکور روز به روز سنگین تر می شد. بیش از بیست میلیون از عواید هند صرف آن گردید، که بدو اسباب تباهی بزرگ را فراهم ساخت و سپس به انتقام آن کوشیدیم. (دیوک اف ارگایل، مساله افغان ۱۸۴۱- تا ۱۸۷۸ میلادی، ترجمه فرهنگ، طبع ۱۳۳۷، ص ۳) "بدین سان برخی از نویسندگان حق بین انگلیس این تجاوز بریتانیا را در افغانستان محکوم و نکوهش کرده اند و ملت افغان که دوستی آن برای انگلیسها بسیار مفید بود به دشمنان تاریخی انگلیس ها مبدل شدند.

نیاکان ما همانگونه که برای حصول استقلال کشور، با انگلیسها جنگیدند و با دادن سروجان خود، بالاخره استقلال خود را

بدست آوردند، همانطور هم در جنگ اول افغان و انگلیس، نیاکان ما با دادن سروجان خود، انگلیسها را وادار به خروج از کشور ساختند و استقلال کشور خود را دوباره بدست آوردند. بدون فداکاری واز جان گذشتگی هزاران افغان شجاع امکان نداشت اشغالگران را وادار به خروج از کشور کرد.

بنابراین من به همان اندازه که به جانیازان جنگ استقلال کشور در ۱۹۱۹ افتخار میکنم، به همان پیمان به شهادت و جانبازی مردم آزادی دوست و شجاع افغان در جنگ با انگلیسهای متجاوز در قرن ۱۹ و جنگ با قشون متجاوز شوروی در اخیر قرن بیستم، می نازم و یاد آوری آن روزهای تاریخی را برای نسل های جوان کشور از وظایف اولی خود و هر عنصر آگاه و میهن دوست میدانم.

در اینجا میتوانم بگویم که اول جنوری ۱۸۴۲ یعنی روز امضای قرارداد اخراج فوری انگلیس از افغانستان روز استرداد استقلال افغانستان از تسلط چهار ساله انگلیس است و باید از وزیر اکبرخان بحیث یک شخصیت ملی و آزادی بخش افغانستان از استعمار انگلیس یاد و تکریم نمایم.

برخی از تاریخ نگاران انجویی چهار سال تسلط استعمار را بر افغانستان (از اپریل ۱۸۳۹ تا سپتمبر ۱۸۴۲) به حساب نمی آورند و آنرا اشغال و سلب استقلال میدانند و با سرتمبه گی میگویند: افغانستان از ۱۷۰۹ تا ۱۹۱۹ مستقل بوده و هیچوقت مستعمره کشور دیگری نبوده است. این در حالی است که تاریخ گواهی میدهد: افغانستان در قرن ۱۹ دوباره مورد تجاوز و اشغال استعمار انگلیس قرار گرفته است: بار اول مدت ۴ سال از ۱۸۳۹ تا نیمه دوم سال ۱۸۴۲ را دربر گرفت و فقط با قیام جانبازانه مردم افغانستان و قیادت مدبرانه وزیر اکبرخان یوغ اسارت استعمار از دوش مردم افغانستان

برافتاد. باردوم از نومبر ۱۸۷۸ تا اگست ۱۸۸۰ بیش از یک و نیم سال بطول انجامید. در این مدت با آنکه با قیام مردم افغانستان سفیر انگلیس در آتش بالا حصار کابل سوخت، اما افغانستان استقلال خارجی خود را بر اثر امضای معاهده گندمک از دست داد و مجبور شد کنترل سیاست خارجی خود را با قسمتی از سرزمینهای آنسوی خط دیورند به انگلیسها واگذار و تحت الحمایگی انگلیس را قبول کند.

افزون بر این، یک قرن قبل از نخستین تجاوز انگلیس بر افغانستان نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۷ بعزم حمله برهند قلمرو افغانستان را در نوردید و قندهار را پس از ده ماه محاصره در مارچ ۱۷۳۸ گشود و سپس شهرهای غزنی و کابل و بلخ و جلال آباد را نیز فتح نمود و برای مدت ده سال مردم افغانستان به حیث یک مستعمره کشور فارس به کارداران نادرافشار مکلف به پرداخت مالیات و بیگار و سایر عوارض بودند. انکار از این واقعیت های تاریخی خاک زدن بچشم تاریخ است که به اصطلاح ادبی به آن تحریف تاریخ گفته میشود. اگر شجاعت بیان حقیقت را داریم باید اعتراف کنیم افغانستان یک بار توسط نادرافشار ایرانی برای مدت ده سال اشغال شده بود و دوبار پس از تاسیس دولت معاصر افغانستان بدست احمدشاه درانی در ۱۷۴۷ در قرن ۱۹ مورد اشغال انگلیسها قرار گرفته است و در هر دو بار مردم ما استقلال و حاکمیت ملی خود را از دست داده اند و قیام مردم افغانستان برضد تجاوز بیگانگان بمنظور کسب دوباره استقلال و آزادی شان بوده است نه برای بلوفهای تحریف گران تاریخ.

در اخیر میخوام اظهار نمایم که نباید بیش از این منزلت و جایگاه وزیر اکبرخان را در استرداد استقلال کشور از چنگ استعمار در جنگ اول افغان و انگلیس فراموش کرد، بلکه لازم است تا به یاد فرزندان

حق شناس کشور داد تا قدر این نابغه سیاسی و نظامی کشور را حد اقل سال یک بار بجا آورند و از او به نیکوئی یادکنند.

### نتیجه:

وزیر اکبرخان، آن سیمای درخشان تاریخ مبارزات مردم ماست که در طول سی سال عمر کوتاهش، پانزده سال دوم از عمر خود را با افتخار و سربلندی و مشحون از جانبازی و پیروزی و دفاع جانبازانه از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، ضدیت آشتی ناپذیر با متجاوزین و بیگانه پرستان، با شمشیر آخته، همواره آماده پیکار با دشمنان وطن و وحدت ملی زیست. و خاطره دلیرمردیها و شجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش به عنوان یک غازی مرد شجاع و دشمن سرسخت انگلیس چنان او را بزرگ و گرامی ساخت که بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سالهای ۱۸۴۱- ۱۸۴۲ میلادی، رزمنامه ها و حماسه های منظوم از کار و پیکار او به نام اکبرنامه (از حمید کشمیری، سروده شده در (۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری) سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۶ برابر سال فوت وزیر اکبر خان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی در قیام ضد انگلیسی جاودانه تر ساخت. علاوه بر این دو رزمنامه منظوم، ده ها قصیده و صدها مقاله و ناول های تاریخی از سوی قلم بدستان افغان و حتی انگلیسی و هندی و فرانسوی امریکائی بنام وزیر اکبر خان نوشته شده و انتشار یافته اند.

ملا غلام کوهستانی که خود جزو جنگ میرمسجدیخان برضد انگلیس بوده و ممکن وزیر اکبرخان را از نزدیک دیده باشد، در

جنگنامه میر مسجدی خان پروانی از وزیر اکبرخان چنین به نکوئی یاد نموده:

بگویم زاوصاف آن شیرزاد      چو او مادر دهر هرگز نژاد  
به تدبیر و رأی و بدانشوری      مسخربدو چرخ نیلوفری  
(علامه رشاد، ملی اتل وزیر محمد اکبرخان، ص ۷۲-۷۱)

شهزاده علیقلی فرزند فتح علی شاه قاجار، در سال ۱۸۵۷ بیٹی از یک قصیده حماسی را در وصف وزیر اکبرخان از زبان سردار سلطان احمدخان، چنین ضبط کرده است.

به هُما از سرِ سرانِ فرنگ      قرن تا قرن استخوان بخشی  
این بیت در تاریخ غبار نیز اقتباس شده است من تلاش کردم  
تابقیه ابیات این قصیده را پیدا کنم ولی موفق نشدم اگر کسی یافت  
مرانیز باخبر سازد.

یادوزیر اکبرخان این نابغه سیاسی، نظامی قابل افتخار افغانستان  
گرامی باد! پایان

## گفتار چهارم

### معاهده صلح راولپندی بهتر از تمام معاهدات قبلی با انگلیس بود

معاهده صلح راولپندی که در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس (جنگ استقلال) در ۱۹۱۹ عقد شده بود نسبت به تمام معاهدات قبلی با انگلیس ها، بحال افغانستان مفید تر بود. برتری و مزیت معاهده صلح راولپندی بر معاهدات قبلی یعنی بر معاهدات گندمک و دیورند، اینست که قرارداد صلح راولپندی، منجر به استقلال کامل افغانستان گردید، و از آن بپس افغانستان در صف ملل آزاد جهان ایستاده شد و صاحب وقار و حیثیت یک کشور مستقل گردید که میتواند با کشورهای آزاد جهان روابط سیاسی، تجارتي و فرهنگی و همکاری برقرار نماید و این روابط را با فرستادن سفیر خود به کشورهای متحابه و پذیرفتن سفیر از کشورهای دوست به افغانستان استحکام ببخشد. در دوره امانی، افغانستان بیش از ده سفیر در کشورهای چون: بخارا، اتحاد شوروی، ایتالیا، آلمان، انگلستان، پولیند، ترکیه، ایران و هند برتانوی، و غیره داشت که از منافع افغانستان در این کشورها دفاع و نمایندگی میکردند.

در حالی که در معاهده گندمک گفته شده بود: «امیر افغانستان و متعلقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پایبند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومت عهدی ننهد و سلاح

بر ضد شان نبردارد و در صورت حمله خارجی امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیس بفرستد، طوری که انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد...» (غبار، در مسیرتاریخ، ج ۱، ص ۶۱۱)

### قبول معاهده گندمک از جانب امیر عبدالرحمن خان :

پس از آنکه امیر عبدالرحمن خان در چاریکار خود را پادشاه اعلام نمود گریفن نماینده سیاسی انگلیس از کابل به ملاقات او رفت و تصمیم حکومت هند بر تانوی را به وی روشن ساخت که :

" در باب مملکت افغانستان به من امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار به حکمران مستقلی تفویض شده غیر از محالات پشین و سیدی و کرم که به تصرف خود دولت انگلیس خواهد بود. علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قراردادی که با امیر محمد یعقوب خان داده است (منظور معاهده گندمک است) نمیتواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید. با این مستثنائات دولت انگلیس مایل است شما اقتدار کامل و مبسوط خود را بر افغانستان چنانکه قبلاً امرای خانواده شما داشته اند، مستحکم نمائید. " (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۰)

گریفن علاوه کرد: "فرمانفرمای هندوستان بمن اجازه داده اند به شما اظهار بدارم از آنجائی که دولت انگلیس قبول نمیکند دول خارجه در افغانستان حسن مداخله داشته باشند و نیز دولت ایران و دولت روس قول داده اند که از مداخله نمودن در امور افغانستان احتراز نمایند، واضح است که حضرت والای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجه روابط پولیتیکی داشته باشید..." (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۴)

این اسناد به وضوح نشان میدهد که افغانستان در امور داخلی خود استقلال داشت ولی در امور خارجی خود رسماً تحت الحمایه انگلیس قرار داشت. انگلیس ها از زمان امیر محمد یعقوب خان تا مرگ امیر حبیب

الله خان سراج در طول چهل سال به امیران افغانستان اجازه نمیدادند که با کدام کشور دیگر عیر از انگلیس روابط مستقل سیاسی یا تجارتي و فرهنگی برقرار نمایند.

دانشمند افغان داکتر سید عبدالله کاظم دوسوال بسیار اساسی را از داکتر خالدی پرسیده میگوید: من دوسوال از شما وهم نظران شما کرده ام ولی هیچیکی از شما پاسخ سوالات مرا نداده اید؟

ابن بار از شما می پرسم: آیا از تحت الحمایگی افغانستان در زمان امیر محمد یعقوب خان و امیر عبدالرحمن و امیر حبیب الله خان سراج انکار میکنید؟

دوم، آیا در صورت تحت الحمایگی استقلال افغانستان را کامل میدانید؟ و کشوری که حق نداشته باشد با یک کشور خارجی مستقلانه روابط سیاسی برقرار نماید آیا میتواند ادعا کند که دارای استقلال کامل است؟ البته یک سوال دیگر، چه وقت افغانستان توانست بایک تعداد کشورهای دیگر جهان بطور مستقل روابط سیاسی برقرار نمایدو آن کشورها استقلال افغانستان را برسمیت شناختند؟ اگر انجمن شما از این واقعیتها انکار میکند ویا از آن طفره میروند باید در نام آن یک کلمه «تحریف» علاوه شود. (یعنی انجمن تحریف تاریخ افغانستان)؟؟؟

ضعف منطق خالدی از این ادعای او آشکار میشود که میگوید: با استعفا یا مرگ یعقوب خان معاهده گندمک هم فسخ شد و استقلال افغانستان که از زمان میرویسخان اعلان شده بود دوباره پابرجاماند و ضرورتی به جنگ با انگلیس بخاطر استقلال نبود، حالانکه چنین نیست، معاهده از سوی یک زمامدار به نمایندگی یک دولت به امضا میرسد و اگر زعیم از وظیفه اش استعفا بدهد ویا بنابر عوامل سیاسی کشته شود جانشین آن برای کسب مشروعیت خارجی خود مجبور است اعلام نماید که او به تمام تعهدات حکومت قبل از خود با دول متحابه پایبند

است. چنانکه بعد از سقوط دولت شاهی و روی کار آمدن جمهوری داودخان، داودخان قراردادحقیقه ایران از رودهیلمند را برسمیت شناخت و رژیم حزب دموکراتیک خلق با وجود مخالفت با ایران این حق را برسمیت می شناخت و حتی طالبان با وجود آنکه از طرف ایران برسمیت شناخته نشده اند خود را مکلف به قبول دادن حقیقه ایران از رودهیلمند میدانند؟ برای اینست که با تغییر و تبدیل رژیمها معاهدات بین المللی خود بخود باطل نمیشوند.

هملتن گرانت پس از مذاکرات صلح راولپندی وقتی سنداستقلال افغانستان را بعد از کسب اجازه از لندن می نوشت، به رئیس هیات افغانی نوشت که «جنگ استقلال همه معاهدات قبلی را باطل کرده است»، بنابر آن پیمان و این مکتوب رسماً آزادی و استقلال امور داخلی افغانستان را با جمیع امور آن، به خودش واگذار می کند. مزید بر آن جنگ کنونی تمام معاهدات سابق را باطل ساخته است.»

(ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، از امیر عبدالرحمن خان تا استقلال، ص ۲۳۳)

این اعتراف صریح نشان میدهد که اگر برای کسب استقلال جنگی با بریتانیای کبیر صورت نمی گرفت، انگلیس ها هرگز حاضر به قبول استقلال کامل افغانستان نمیشدند. داکترلودیک آدمک که مذاکرات روزمره معاهده راولپندی را ضبط کره میگوید: بتاريخ ۵ اگست ۱۹۱۹ حکومت برتانیه بصورت مبهم معاهده حکومت هند را تصدیق کرده گفت: «شناسائی رسمی کنترل روابط خارجی افغانستان توسط برتانیه برای چهل سال گذشته، یک ماده اساسی سیاست برتانیه بوده است. و شما بی میلی حکومت اعلیحضرت را که از چنین پرنسیپ درگذرد، درک خواهید کرد، زیرا تا هنوز آنها بدان پرنسیپ اهمیت زیادی میدهند.» (آدمک، همان اثر، ص ۱۰) ادمک

علاوه میکند که لندن از تادیه اعانه به افغانستان بدون کنترل  
برسیاست خارجی افغانستان ابا ورزید.  
با توجه به این یاد داشت آدمک معلوم میشود که انگلیس تا چه حد به  
کنترول سیاست خارجی افغانستان اهمیت میداد که در طول چهل سال  
از زمان بقدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان تا مرگ امیر حبیب الله  
خان سراج سالانه ۱۸ لک روپیه به امرای افغانستان می پرداختند  
تا با روسیه داخل روابط سیاسی نگردند. و این زعامت امان الله خان  
بود که به این رشوت پشت پازد و در عوض با دادن قربانی فرزندان  
وطن استقلال را از چنگ استعمار انگلیس بدست آورد و افتخار  
بزرگ تاریخی را نصیب ملت آزادی دوست افغانستان نمود.  
پایان ۲۰۲۵/۹/۵

## گفتار پنجم

هدف تلاش داکتر زمان ستانیزی و داکتر خالدي

از تعویض روز استقلال ۲۸ اسد ۱۲۹۸



داکتر ستانیزی

داکتر خالدي

هدف پنهانی تلاش های زمان ستانیزی و خالدي این است تا تاریخ استقلال ملی را که در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس و معاهده صلح راولپندی در تاریخ ۸ اگست ۱۹۱۹ بدست آمده و بعد از توشیح شاه امان الله در تاریخ ۱۸ اگست مطابق ۲۸ اسد اعلام گشته بود و مردم افغانستان و جهان همین روز را بنام روز استرداد استقلال کشور برسمیت شناخته اند و مردم افغانستان مدت ۱۰۶ سال از این روز تجلیل کرده اند و در واقع از فداکاری و شهادت پدران و نیاکان غیور خود با دهل و اتن تکریم و تقدیر کرده اند، این دو می خواهند با دلایل غیر منطقی روز ۲۸ اسد ۱۹۱۹ را ناموجه و بی اهمیت جلوه

دهند و بگویند که مشروطه خواهان و منجمله محمود طرزی و شاه امان الله و یاران فداکار شان از قبیل عبدالهادی داوی و محمودلی خان دروازی و عبدالرحمن لودین و غلام نبی چرخ، و مورخانی چون: حبیبی و کهزاد و غبار و پژواک و فرهنگ و استادان تاریخ در پوهنتون چون: علی محمدزها و داکتر فاروق اعتمادی و داکتر کاکر و غیره معنای استقلال را نمی دانسته اند و بناحق از این روز تجلیل کرده اند.

به نظر ستانیزی و خالدی روز استقلال روز پیروزی قیام میرویس خان برگورگین حاکم صفوی در ۱۷۰۹ است و باید آن روز بنام روز استقلال جشن گرفته شود. در حالی که قیام میرویسخان یک قیام محلی برضد استبداد خارجی بود و لمبه جان خیلی دقیق میگوید که: «قیام میرویس نیکه در ۱۷۰۹ علیه سلطه صفویان، بی تردید رویدادی مهم و حماسی در تاریخ مبارزات مردم قندهار است. این قیام توانست نفوذ صفویان را در قندهار پایان دهد، اما فاقد مؤلفه های یک استقلال ملی بود. نه معاهدهای بین المللی وجود داشت، نه ساختار دولتی مدرن شکل گرفت، و نه در سطح جهانی به عنوان کشوری مستقل شناخته شد. بنابراین، قیام ۱۷۰۹ را باید یک شورش محلی و منطقه‌ای دانست که ارزش و اهمیت خود را دارد، اما نمی توان آن را با استقلال ملی ۱۹۱۹ برابر دانست. زیرا استقلال ملی مقوله‌ای حقوقی، دیپلماتیک و بین المللی است.» (افغان جرمن آنلاین، مقاله جلیل زاد)

بلی دولت میرویس خان هوتکی از جانب هیچ کشوری برسمیت شناخته نشد. زیرا افغانستان شمول نبود و تنها ولایت قندهار از زیر سلطه بیگانه نجات یافته بود و بقیه جغرافیای افغانستان زیر تسلط مغولان هند و ازبکان شیبانی ماوراء النهر قرار داشت. در ۱۷۳۸ قندهار و سراسر افغانستان کنونی توسط نادرشاه افشار فتح و اشغال شد و مدت ده سال تمام افغانستان جزیی از دولت فارس بود

و مردم قندهار و سراسر افغانستان به دولت فارس باج و خراج می پرداختند و به بیگاری و کارمجانی کشانده میشدند و سرباز بدولت میدادند و انواع مالیات می پرداختند و گویا مستعمره دولت فارس بود. اما آقای ستانیزی این دوره خفت و ذلت را بروی خود نمی آورد و لاف از استقلال افغانستان میزند و میگوید «افغانستا هیچگاه مستعمره کشور دیگری نبوده است.»!!!

### زمان ستانیزی و خالدی دو هدف را نشانه گرفته اند:

۱- میخواهند روز تجلیل استقلال را که در تاریخ بنام امان الله خان ثبت شده، به سال ۱۷۰۹ و بنام میرویس خان تعویض کنند تا دیگر کسی از امان الله خان یاد نکند. در اینصورت است که دل انگلیس شاد میشود و خواهد گفت نخستین دشمن آسیایی استعمار بگورستان تاریخ دفن شد.

۲- با انتقال روز تجلیل استقلال از ۲۸ اسد ۱۹۱۹ به ۱۷۰۹ شاید میرویس خان به حیث موسس دولت معاصر افغانستان مطرح شود و در چنین حالتی از احمدشاه درانی به عنوان موسس دولت معاصر افغانستان کس یاد نکند. (بگذریم از اینکه درصدها کتاب و هزاران رساله و مقاله از احمدشاه درانی بحیث موسس دولت معاصر افغانستان یاد شده و کس به گفته ستانیزی و خالدی از استفاده آن کتابها صرف نظر نمیکند.)

### نتیجه :

زمان ستانیزی و خالدی باید دست از تعویض روز استقلال بگیرند زیرا این کار آنها سبب عکس العمل درانین خواهد شد. خدای نخواستہ اگر این دو قبیلۀ نیرومند مقابل هم قرار گیرند باعث نابودی

افغانستان میشود و آنگاه پاکستان بخش جنوبی هندوکش را اشغال خواهد کرد و ایران بخش غربی کشور را و اوزبکستان شمال هندوکش را تصرف خواهند کرد و دشمنان افغانستان به آروزی خود خواهند رسید. اینست پروژه ایکه ستانیزی و خالدی در جهت تحقق آن تلاش میورزند.

کسانی که نمیخواهند افغانستان نابود شود باید سعی نمایند تا جلو این دو عنصر ضد نمادهای وحدت ملی (احمدشاه درانی و امان الله خان) را بگیرند. و مثل نویسنده وطن پرست افغان لمبه رنگریز صریح بگویند:

«قیام ۱۷۰۹: شعله‌ای درخشان، اما محلی.»

این قیام در قندهار بود، نه در تمام سرزمینی که امروز افغانستان می نامیم. در آن زمان، هرات زیر نفوذ صفویان بود، کابل و کنرها، بلخ و بدخشان وضعیت جداگانه‌ای داشتند، و مفهوم "افغانستان" به عنوان یک واحد سیاسی مستقل هنوز شکل نگرفته بود. میرویس خان یک منطقه را از سلطه‌ای یک قدرت خارجی آزاد کرد، قیام ۱۷۰۹ هیچ کدام از این معیارها را نداشت: هیچ معاهده‌ای بین‌المللی امضا نشد. هیچ دولت خارجی این استقلال را به رسمیت نشناخت. هیچ ساختار دولت مدرن با قانون اساسی، دیپلماسی مستقل و مرزهای تعریف‌شده ایجاد نگردید.

استقلال ۱۹۱۹: تولد یک ملت در برابر جهان

این استقلال برهبری شاه امان الله در نتیجه جنگ سوم افغان با بریتانیا و معاهده‌ای راولپندی مستند و به رسمیت جهانی رسید. این دیگر یک قیام محلی نبود، این یک سند حقوقی بین‌المللی بود که افغانستان را رسماً در خانواده‌ای کشورهای مستقل جهان جای داد. استقلال ۱۹۱۹ از هر نظر با معیارهای بین‌المللی استقلال ملی مطابقت دارد. افغانستان برای اولین بار حق داشت سیاست خارجی

مستقل داشته باشد، قراردادهای دیپلماتیک ببندد، سفارتخانه بگشاید، و در مناسبات بین‌المللی به عنوان یک کشور مستقل شرکت کند. امان‌الله خان بلافاصله با شوروی، ترکیه، ایران و سایر کشورها روابط دیپلماتیک برقرار کرد. او قانون اساسی نوشت، نظام آموزشی مدرن ایجاد کرد، دختران را به مکتب فرستاد، راه‌آهن و تلفن را به افغانستان آورد، و افغانستان را به عضویت جامعه‌ای ملل درآورد. این‌ها نشانه‌های یک دولت-ملت واقعی است، نه یک قیام موقت.»

### «اهداف پنهان در تغییر روز استقلال:

تلاش خالدی و ستانیزی برای انتقال روز استقلال از ۱۹۱۹ به ۱۷۰۹، در ظاهر یک بحث نو و علمی جلوه می‌کند، اما در باطن اهداف سیاسی و قومی خطرناکی را دنبال می‌کند. حذف نماد شاه امان‌الله خان غازی، امان‌الله خان به‌عنوان رهبر استقلال و چهره مدرن‌سازی افغانستان جایگاه ویژه‌ای در حافظه ملی دارد. تغییر روز استقلال به ۱۷۰۹، عملاً نام و نقش او را به حاشیه می‌راند.

### تضعیف جایگاه احمدشاه درانی:

احمدشاه ابدالی، بنیان‌گذار واقعی دولت ملی افغانستان، در این پروژه به حاشیه رانده می‌شود. معرفی میرویس خان به‌عنوان بنیان‌گذار دولت معاصر، توازن تاریخی را برهم زده و زمینه اختلافات قومی میان درانی و غلجایی را شعله‌ور می‌کند. تحقق آرزوهای استعمارگران، استعمار انگلیس همواره تلاش داشت نمادهای ضد استعماری افغانستان، مانند امان‌الله خان، از حافظه ملت حذف شوند. روایت خالدی و ستانیزی ناخواسته در همین راستا قرار می‌گیرد.» (برای اطلاع بیشتر دیده شود: ارشیف مقالات ن. جلیلزاد، درافغان جرمن آنالین ۱- دفاع از حقیقت تاریخ، ۲- هشدار به ستانیزی و خالدی) ختم

## گفتار ششم

### دفاع از حقیقت تاریخ و ضرورت ایستادگی در برابر تحریف آن

(ن. جلیلزاد ۸ / ۹ / ۲۰۲۵)

مقدمتاً باید گفت: درک دقیق محترم جلیلزاد از عواقب خطرناک تلاش های داکتر ستانیزی و داکتر خالدی بمنظور تعویض روز ۲۸ اسد روز ملی استقلال ۱۹۱۹ به روز پیروزی شورش قندهار برهبری میرویس خان برضد سلطه صفوی، عالمانه است و دفاع شجاعانه شان با سلاح علم و منطق مورد پسند وطن پرستان با کامنتهای فراوان استقبال گردید. اینک متن آن مقاله:

#### «استقلال افغانستان:

اجازه بدهید با تاکید بار دیگر بگویم تاریخ تنها روایت خشک از گذشته نیست، بلکه علم بررسی پروسه ها، چراییها و چگونگی های تحولات انسانی است. هر ملتی که نتواند تاریخ خود را درست بشناسد، محکوم به تکرار اشتباهات و گرفتار شدن در دام تبلیغات بیگانه است.

تاریخ افغانستان، به خصوص مسأله استقلال، در سال های اخیر بیش از هر زمان دیگر آماج جعل پردازی، بازنویسی های غیرمستند و روایت های مغرضانه قرار گرفته است.

تلاش برخی نویسندگان و محققان همچون داکتر نور احمد خالدي و زمان ستانیزی برای بازتعریف روز استقلال افغانستان نمونه بارز چنین پروژه های مشکوک و خطرناک است. نقد این دیدگاه ها نه صرفاً یک بحث علمی بلکه وظیفه ای ملی و تاریخی است. زیرا استقلال افغانستان نه یک خاطره محلی، بلکه ستون اصلی هویت جمعی و ملی ماست. تحریف آن به معنای متلاشی ساختن وحدت ملی و فراهم کردن میدان برای مداخلات بیگانگان است.

### تاریخ به عنوان علم، نه ابزار تبلیغ:

علم تاریخ بر پایه اسناد، مدارک معتبر و تحلیل عقلانی استوار است. تاریخ نه باید ابزار تبلیغاتی در دست افراد شود و نه وسیله مطرح شدن شخصی. قیام ها، شورش ها و رخداد های محلی جایگاه خود را دارند، اما استقلال ملی مقوله ای حقوقی، دیپلماتیک و بین المللی است. تمایز این دو باید روشن نگه داشته شود.

### استقلال ۱۹۱۹ و جایگاه آن در حافظه ملی:

۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری خورشیدی (۱۹ اگست ۱۹۱۹) نه تنها یک تاریخ تقویمی بلکه یک نماد مقدس ملی است. جنگ سوم افغان و انگلیس و معاهده صلح راولپندی، استقلال افغانستان را در سطح بین المللی تثبیت کرد. این روز، با توشیح شاه امان الله خان غازی، آغازگر دولت مدرن مستقل افغانستان بود.

از آن روز تا امروز، ۲۸ اسد به عنوان نماد رهایی از استعمار، انسجام ملی و تولد دوباره ملت افغانستان گرامی داشته می شود.

**قیام ۱۷۰۹:****شورش محلی یا استقلال ملی؟ کدام یک؟**

قیام میرویس نیکه در ۱۷۰۹ علیه سلطه صفویان، بی‌تردید رویدادی مهم و حماسی در تاریخ مبارزات مردم غلجایی است. این قیام توانست نفوذ صفویان را در قندهار پایان دهد، اما فاقد مؤلفه‌های یک استقلال ملی بود. نه معاهده‌ای بین‌المللی وجود داشت، نه ساختار دولتی مدرن شکل گرفت، و نه در سطح جهانی به‌عنوان کشوری مستقل شناخته شد.

بنابراین، قیام ۱۷۰۹ را باید یک شورش محلی و منطقه‌ای دانست که ارزش و اهمیت خود را دارد، اما نمی‌توان آن را با استقلال ملی ۱۹۱۹ برابر دانست.

**اهداف پنهان در تغییر روز استقلال:**

تلاش خالدی و ستانیزی برای انتقال روز استقلال از ۱۹۱۹ به ۱۷۰۹، در ظاهر یک بحث نو و علمی جلوه می‌کند، اما در باطن اهداف سیاسی و قومی خطرناکی را دنبال می‌کند.

امان‌الله خان به‌عنوان رهبر استقلال و چهره مدرن‌سازی افغانستان جایگاه ویژه‌ای در حافظه ملی دارد. تغییر روز استقلال به ۱۷۰۹، عملاً نام و نقش او را به حاشیه می‌راند.

**تضعیف جایگاه احمدشاه درانی:**

احمدشاه ابدالی، بنیان‌گذار واقعی دولت ملی افغانستان، در این پروژه به حاشیه رانده می‌شود. معرفی میرویس خان به‌عنوان بنیان‌گذار دولت معاصر، توازن تاریخی را برهم زده و زمینه اختلافات قومی میان درانی و غلجایی را شعله‌ور می‌کند. تحقق آرزوهای استعمارگران، استعمار انگلیس همواره تلاش داشت نمادهای ضد

استعماری افغانستان، مانند امان‌الله خان، از حافظه ملت حذف شوند. روایت خالدی و ستانیزی ناخواسته در همین راستا قرار می‌گیرد.

### پیامدهای خطرناک تحریف استقلال:

این روایت‌سازی‌ها پیامدهای ویرانگری برای افغانستان دارد. شکاف قومی، روایت ۱۷۰۹ می‌تواند درانی‌ها و غلجایی‌ها را در برابر هم قرار دهد و بذر اختلافات عمیق قومی را بپاشد. تضعیف وحدت ملی، حذف ۲۸ اسد از حافظه جمعی، انسجام و هویت مشترک ملی را تهدید می‌کند. زمینه‌سازی برای مداخله خارجی، در فضای تفرقه و ضعف داخلی، همسایگان فرصت می‌یابند تا در امور افغانستان دخالت کرده و حتی به اشغال بخش‌هایی از خاک آن بیندیشند.

### نقد علمی دیدگاه‌های خالدی و ستانیزی:

آثار این دو نویسنده فاقد انسجام علمی و استناد تاریخی معتبر است. آن‌ها با نادیده‌گرفتن تحقیق‌های بزرگان تاریخ‌نگاری افغانستان چون میرغلام محمد غبار، عبدالهادی داوی، عبدالحی حبیبی، کهزاد و پژواک، تلاش دارند تاریخ را بر اساس تمایلات قومی و سیاسی بازنویسی کنند. (اگر اشتباه نکنم) در آثار خالدی نوعی نگاه قوم‌محور و (ناخود آگاه) تجزیه‌طلبانه دیده می‌شود که با منافع ملی افغانستان در تضاد آشکار است.

ستانیزی نیز با تکیه بر روایت‌های غیرمستند، کوشش دارد نقش غازی امان‌الله خان و مشروطه‌خواهان را تحریف کند و جایگاه آنان را کمرنگ سازد. این تلاش‌ها نه تنها فاقد اعتبار علمی است، بلکه به‌طور مستقیم در خدمت پروژه‌های تفرقه‌افکنانه داخلی و خارجی قرار می‌گیرد.

### وجوبه ملی روشنفکران :

دفاع از تاریخ واقعی، دفاع از افغانستان واحد و مستقل است.

روشنفکران، نویسندگان و فعالان ملی وظیفه دارند که در برابر تحریف‌ها بایستند و اجازه ندهند پروژه‌های قوم‌گرایانه یا سیاسی حافظه ملی را تخریب کنند.

۲۸ اسد یک تاریخ تقویمی ساده نیست، بلکه آینه‌ای از مقاومت و استقلال‌طلبی یک ملت است. حذف آن، به معنای حذف روح استقلال از وجود افغانستان است.

### چرا باید در برابر تحریف تاریخ ایستاد؟

به این دلیل که استقلال ۱۹۱۹ با تمام اسناد بین‌المللی، معاهدات و شناسایی‌های جهانی تثبیت شده است. قیام ۱۷۰۹، هرچند ارزشمند و افتخارآمیز، اما یک شورش محلی در کندهار بود، نه یک استقلال ملی. تغییر این تاریخ، حذف نمادهای ملی، تحریف حافظه جمعی و شعله‌ور ساختن اختلافات قومی است. خالدی و ستانیزی، آگاهانه یا ناخودآگاه، با این روایت‌های غیرمستند و قوم‌محور، در حقیقت پروژه‌ای ضد وحدت ملی را پیش می‌برند.

### واپسین حرف‌ها :

تاریخ افغانستان پر از فداکاری‌ها، قیام‌ها و حماسه‌های بزرگ است. اما در میان همه این رویدادها، ۲۸ اسد ۱۲۹۸ جایگاه ویژه‌ای دارد، روزی که استقلال افغانستان به رسمیت شناخته شد و ملت ما رسماً وارد خانواده کشورهای آزاد جهان گردید. هیچ قیام محلی، هرچند شجاعانه، نمی‌تواند جایگزین این روز شود. زیرا استقلال ملی مفهومی حقوقی و جهانی است، نه صرفاً یک شورش منطقه‌ای.

دفاع از ۲۸ اسد، دفاع از حقیقت تاریخی، وحدت ملی و مقاومت در برابر استعمار و تجزیه‌طلبی است.

این وجبیه هر افغان است که در برابر تحریف‌ها بایستد و نگذارد حافظه جمعی یک ملت به بازی گرفته شود. تاریخ باید علمی، مستند و

منصفانه روایت شود، نه ابزاری برای بلند کردن بیرق های قومی و سیاسی.

افغانستان تنها با پاسداری از حقیقت تاریخی و وحدت ملی می تواند در برابر توطئه های داخلی و خارجی پایدار بماند. بنابراین، روز استقلال ما ۲۸ اسد ۱۲۹۸ است و خواهد بود، نمادی از آزادی، استقلال و عزت ملی که هیچ جعل و تحریفی نمی تواند آن را از حافظه ملت پاک کند. (برگرفته از آرشیف مقالات ن. جلیلزاد در افغان جرمن آنلاین)

### پاسخ کوتاه به جناب داکتر خالدی

اختلاف من با شما در این است که من روز ۲۸ اسد را روز «استرداد» استقلال می دانم و شما همین روز را روز ملی مردم افغانستان می خوانید، نه روز استرداد استقلال افغانستان از بریتانیا. من دلایل را در نوشته ی قبلی ام خدمت شما و داکتر ستاننزی نوشتم. حالا یک بار دیگر صرفاً در مورد معنا و مفهوم کامل استرداد منظورم را مشخص می کنم.

در تاریخ پر آشوب و پر فراز و نشیب ملت ها، لحظاتی وجود دارد که نه تنها سرنوشت یک کشور، بلکه هویت جمعی یک ملت را رقم می زند. استرداد استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹، یکی از آن لحظات است، لحظه ای که نه از دل توافقات تحمیلی، بلکه از متن اراده مردم، تدبیر شاه امان الله خان، و خون هزاران غازی گمنام برخاست.

لغت «استرداد» در این بستر، نه یک اصطلاح اداری، بلکه یک حقیقت فلسفی و سیاسی است: بازپس گیری حق حاکمیت ملی از چنگال استعمار، پس از دهه ها سلطه غیرمستقیم بریتانیا بر سیاست خارجی افغانستان. درک مفهوم استرداد استقلال، نیازمند فهم عمیق از ماهیت استعمار و روان شناسی جامعه تحت سلطه است.

استعمار، تنها اشغال خاک نیست، بلکه نفوذ در اراده سیاسی، تحقیر فرهنگی، و انکار توانمندی‌های بومی است.

افغانستان، پس از معاهده گندمک در سال ۱۸۷۹، استقلال داخلی خود را حفظ کرد، اما سیاست خارجی‌اش به دست بریتانیا افتاد.

این وضعیت، استقلال را به یک پوسته بی‌مغز تبدیل کرده بود. شاه جوان امان‌الله خان، با درک ژرف از این خلأ، در سال ۱۹۱۹ با اعلام جنگ علیه بریتانیا، نه تنها استقلال را مطالبه کرد، بلکه آن را بازپس گرفت. این اقدام، نه یک شورش محلی، بلکه یک حرکت ملی با پیامدهای بین‌المللی بود.

تدبیر شاه امان‌الله، در هم سویی با روشنفکران مشروطه‌خواه، رسانه‌های نوپا، و روحیه مقاومت مردمی، نشان داد که استقلال نه یک امتیاز، بلکه یک حق است که باید با اراده ملی احیا شود.

او با هوشمندی دیپلماتیک، از ضعف بریتانیا پس از جنگ جهانی اول بهره گرفت، و با امضای پیمان راولپندی، استقلال کامل افغانستان را تثبیت کرد. این دستاورد، نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی به رسمیت شناخته شد. استرداد استقلال، نقطه آغاز مسیر دشوار ملت‌سازی، توسعه نهادهای دموکراتیک، و بازسازی فرهنگی بود. این مفهوم، برخلاف ادعاهای سطحی برخی منتقدان، نه قابل تقلیل به یک «روز ملی» نمادین است، و نه قابل جایگزینی با قیام‌های محلی پیشین. هرچند قیام میرویس نیکه در قندهار، آغازگر مقاومت بود و باید با افتخار ستایش شود، اما آن رخداد، در محدوده جغرافیایی و سیاسی یک ولایت باقی ماند.

استرداد استقلال در ۱۹۱۹، بازتاب اراده سراسری ملت افغانستان بود، نه یک حرکت محلی. در نهایت، دفاع از لغت «استرداد» دفاع از حقیقت تاریخی، عزت ملی، و روان جمعی یک ملت است.

این لغت ، حامل خون، اندیشه، و اراده است. حذف آن، یعنی حذف حافظه تاریخی، و این چیزی نیست که هیچ ملت آزادیخواه ای اجازه دهد.

استرداد استقلال افغانستان، نه تنها دقیق و درست است، بلکه یکی از باشکوه ترین لحظات تاریخ این سرزمین است ، لحظه ای که ملت، با تمام قامت، در برابر استعمار ایستاد و حق خود را بازپس گرفت. (برگرفته از فیسبوک لمبه رنگریز(ن.جلیلزاد)

پایان

## گفتار هفتم

### داکتر خالدی تاریخ را تحریف میکند!

داکتر خالدی در مقدمه مقاله «نقش میرویس خان در ایجاد افغانستان» میگوید: «خجالت آور است اگر کسانی پیدا میشوند مانند اعظم سیستانی و جلیل زاد که قیام میرویس خان هوتکی را شورش محلی قلمداد میکنند...»

در دانشنامه فارسی قیام این طور تعریف شده: «قیام یا (خیزش) یک شورش خشونت آمیز علیه دولت است.. شورشی کسی است که دست به قیام میزند. گروه شورشی گروهی آگاهانه هماهنگ است که به دنبال به دست آوردن کنترل سیاسی بر کل یک ایالت یا بخشی از یک دولت است.»

وباز در زیر همین تعریف قیام بمعنی «شورش مسلحانه» تعریف شده است. با توجه به تعریف فوق دیده میشود که شورش همان قیام است و قیام، یعنی شورش و کاربرد یکی بجای دیگری هیچ تفاوتی در معنای کلمه وارد نمیکند. از اینجا معلوم میشود که خالدی معنای شورش را نمیدانسته است ورنه من و جلیلزاد را محکوم به خجالت نمیکرد. او این را هم نمیداند که من در باره قیامهای مردم افغانستان کتاب (حماسه قیامها) را نوشته ام.

خالدی این را هم نمیداند که میرویس خان هوتکی از نظر من یک شخصیت مبارز و شجاع بسیار قابل قداست و بعد از مرحوم بینوا

اولین کسی هستم که درباره او دو کتاب نوشته ام یکی بنام «رستاخیز قندهار و فروپاشی دولت صفویه در ایران» که در سال ۲۰۰۳ چاپ شده و کتاب دیگرم زیر نام (خیزش های قندهار و هرات و سیستان) است که در پیشاور چاپ شده و pdf, هر دو کتاب در شماره های ۷۵۲ و ۷۵۳ آرشیف مقالاتم قابل دسترسی است. در اینجا هدف من جلوگیری از تلاش های تفرقه افکنانه کسانی است که سعی میکنند با نوشته های غیردقیق و غیرعلمی خود آتش نفاق قومی را شعله ورسازند و سبب بربادکردن افغانستان گردند.

در مصاحبه ای که در هفته های قبل با جناب حبیب هوتکی داشتم در جواب سوالی که پرسیده شد آیا قیام میرویس خان یک قیام ملی بود یا محلی؟ جواب دادم که قیام میرویس خان محلی بود نه ملی، زیرا که آن قیام محدود به قندهار بود و صرف به آزادی مردم قندهار انجامید، وساحات دیگر کشور که در آن پشتونها زندگی داشتند همچنان تحت تسلطه دولت مغولی هند باقی ماندند. قندهار زمان میرویس خان شامل ولایات قندهار و هلمند و زابل و ارزگان بود. این ساحه طبعاً محلی گفته میشود و افغانستان شمول نبود.

فراموش نکنیم که سنت قیامها و شورشهای ضد استبدادی و آزادی خواهی قبل از قیام میرویس خان در شرق کشور و هم در خود قندهار وجود داشت که میتوان از قیام روشانیان در قرن ۱۶ و قیام خوشحال خان ختک و ایمل خان در قرن ۱۷ یاد نمود. در قندهار نیز قبل از قیام میرویس خان قیامهای از سوی ابدالیان بر رهبری دولت خان ابدالی پدر بزرگ احمد شاه بر ضد دولت صفوی ایران صورت گرفته بود که سرانجام منجر به قتل دولت خان و تبعید اکثریت عظیم ابدالیان از قندهار گردید.

هر یک از این قیامها چی در شرق و چی در غرب کشور به پیروزهای موقت نایل شدند. مثلاً قیام ابدالیان در هرات در سال ۱۷۱۶ منجر به

تشکیل حکومت ابدالیان در هرات گردید و عبدالله خان ابدالی و سپس محمدزمان خان پدر احمدشاه و ذوالفقارخان (برادر احمدشاه) نه تنها هرات بلکه فراه و بادغیس تا نزدیکی مشهد را تحت تسلط خود داشتند ولی این حاکمیت ها برگوشه ای از کشور محدود افغانستان شمول نبودند. قیام میرویس نیکه نیز مثل قیام پدر و برادر بزرگ احمدشاه نیکه متاسفانه محدود و محلی بودند و افغانستان شمول نبودند. بنابراین این قیامها را میتوان قیامهای محلی نامید. یکی از علل شکست این قیامها هم محلی بودن شان است. بعد از آنکه نادر افشار شاه اشراف افغان را از ایران اخراج کرد و او به قندهار پناه آورد متاسفانه که از دست پسر عم خود شاه حسین درکنار هلمند کشته شد (۱۷۳۰).

در سال ۱۷۳۱ نادر افشا بر هرات حمله کرد و حکومت محلی هرات را پس از نبردهای سخت با ابدالیان از تصرف ذوالفقارخان خارج ساخت و ذوالفقارخان و برادر کوچکش احمدشاه که ۹ سال داشت به قندهار زادگاه خود پناه بردند ولی شاه حسین این هردو برادر را بزدان انداخت که مدت ۸ سال را در زندان سپری کردند.

سپس خالدی در همین مقاله خود مینویسد: «پایه های ایجاد کشور افغانستان معاصر با قیام میرویس خان هوتکی در ۲۱ اپریل سال ۱۷۰۹م در قندهار گذاشته شد و در سال ۱۷۴۵م توسط احمد خان ابدالی تکمیل گردید و از آن زمان تا امروز پا برجاست.»

ببینید که خالدی در این جمله چگونه مرتکب تحریف تاریخ میشود و ده سال حاکمیت نادر افشار بر قندهار و تمام افغانستان تا هندوستان را نادیده می گیرد و آنگاه اقدامات مدبرانه احمدشاه درانی را در تاسیس دولت معاصر افغانستان بسال ۱۷۴۷ به پای میرویس خان نیکه ختم میکند.

مردم افغانستان و بخصوص مردم قندهار میدانند که میرویس خان هوتکی و احمدشاه درانی هر دو شخصیت های بزرگ و محبوب قندهار اند. هر یکی به نوبه خود در قندهار مصدر کارهای بزرگ و قابل افتخار گردیده اند، یکی بخاطر طرد سلطه دولت مستبد صفوی از دوش مردم قندهار در ۱۷۰۹ و دیگری بخاطر تاسیس دولت معاصر افغانستان در ۱۷۴۷ از مقام و منزلت بالایی برخوردارند. تمام مورخان قندهاری از قبیل حبیبی و رشاد و بینوا و علی محمدزما و میرحسین شاه بشمول مورخان غیر قندهاری چون کهزاد و غبار و فرهنگ و پژواک و رشتیا و تمام استادان تاریخ پوهنتون کابل و سایر پوهنتونها معترف اند که بنیانگذار دولت معاصر افغانستان احمدشاه درانی است. افزون بر این مورخان خارجی از قبیل: الفنستون مورخ و دیپلمات معروف انگلیس، پروفیسر لودیک آدمک افغانستان شناس معروف امریکائی و داکتر گنداسینگه مورخ هندوستانی در تاریخ های خود نوشته اند که احمدشاه درانی موسس دولت معاصر افغانستان است. الفنستون درباره احمدشاه جمله ای گفته که هیچ مورخ داخلی و یا خارجی در باره سایر شاهان آسیایی نگفته است. الفنستون مینویسد: «**پراستی اگر شاهی در آسیا سزاوار احترام ملت خویش باشد، جز احمدشاه کس دیگری نیست.**» (الفنستن، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۳۸۱) اما هیچیک از مورخان داخلی و خارجی میرویس خان را موسس دولت معاصر افغانستان نگفته و ننوشته اند.

آنهاست که میگویند قیام میرویس خان به احمدشاه درانی الهام داده است تا در قندهار دولت مستقلی تاسیس کند با واقعیت های جامعه ما سرنمیخورد، انسان در کودکی هر درس و الهامی که میگیرد از بزرگان خانواده خود میگیرد و بعد از محیط پیرامون خود. پدر و پدربزرگان و برادر بزرگ احمدشاه هر کدام مردان شجاع و رهبران قوم و قبیله خود در قندهار و هرات بودند و در هرات پادشاهی کرده بودند و به شهامت و دلآوری شهره بودند پس اگر احمدشاه از کسی الهام گرفته باشد باید اول

از پدر و برادر بزرگ خود گرفته باشد که در میان ابدالیان از شهرت نیکی برخوردار بودند. وقتی به تاریخ زندگی احمدشاه نظری اندازیم می بینیم که احمدشاه در سن ۹ سالگی از جانب شاه حسین پسر میرویس خان مدت ۸ سال زندانی شده است، نمیتوان تصور کرد که او از بزرگان هوتکی الهام خوبی گرفته باشد. نجات احمد شاه درانی و برادرش ذولفقارخان از زندان شاه حسین زمانی میسر شد که نادرشاه افشار قندهار را در مارچ ۱۷۳۸ فتح کرد.

لکهارت در کتاب نادرشاه مینویسد که: نادرشاه با هشتاد هزار سپاه خود قندهار را به محاصره کشید و سرانجام پس از ده ماه محاصره در اثر خیانت یکی از وابستگان شاه حسین هوتکی (موسوم به دادوخان) راه دخول و حمله بر شهر به نادر و قشون او نشان داده شد و نادر هم در روز جمعه دوم ذی الحجه ۱۱۵۱ ق (۲۳ مارچ ۱۷۳۸ م) عده‌یی از قوای خود (قوای بختیاری) را مامور حمله بر شهر کرد. اما زمان حمله بر شهر بوقتی موکول گردید که اکثریت مدافعین برای ادای نماز جمعه به مساجد رفته بودند. بدین گونه با یک حمله جهش گونه همراه با شلیک توپ و خمپاره بر برج و باروی شهر، پس از نبردی مختصر ولی خونین دروازه‌های شهر بروی قشون نادر گشوده شد. شاه حسین وقتی از موضوع اطلاع یافت که کار از کار گذشته بود. کوشش و تلاش‌های بعدی او هم بی نتیجه ماند و خود نیز تسلیم نادر شد. (لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، چاپ ۱۳۳۱، ص ۱۶۲)

مؤلفین کتاب «دولت نادر شاه افشار» مینگارند که، پس از تسخیر قندهار، مردم آن که بیش از ده ماه سرسختانه در برابر نادر مقاومت کرده بودند، غارت شدند و خود آنها با زور سرنیزه به نادر آباد کوچانده شدند. سپس نادر فرمان داد تا شهر را به کلی ویران نمایند. (دولت نادرشاه افشار، ص ۲۶۷)

همان منبع میگوید: پس از تسخیر قندهار بوسیله نادر، در آنجا «آنقدر پول و ثروت‌های دیگر بدست آمد که در عرض یک ماه بزحمت توانستند آنها را از شهر خارج کنند.» (دولت نادرشاه افشار، ص ۲۷۰، عالم آرای نادری از محمد کاظم ج ۲، ص ۱۷۶)

نادر پس از گشودن شهر قندهار، شاه حسین هوتکی و اکثر سران قبیله غلجایی را به خراسان تبعید کرد و بجای آنها تمام ابدالی‌ها را که در نیشاپور و نقاط دیگر خراسان مقیم بودند به قندهار انتقال داد و اراضی از دست رفته شان را دوباره به آنها داد. عبدالغنی‌خان الکوزایی را که بسرکردگی قوای ابدالی در فتح بغداد و ترکیه عثمانی و گشایش هرات و قندهار به نفع نادر شمشیر زده بود به حکومت قندهار برداشت. سایر سران ابدالی و الکوزایی و عزیزایی به حکومت و فرمانداری بست و گرشک و زمینداور گماشته شدند. (لکهارت، نادرشاه، ص ۱۷۰).

در همین زمان ذوالفقارخان و احمدخان از زندان رها شدند و به امر نادرشاه به مازندران تبعید شدند. بدین سان از مارچ سال ۱۷۳۸ تا اکتوبر ۱۷۴۷ مدت ده سال تمام افغانستان تحت تسلط دولت نادر افشار قرار داشت و مردم قندهار و سراسر افغانستان مکلف به پرداخت باج و خراج به کارداران نادرشاه افشار بودند و از خود هیچگونه آزادی و اختیاری نداشتند و گفتن اینکه افغانستان از زمان پیروزی میرویس خان تا امروز مستقل بوده و تحت اثر هیچ دولت دیگری قرار نداشته است یک بلف بزرگ و یک دروغ خجالت آور است.

در همین مدتی که افغانستان جزئی از امپراتوری نادرشاه افشار بود، احمدخان در جمله هزاران افغان دیگر در رکاب نادرشاه در جنگ‌های آذربائجان و مرزهای روسیه و ترکیه حضور داشت. اشتراک فعال احمدخان ابدالی در این جنگ‌ها در رشد نبوغ نظامی او بسیار موثر افتاد و همین تجارب به او کمک کرد تا پس از مرگ نادرشاه بدست سران نظامی خود، با قوای افغانی راهی قندهار گردد و پس از تدویر یک جرگه قبیله ای در شیرسرخ قندهار به پادشاهی برسد و سپس اقتدار

خود را از شهر قندهار تا دهلی در شرق و تا دریای خزر در غرب تقویت کند. احمدشاه آنقدر مرد با انصافی بود که وقتی در قندهار بقدرت رسید، برای اتحاد و یک دلی مردم قندهار مقدار چهار هزار قلمبه زمین را به غلجائینی واگذار کرد که اراضی شان بدستور نادر مصادره شده بود. (دیده شوددکندهار ماموریت، ترجمه سیف لودین، فقرات ۶۹ و ۷۴ کتاب)

پایان ۲۰۲۵/۹/۱۲

## گفتار هشتم

### پیامد سیمنا‌های آنلین داکتر خال‌دی و داکتر ستانیزی

#### در رابطه به تعویض روز استقلال افغانستان

از سپتامبر ۲۰۲۵ تا کنون داکتر خال‌دی و داکتر ستانیزی دو سیمنا‌ر آنلین ویک مصاحبه تلویزونی با حبیب هوتک سازماندهی کردند که پیامدهای هریک از این سیمنا‌رها و مصاحبه‌ها عکس العمل‌های قلمی عناصر ملی اندیش و مدافعان ارزشهای ملی بوده است.

داکتر زمان ستانیزی و داکتر نور احمد خال‌دی بجای اینکه در مورد مب‌رم ترین مسایل روز افغانستان یعنی باز شدن دروا‌های لیس‌ه‌ها و تحصیلات عالی دختران و زمینه کار برای زنان و خانم‌های محروم سیمنا‌ر دایر کنند و تجارب و پیشنهادهات سالم و سودمند را در اختیار هموطنان خود بگذارند، بر عکس در باره تاریخ افغانستان سیمنا‌ر دایر میکنند و در آن سعی می‌ورزند تاریخ کشور را بجای ترمیم یا تکمیل، تحریف کنند و با طرح تئوریهای ناقص خود در واقع به شعور قشر تحصیل کرده و آگاه افغان ریشخند بزنند. این طرح‌های بی بنیاد و غیر سازنده با عکس العمل‌های عناصر تحصیل کرده روبرو میشود. و بالنتیجه فاصله میان قشر روشنفکر را زیادتر میکند.

یکی از پیامدهای این سیمنا‌رهای هوسانه و طرح‌های من درآوردی این است که هر دو داکتر (داکتر خال‌دی و داکتر زمان ستانیزی) هم در گذشته و هم در حال حاضر مورد انتقادات شدید قرار گرفته اند.

در پاسخ به موضع گیری جنرال برانگیز ایشان در سال ۲۰۲۵ از طرف داکتر سید عبدالله کاظم مقالات مفصلی نوشته شد و من و لمبه رنگریز و برخی نویسندگان ملی گرای دیگر نیز در تردید نظرات آن دو داکتر مقاله نوشتیم که میتوان آنها را در پورتال افغان جرمن در آرشیف مقالات مطالعه کرد.

در تاریخ ۲۱ اپریل ۲۰۲۶ باز هم داکتر خالدی و داکتر ستانیزی سیمنار آنلاینی تاریخ را برگزار کردند و در آن همان سخنان سست بنیاد سال گذشته خود را تکرار نمودند .



تلاش این دو داکتر اینست که روز پیروزی قیام قندهار بر رهبری میرویس خان هوتکی بر سلطه صفوی ایران در ۱۷۰۹ رابحیث روز استقلال ملی ، بجای روز ۲۸ اسد ۱۲۹۸ یعنی روز اعلام استقلال افغانستان که در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس و امضای معاهده صلح راولپندی در ۸ اگست ۱۹۱۹ حاصل شده است جاگزین کنند و روز ۲۸ اسد تنها بحیث روز ملی یاد شود و مثل سالهای قبل تجلیل نگردد.

استدلال این دو داکتر اینست که افغانستان از ۱۷۰۹ تا سال ۱۹۱۹ مستقل بوده و هیچگاه مستعمره کشور خارجی نبوده است. آنها سقوط

دولت هوتکی قندهار را بدست نادر افشار نادیده میگیرند. این دو داکتر احمدشاه ابدالی را بحیث موسس دولت معاصر افغانستان نمی شناسند و دولت احمدشاه را ادامه دولت هوتکی قندهار می شمارند. درحالی که احمدشاه درانی در ادامه دولت هوتکی نیامده است بلکه بعد از یک گسست ده سال حکومت نادرشاه افشار (از ۱۷۳۸-۱۷۴۷) ظهور کرد و افغانستان را از نو بنیاد گذاشت و قلمرو حاکمیت خود را از قندهار تا دهلی در شرق و تا مشهد و نیشاپور در غرب و در شمال تا رود آمو و در جنوب تا بحر هند توسعه داد. اما قلمرو احمدشاه تا اخیر بیک منوال نماند و قدرتهای استعمار انگلیس و روس از آغاز قرن ۱۹ بخش های از امپراتوری احمدشاهی را اشغال کردند و پس از دومین تجاوز انگلیس در ۱۸۷۹ افغانستان بحیث کشور تحت الحمایه انگلیس درآمد و این تحت الحمایگی تا زمان بقدرت رسیدن امان الله خان در ۱۹۱۹ ادامه داشت. مگر این دو داکتر، وضعیت تحت الحمایگی افغانستان را قبول ندارند و می گویند که با مرگ امیر حبیب الله خان معاهدات قبلی خود بخود ملغا و افغانستان مستقل شده بود و شاه امان الله جنگ سوم را با انگلیسها در اثر تشویق آزادی خواهان هند در کابل براه انداخت. خالدی میگوید استقلال ۱۹۱۹ جز اینکه پای اتحاد شوروی را به افغانستان باز کرد نتیجه دیگری نداشت. خالدی میگوید روز ۲۸ اسد فقط برای هواداران کیش شخصیت (اصطلاحی که در مورد رهبران کمونیست و فاشیست بکار میرود) مهم است نه برای دیگر افراد ملت. (به صحب خالدی در یوتیوب رجوع کنید)

همین اظهارات سطحی داکتر خالدی درباره علت و هدف جنگ سوم افغان و انگلیس، توهین بزرگی به نهضت مشروطیت و مرام آن نهضت و در رأس به شاه امان الله شمرده میشود. نهضتی که برای رسیدن به آزادی و استقلال قربانی های زیادی هم در عهد امیر حبیب الله خان سراج و هم در عهد نادر خان داده بود. بطور نمونه عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی در زندان ارگ شکنجه های توان سوز را متحمل شده بودند. کشتن غلام نبی خان چرخ و بعد عبدالرحمن لودین و اعدام محمولی خان دروازی و مهدیخان چنداولی و ده هاتن دیگر از

اعضای آن نهضت در عهدنادرخان برای این بود که آنها اعضای عمده نهضت مشروطیت بودند. این اشارت دکتر خالدي حتى به کسانی که درباره نهضت مشروطیت افغانستان کتاب و رساله و مقاله نوشته اند نیز توهین شمرده میشود. از اینجاست که میگوئیم دکتر خالدي و رفیق الهامبخش او دکتر ستانیزی تاریخ را تحریف میکنند.

پیامد چنین سخنان ناشایانه همانا نشر مقالات انتقادی پیهام نویسنده توانای افغان لمبه رنگریز شد که تمام شهرت و دانش این دو دکتر خود خواه و متکبر را با صفر ضرب کرده است. لمبه رنگریز شخصیت تحصیل کرده و با دانش و از هواداران سرسخت شاه مترقی و روشنفکر افغانستان امان الله غازی و نهضت امانی در خارج کشور است. نوشته ها و مقالاتی که از قلم ایشان در دو سال اخیر در فیسبوک و سایت های افغان جرمن آنلاین و دعوت میدیای ۲۴ به نشر رسیده و ما آنها را خوانده ایم بعد تحسین امیزی از فصاحت و بلاغت کلام و استدلال پذیرفتنی برخوردار است که اگر دکتر خالدي و دکتر ستانیزی یک دکتر دیگری دیگر در ادبیات زبان دری بگیرند باز هم به پایه قلم این بانوی خردمند و پر استعداد افغان نمی رسند.

از نظر ما هر دو قیام تاریخی (در ۱۷۰۹ و در ۱۹۱۹) بر ضد سلطه بیگانه بود و منتج به برانداختن یوغ اجنبی از دوش ملت ماشده است، اما نمی باید کریدت و دست آوردهای یکی را فدای دیگری بکنیم. هر یک از این رخدادهای حماسی در زمان و مکان خود برای ما پراهمیت و افتخار آفرین اند. در هر یک از این رخدادهای تاریخی مردم ما از خود شجاعت نشان داده اند و افتخار کمایی کرده و آزادی خود را بدست آورده اند با این تفاوت که یکی به آزادی یک ولایت انجامیده و دیگری به آزادی تمام ولایات افغانستان انجامیده است. نتیجه قیام دومی که به آزادی و استقلال کشور منتج شده است، از سوی جامعه جهانی برسمیت شناخته شده و بادست آوردهای جدید از قبیل: ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی و تجاری با کشورهای دور و نزدیک

افغانستان همراه بوده است. ساختن نخستین قانون اساسی درکشور با عالی محتوای حقوقی که با انفاذ آن بردگی و کار اجباری لغو شد و زنان در حقوق با مردان مساوی شناخته شدند. مکاتب تاسیس شد و معارف در سرتاسر افغانستان برای آموزش فرزندان کشورمجاناً و اجباری شناخته شد. اعزام شاگردان برای تحصیلات عالی به خارج از کشور ایجاد سینما و تئاتر و کتابخانه و نشر جراید و مجلات در مرکز و ولایت و غیره اقدامات مدنی برای بیداری جامعه روی کار آمد. خلاصه دست آوردهای استقلال ۱۹۱۹ بی شمار است، چیزی که پس از پیروزی قیام قندهار مردم از آن بی بهره بودند. چون این دو رخداد در دو مکان مختلف در دو زمان متفاوت و شرایط متفاوت از هم رخ داده اند، دست آوردها و ثمرات آنها هم از هم متفاوت اند ولی هر دو برای تاریخ ما افتخار آفرین اند.

داکتر خالدي در سیمینار ۲۱ اپریل که موضوع اش: «میرویس خان بانی افغانستان» عنوان داشت، یاد آور شد که مورخان ما در حق میرویس خان قهرمان ملی افغانستان بی غوری کرده اند و اکنون ما میخواهیم او را در جایگاه اصلی اش قرار بدهیم. از سخنان داکتر خالدي چنین بر می آمد که مورخانی چون: پوهاند حبیبی و غبار و کهزاد و فرهنگ و فیض محمدکاتب و سایر استادان تاریخ در پوهنتون کابل در حق میرویس خان هوتکی کم لطفی کرده اند. در حالی که هریک از مورخان افغان از میرویس خان بحیث یک شخصیت آزادیخواه و با درایت قندهار یادآوری کرده اند. داکتر خالدي و داکتر ستانیزی گویا میخواهند حق میرویس خان را از غاصبین بگیرند و آن حق از نظرایشان اینست که منبعد باید میرویس خان را بحیث بنیان گذار استقلال افغانستان و بانی آن بدانند و روز ۲۱ اپریل (اول ثور) را بجای ۲۸ اسد روز استقلال افغانستان، بحیث روز استقلال ملی افغانستان بشمارند و تجلیل کنند.

به نظر میرسد که این دو داکتر شوقی تاریخ، برای حذف دست آورد بزرگ شاه امان الله غازی، این شخصیت کاریزماتیک کشور

پروژه گرفته اندوبه همین خاطر تلاش میورزند تا به اشکال مختلف ماحصل جنگ سوم افغان وانگلیس(استقلال افغانستان)را کم ارزش جلوه دهند، مگر این بار با رودخروشان اندیشه و قلم لمبه رنگریز نویسنده کم نظیر افغان روبرو شدند و هرچه کاشته بودند سیلاب قلم لمبه جان برد . فراموش نباید کرد که:

۱- ۲۸ اسد روز استقلال افغانستان است و جهان هم همین روز را بنام روز را استقلال افغانستان می شناسد ، کسی که بخواهد به این روز بی احترامی کند و با آنرا بی اهمیت جلوه دهد از خط سرح تاریخ ملی عبور کرده است و می باید جلوش گرفته شود.

۲-موسس دولت معاصر افغانستان ، احمدشاه باباست. کسی که غیر از این اصل پذیرفته شده تاریخی موقف بگیرد و از اهمیت نقش احمدشاه در ساختن افغانستان معاصر بکاهد باز هم از خط سرخ تاریخ ملی عبور کرده و باید جلوش گرفته شود.

۳-میرویس خان هوتکی شخصیت مهمی در تاریخ مبارزات مردم افغانستان است، برای تکریم او و دیگر شخصیت‌های ملی هم‌تراز او میتوان نام شهراه، شهرها، لیسه ها و پوهنتون حتی چاپ بانک نوت را بنامشان پیشنهاد کرد. شاید هیچکسی با آن مخالفت نکند زیرا هر سه شخصیت سمبول های ملی اند. بزرگداشت یکی نباید به تخریب دیگری تمام شود. اما داکتر خالدي و داکتر ستانیزی برای برجسته سازی تکریم میرویس خان به تخریب آن دو شخصیت ملی دیگر پرداخته اند. از اینست که با عکس العمل شدید لمبه رنگریز و من و داکتر صاحب کاظم قرار گرفته است. خوشبختانه لمبه جان چون سرباز دلیر نهضت امانی جلو تحریف گران تاریخ را میگیرد و در این راه از چنان پوتانسیل و ظرفیتی برخوردار است که یک تنه میتواند پاسخ تمام دشمنان استرداد استقلال را بدهد، البته که ده هاتن از مدافعان ارزش های ملی و علاقمندان شخصیت‌های ملی و هواداران

نهت امانی از موضعگیری این نویسنده محبوب کشور حمایت میکنند .

### ابهام درباره روز قیام قندهار:

در حال حاضر هیچ منبع موثقی بغیر از پته خزانه محمد هوتک وجود ندارد که در عصر میرویس خان نوشته شده باشد و روز آغاز قیام میرویس خان را ضبط کرده باشد. اما آن روز هم با ۲۱ اپریل ۱۷۰۹ جوردرنی آید. مرحوم حبیبی بحواله «پته خزانه» مینویسد که مولف از قول پدرش روایت کرده که بتاریخ ۲۹ ذیقعده الحرام ۱۱۱۹ به قتل گرگین ولشکر صفوی اقدام شد. اگر روایت پته خزانه یعنی ۲۹ ذیقعده الحرام را بحیث روز آغاز قیام قندهار بپذیریم ، همین تاریخ ۲۹ ذیقعده الحرام ۱۱۱۹ نیز مطابق ۲۱ اپریل نمیشود.

روز آغاز قیام قندهار از سوی هیچ یک از مورخان عصر صفوی وقاجاری ومورخان افغانی ذکر نشده است. مثلاً : سلطان محمد قندهاری حادثه قتل گرگین والی صفوی قندهار را ماه صفر ۱۱۲۱ هجری نوشته اما روز آنرا ذکر نکرده است . نواب صمصام الدوله مورخ عهد قاجاری در تاریخ خود سال وقوع حادثه قتل را (۱۱۲۰ هج) ضبط کرده وخافی مورخ عهد امیرشیرعلی خان میگوید در ۱۱۱۹ هجری بدربار محمد اعظم شاه عالم امپراتور هند خبر قتل گرگین رسید. میرزا محمدخلیل صفوی حدوث این حادثه را سال ۱۱۲۲ هجری نشان داده است. (رک: تاریخ مختصر افغانستان از حبیبی، یر عنوان هوتکیان)

من از هوش مصنوعی چنین پرسیدم: «۲۹ ماه ذیقعده الحرام سال ۱۱۱۹ مطابق کدام روز و ماه سال عیسوی میشود؟» پاسخ داد: «بر اساس محاسبات نجومی متداول: ۲۹ ذی القعدة سال ۱۱۱۹ هجری قمری تقریباً برابر است با: ۳ یا ۴ فبروری سال ۱۷۰۸ میلادی»

دوباره از هوش مصنوعی پرسیدم: درباره میرویس خان معلومات بدهید، در جوابم مطالب داکتر خالدي را گذاشت که در سایت دعوت

میدیا خوانده بودم. بنابراین دیده میشود که خالدي و ستانکزی در تثبیت روز آغاز قیام قندهار در سال ۱۷۰۹ مرتکب جعل تاریخی شده اند. فقط آنچه همه منابع فارسی و پشتو در ذکر آن متفق القول اند اسم ماه صفر است که در پیشوندسالهای: (۱۱۲۰، ۱۱۱۹، ۱۱۲۲، ۱۱۲۱ هـ ق) آمده است با این تفاوت که مولف پنه خزانة بجای ماه صفر ماه ذیقعدة الحرام را ذکر کرده است. پایان ۲۵ / ۴ / ۲۰۲۴

## گفتار نهم

هشدار به نور احمد خالدي و زمان ستانيزی  
که با تاريخ بازی می کنند و ضربت گران آن را متوجه  
نیستند!



داکتر ستانيزی

داکتر خالدي

نویسنده: (ن. جلیلزاد)

میرویس خان اگر امروز زنده می بود، اولین کسی بود که می گفت:  
جایگاه من را با جایگاه سردار ترقی استقلال و آزادی / غازی امان الله  
خان اشتباه نگیرید.

میرویس نیکه یک قهرمان بود / و قهرمانان واقعی نیازی به جعل تاریخ ندارند. تاریخ را می توان تحریف کرد / اما نمی توان آن را نابود کرد. حقیقت، دیر یا زود، از زیر خاک جعل سر برمی آورد.

**تاریخ علم است / نه احساس، نه فتوا، نه واقعه نگاری ساده.**

پیش از اینکه کسی قلم بردارد و درباره‌ای رویدادهای تاریخی بنویسد، باید بداند که تاریخ نگاری علمی چهار ستون اساسی دارد: سند، تحلیل، روش و صلاحیت.

هر نوشته‌ای و سخنرانی که این چهار ستون را نداشته باشد، نه تاریخ است / نه تحقیق است / بلکه رأی شخصی است که در لباس علم ظاهر شده.

□ زمان ستاننزی بداند / متکلم و اسلام شناس، هرچند در جای خود ارزشمند است، اما ابزار تاریخ نگاری علمی را ندارد. علم کلام با نقد منابع اولیه‌ای تاریخی، تحلیل علی رویدادها و سنجش اسناد بین‌المللی فرق دارد / زمین تا آسمان فرق دارد. ورود بدون این ابزار به بحث های تاریخی، نه شجاعت علمی است / بلکه بی احتیاطی ساده باورانه و خطرناکی است که به ملت آسیب می زند.

□ نور خالدي / واقعه نگار هم، هرچند کارش ارزشمند و مکمل و ممد تاریخ نگاری است، اما واقعه نگاری با تاریخ نگاری یکی نیست. ثبت رویداد بدون تحلیل علی، بدون نقد منابع و بدون سنجش بستر تاریخی / مانند گرفتن عکس است بدون فهمیدن آنچه در قاب است. عکاس و نقاش هر دو هنرمندند / اما معمار نیستند.

بدانید که تاریخ افغانستان نه ملکیت یک قوم است، نه موضوع یک سخنرانی احساساتی ( در سمینار های انجمن تاریخ ) ، نه میدان تسویه‌ای حساب های سیاسی.

تاریخ این سرزمین با خون نوشته شده / با خون میرویس خان در قندهار، با خون امان‌الله خان در برابر بریتانیا، با خون هزاران بی‌نامی که هیچ کس نامشان را نمی‌داند. بازی با این خون، بی‌عقوبت نمی‌ماند. فرزندان این کهن میهن بیدارند. قلم‌هایی هستند که سال‌هاست تاریخ واقعی این سرزمین را خوانده‌اند، اسناد را دیده‌اند، معاهدات را مطالعه کرده‌اند / و در برابر هر جعلی، هر تحریفی و هر ادعای بی‌سندی با برخورد علمی جدی و بی‌امان خواهند ایستاد. سیلی تاریخ دیر می‌رسد / اما وقتی می‌رسد، هیچ دستی نمی‌تواند جلو اش را بگیرد. صلاحیت را بشناسید. حدود را بدانید. و با تاریخ ملت بازی نکنید. حقیقت سانسور نمی‌شود / فقط به وقت خودش نمایان می‌شود و همه چیز را روشن می‌کند.

□ زمان ستاننزی یک ملای مدرن است که شاید قرآن و حدیث را خوب می‌داند / اما تاریخ‌نگاری علمی نه سواد آن را دارد و نه ابزار آن را. وقتی یک متکلم درباره‌ای استقلال ملی فتوا می‌دهد، این نه علم است، نه تحقیق / این تجاوز به حریم تخصصی است که صلاحیتش را ندارد.

□ نور احمد خالدی واقعه نگار است ( همان ممد تاریخ نگار ) یعنی رویدادها را ثبت می‌کند، نه تحلیل. واقعه‌نگار بدون تحلیل علمی، مانند کمره ای است که عکس می‌گیرد اما نمی‌فهمد چه می‌بیند. استفاده از واقعه نگاری به جای تاریخ‌نگاری، دقیقاً همان کاری است که ساده لوحان تاریخ به آن نیاز دارند.

کسی که ۱۷۰۹ را با ۱۹۱۹ یکی می‌گیرد، یا تاریخ نخوانده / یا خوانده و دانسته دروغ می‌گوید. هر دو حالت خطرناک است: یکی از جهل، دیگری از نیت / و هر دو به یک اندازه به ملت آسیب می

زنند. پشت این بحث به ظاهر علمی، یک هدف سیاسی آشکار نهفته است: حذف امان‌الله خان از حافظه‌ای ملی.

امان‌الله خانی که دختران را به مکتب فرستاد، قانون اساسی نوشت و افغانستان را به جهان معرفی کرد. این حذف تصادفی نیست / این عملیات است.

میرویس خان هوتکی با شمشیر و خون قندهار را آزاد کرد / و این ساده باوران تاریخ با قلم و بی شرمی نامش را ابزار تفرقه‌ی قومی می‌کنند. اگر میرویس خان اکنون زنده می‌شد، اول از همه گریبان این سوءاستفاده‌گران را می‌گرفت. هر بحثی که سند ندارد، معاهده ندارد، تأیید بین المللی ندارد و فقط با احساسات قومی پیش می‌رود / علم نیست، تبلیغات است. و تبلیغات تاریخی، خطرناکترین نوع دروغ است چون در لباس افتخار ظاهر می‌شود.

این ساده باوران باید بدانند که تاریخ دادگاهی است که وکیل بازی در آن کار نمی‌کند. معاهده‌ای راولپندی موجود است، امضا شده است، در آرشیف‌های بین‌المللی ثبت است / و هیچ سخنرانی احساساتی (نور خالدی) و هیچ مقاله‌ای بی سند آن را پاک نمی‌کند.

وقتی کسی بدون صلاحیت علمی، بدون سند تاریخی و با انگیزه‌ی سیاسی آشکار تاریخ یک ملت را بازنویسی می‌کند / این دیگر اشتباه نیست. این خیانت است. و خیانت به تاریخ، خیانت به فرزندان این سرزمین است.

آنانی که این بحث را دامن می‌زنند / آگاهانه یا ناآگاهانه / آب به آسیاب دشمنان وحدت ملی می‌ریزند. بیگانگان همیشه آرزو داشتند که افغان‌ها تاریخ مشترک خود را فراموش کنند / و این ساده باوران بهترین خدمت را به همان بیگانگان می‌کنند.

به زمان ستاننزی، نور خالدی و هر کسی که این بحث بی پایه را تکرار می‌کند، این پیام را صریح و بدون سانسور می‌گوییم:

تاریخ افغانستان نه ملکیت یک قوم است، نه موضوع یک فتوا، نه بازیچه‌ای سیاست روز. هستند قلم‌هایی که برای جنگ با جعل و تاریکی آماده‌اند / و این جنگ را به پایان خواهند رساند.

### استقلال یا قیام؟

**تفاوت بنیادین میان رویداد ۱۷۰۹ و استقلال ۱۹۱۹ افغانستان:**

تاریخ، امانت ملت هاست. تاریخ یک ملت، کارت هویت جمعی آن است. هر صفحه‌ای آن، هر رویداد آن، و هر تاریخ درج شده در آن، نه تنها روایت گذشته، بلکه بنیاد آینده است. ملتی که تاریخ خود را درست بشناسد، می‌تواند با اعتماد به نفس در برابر چلنج‌های آینده بایستد. اما ملتی که تاریخش دست‌کاری شده باشد، مانند درختی است که ریشه‌هایش را بریده‌اند / هنوز سبز به نظر می‌رسد، اما در برابر اولین طوفان می‌افتد.

افغانستان در سال‌های اخیر با یک چلنج خطرناک روبروست / تلاش برخی برای جایگزین کردن تاریخ استقلال واقعی این کشور با یک رویداد محلی و قومی. این تلاش، هرچند در لباس بحث علمی ظاهر می‌شود، اما در باطن یک پروژه‌ی سیاسی است که هدفش نه روشن‌گری، بلکه تاریخ‌سازی حافظه‌ای ملی است.

این قلم، با استناد به اسناد تاریخی، منطق حقوقی و تحلیل سیاسی، تفاوت بنیادین میان قیام ۱۷۰۹ میرویس خان هوتکی و استقلال ۱۹۱۹ افغانستان را روشن می‌کنیم / و پشت پرده‌های این بحث بی‌پایه را آشکار می‌سازیم.

### بخش اول

**قیام ۱۷۰۹: شعله‌ای درخشان، اما محلی**

میرویس خان / قهرمانی که جایگاهش مشخص است. میرویس خان هوتکی در تاریخ افغانستان جایگاهی بلند و انکارناپذیر دارد. او مردی بود که در برابر ظلم گرگین صفوی / والی ایرانی قندهار / ایستاد، قیام کرد و نفوذ صفویان را از قندهار راند. این یک حرکت شجاعانه، مردمی و ضد استعماری بود که در تاریخ مقاومت مردم این سرزمین جایگاه به خصوص ای دارد. اما شجاعت یک رویداد، ماهیت آن را عوض نمی کند.

قیام ۱۷۰۹ در چارچوب یک واقعیت مشخص اتفاق افتاد: این قیام در قندهار بود، نه در تمام سرزمینی که امروز افغانستان می نامیم. در آن زمان، هرات زیر نفوذ صفویان بود، کابل و کندهار / بلخ و بدخشان وضعیت جداگانه‌ای داشتند، و مفهوم “افغانستان” به عنوان یک واحد سیاسی مستقل هنوز شکل نگرفته بود. میرویس خان یک منطقه را از سلطه‌ای یک قدرت خارجی آزاد کرد / این یک پیروزی محلی بود، نه تأسیس یک دولت-ملت مستقل.

### آنچه در ۱۷۰۹ اتفاق نیفتاد:

برای اینکه یک رویداد تاریخی به عنوان “استقلال ملی” شناخته شود، باید معیارهای مشخصی را داشته باشد.

قیام ۱۷۰۹ هیچ کدام از این معیارها را نداشت:

هیچ معاهده‌ای بین المللی امضا نشد. هیچ دولت خارجی این استقلال را به رسمیت نشناخت. هیچ ساختار دولت مدرن با قانون اساسی، دیپلماسی مستقل و مرزهای تعریف شده ایجاد نگردید. و مهم‌تر از همه، این رویداد حتی تمام سرزمین‌های تشکیل دهنده‌ای افغانستان امروز را در بر نمی گرفت.

پس از مرگ میرویس خان، حاکمیت هوتکی که او بنیان گذاشته بود، در فاصله‌ای کوتاه فروپاشید. اگر ۱۷۰۹ واقعاً استقلال ملی بود، چرا این “استقلال” آن قدر شکننده بود که با مرگ یک رهبر از هم پاشید؟

استقلال واقعی نهادینه می شود در قانون، در معاهده، در ساختار دولت / نه در شخصیت یک فرد.

**بخش دوم / استقلال ۱۹۱۹:**

**تولد یک ملت در برابر جهان / امان الله خان غازی و لحظه‌ای که تاریخ را تغییر داد.**

۲۸ اسد ۱۲۹۸ / این تاریخ در حافظه‌ای هر افغان باید حک باشد.

در این روز، افغانستان در برابر امپراتوری بریتانیا / قدرتمندترین امپراتوری جهان در آن دوران، امپراتوری که می گفتند آفتاب در آن غروب نمی‌کند / ایستاد و با پیروزی در جنگ سوم افغان-انگلیس، استقلال کامل خود را به دست آورد. این استقلال با معاهده‌ای راولپندی مستند و به رسمیت جهانی رسید.

این دیگر یک قیام محلی نبود / این یک سند حقوقی بین‌المللی بود که افغانستان را رسماً در خانواده‌ای کشورهای مستقل جهان جای داد.

**آنچه در استقلال ۱۹۱۹ اتفاق افتاد:**

استقلال ۱۹۱۹ از هر نظر با معیارهای بین‌المللی استقلال ملی مطابقت دارد. افغانستان برای اولین بار حق داشت سیاست خارجی مستقل داشته باشد / قراردادهای دیپلماتیک ببندد، سفارتخانه بگشاید، و در مناسبات بین‌المللی به عنوان یک کشور مستقل شرکت کند. امان الله خان بلافاصله با شوروی، ترکیه، ایران و سایر کشورها روابط دیپلماتیک برقرار کرد. امان الله خان تنها یک جنگ جو نبود.

او یک دولتمرد با دیدگاه بود. او قانون اساسی نوشت، نظام آموزشی مدرن ایجاد کرد، دختران را به مکتب فرستاد، راه‌آهن و تلفن را به افغانستان آورد، و افغانستان را به عضویت جامعه‌ای ملل در آورد. این ها نشانه‌های یک دولت-ملت واقعی است، نه یک قیام موقت.

**بخش سوم / سوال بی پاسخ**

در برابر کسانی که می خواهند ۱۷۰۹ را جایگزین ۱۹۱۹ کنند، این

پرسش‌های اساسی مطرح است که هیچ پاسخ مستند و قانع‌کننده‌ای برایشان از طرف این‌ها وجود ندارد:

اگر ۱۷۰۹ سال استقلال است، کدام معاهده‌ای بین‌المللی این استقلال را تأیید کرده؟ کدام دولت خارجی در آن سال افغانستان را به رسمیت شناخت؟ مرزهای این “کشور مستقل” کجا بودند؟

چرا بعد از ۱۷۰۹، افغانستان هنوز سیاست خارجی مستقل نداشت؟ اگر افغانستان از ۱۷۰۹ مستقل بود، جنگ‌های اول، دوم و سوم افغان-انگلیس برای چه بود؟ چرا بعد از مرگ میرویس خان این “استقلال” فروپاشید؟

چرا جامعه‌ی بین‌المللی هنوز ۲۸ اسد را روز استقلال افغانستان می‌شناسد؟ آیا خود میرویس خان ادعای تأسیس “افغانستان مستقل” کرد؟ کنرها / ننگرها / هرات، کابل، بلخ و بدخشان در ۱۷۰۹ کجا بودند؟ کدام منبع اولیه‌ی تاریخی نوشته شده در همان دوره این “استقلال” را تأیید می‌کند؟

چرا این نظریه دقیقاً در سال‌های اخیر و با اهداف سیاسی مشخص مطرح شده؟ چرا طرفداران این نظریه از مناظره‌ی مستند با مورخان مستقل طفره می‌روند؟ این جابجایی چه تأثیری بر هویت ملی اقوام غیرپشتون دارد؟

چه کسانی / داخلی یا خارجی / از حذف امان‌الله خان از حافظه‌ی ملی سود می‌برند؟ اگر فردا یک کشور خارجی روز استقلال افغانستان را به چلنج بگیرد، با کدام سند پاسخ خواهید داد؟ این سوال‌ها پاسخ ندارند / چون پایه‌ای برای پاسخ وجود ندارد.

### بخش چهارم / پشت پرده‌ای تحریف

اهداف پنهان یک بحث آشکار. تحریف تاریخ هیچ گاه تصادفی نیست. وقتی با اصرار، تکرار و سازمان‌یافتگی یک ادعای تاریخی بی پایه مطرح می‌شود، باید پرسید: چه کسی از این تحریف سود می‌برد؟

**هدف اول / حذف میراث مدرنیته:**

امان‌الله خان نماد افغانستان مدرن، سکولار و پیشرفته است. حذف ۱۹۱۹ از حافظه‌های ملی، یعنی حذف این میراث. این برای جریان‌هایی که با مدرنیته، آموزش و حقوق زنان مخالفند، بسیار مطلوب است.

**هدف دوم / قومی‌سازی تاریخ مشترک:**

جایگزین کردن یک رویداد قومی-منطقه‌ای به جای یک رویداد ملی، تاریخ مشترک همه‌ی اقوام افغانستان را تکه تکه می‌کند. وقتی تاریخ تکه‌تکه شد، وحدت ملی هم تکه‌تکه می‌شود. و وقتی وحدت ملی و تفاهم ملی شکست، دروازه برای مداخلات خارجی باز می‌شود.

**هدف سوم / تضعیف پایه‌های حقوقی کشور:**

استقلال ۱۹۱۹ پایه‌ی حقوقی و بین‌المللی افغانستان است. زیر سوال بردن این پایه، مشروعیت کشور را در سطح بین‌المللی متزلزل می‌کند و فضا را برای بازیگران خارجی باز می‌گذارد.

**مشکل صلاحیت علمی**

در اینجا باید یک نکته‌ی اساسی را صریح گفت. آقای ستانزی یک متکلم و اسلام‌شناس است / تخصص او در علوم دینی است، نه در تاریخ‌نگاری علمی. ورود او به بحث‌های تاریخی-سیاسی بدون ابزار لازم، مانند آن است که یک فقیه درباره‌ی فیزیک کوانتوم / مهندسی هسته‌ای نظر بدهد.

**نور خالدي هم یک واقعه‌نگار احساساتی است / نه مورخ.**

تفاوت میان این دو مهم است. واقعه‌نگاری ثبت رویدادهاست/ کاری ارزشمند و ضروری، اما با تاریخ‌نگاری علمی فاصله دارد. مورخ رویدادها را در بستر علمی، اسنادی و تحلیلی می‌سنجد، منابع اولیه را نقد می‌کند، و نتایج را با روش علمی اثبات می‌کند.

استفاده از این دو نام برای مشروعیت بخشی به یک ادعای سیاسی، خود نوعی دستکاری افکار عمومی است. اگر این بحث واقعاً علمی است، باید در برابر مورخان مستقل، بی طرف و مسلح به اسناد مطرح شود / نه در فضای رسانه ای ( سمینار سازی ) و با انگیزه های سیاسی آشکار.

### بخش پنجم / دو قهرمان، دو جایگاه

#### نه کم رنگ کردن میرویس، نه حذف امان الله خان

این قلم نه در پی کوچک کردن میرویس خان هوتکی است، نه در پی اغراق در مورد امان الله خان.

هر دو از افتخارات تاریخ افغانستان هستند / اما در جایگاه های متفاوت. میرویس خان هوتکی قهرمان مقاومت محلی است. او در برابر ظلم ایستاد، مردم قندهار را بسیج کرد، و با شجاعت و هوشمندی یک قدرت خارجی را شکست داد. این جایگاه بلند است و باید گرامی داشته شود. اما این جایگاه، جایگاه یک قهرمان محلی- قومی است / نه بنیان گذار یک کشور مستقل در سطح بین المللی.

امان الله خان بنیان گذار افغانستان مدرن است. او نه تنها جنگید، بلکه ساخت. او نه تنها استقلال گرفت، بلکه این استقلال را با معاهده، دیپلماسی، قانون اساسی و نهادهای مدرن نهادینه کرد.

جایگاه او در تاریخ ملی افغانستان / نه قومی، نه منطقه ای، بلکه ملی است. اشتباه گرفتن این دو جایگاه، نه احترام به میرویس خان است / و نه انصاف به امان الله خان.

### بخش ششم /

وظیفه ی امروز مادر برابر تحریف، سکوت خیانت است.

تاریخ دانان، روشنفکران، نویسندگان و هر افغانی که به هویت ملی خود اهمیت می دهد، در برابر این تحریف وظیفه دارد. این وظیفه چند بُعد دارد:

#### **بُعد علمی:**

باید با اسناد، منابع اولیه و روش های علمی تاریخ نگاری در برابر این ادعاهای بی پایه ایستاد. هر ادعایی که سند ندارد، اعتبار علمی ندارد.

#### **بُعد آموزشی:**

نسل جوان باید تاریخ واقعی خود را بداند. مکاتب، پوهنتون ها و رسانه ها مسئولیت دارند که تاریخ مستند و واقعی را به نسل آینده منتقل کنند.

#### **بُعد سیاسی:**

باید از ابزارسازی تاریخ برای اهداف سیاسی جلوگیری شود. تاریخ نباید سلاح تفرقه باشد / باید پایه ای وحدت باشد.

### **واپسین گپ**

تاریخ را نمی توان دزدید! در پایان، یک حقیقت ساده اما عمیق وجود دارد: ۲۸ اسد ۱۲۹۸ روز استقلال افغانستان است. این را معاهده ای راولپندی تأیید می کند. این را جامعه ای بین الملل تأیید می کند. این را تاریخ تأیید می کند. و این را هر افغان آزادیخواه ای که به هویت ملی خود احترام می گذارد، تأیید می کند.

۱۷۰۹ سال یک قیام شجاعانه ای محلی است / درخشان، افتخارآمیز و ارزشمند. اما جایگاه آن در تاریخ مقاومت محلی است، نه در ردیف استقلال ملی. کسانی که این دو را با هم عوض می کنند، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، در خدمت پروژه ای هستند که هدفش تضعیف هویت

ملی، تفرقه‌ای قومی و حذف میراث مدرنیته از حافظه‌ی افغانستان است.

میرویس خان اگر امروز زنده می‌بود، اولین کسی بود که می‌گفت: جایگاه من را با جایگاه امان‌الله خان اشتباه نگیرید. او یک قهرمان بود / و قهرمانان واقعی نیازی به جعل تاریخ ندارند. تاریخ را می‌توان تحریف کرد / اما نمی‌توان آن را نابود کرد. حقیقت، دیر یا زود، از زیر خاک جعل سر برمی‌آورد. افغانستان ملتی است با تاریخی بزرگ. این تاریخ را پاس بداریم / با سند، با صداقت و با شجاعت. احترام به تمام قهرمانان واقعی افغانستان در هر دوره‌ای که زیستند و در هر جایگاهی که ایستادند. (آرشیف مقالات ن. جلیل زاد، افغان جرمن آنلاین)

<https://www.facebook.com/posts/۱۶۰۴۳۲۶۷۵۴>

/? Visa färre۱۰۲۲۹۹۱۹۴۵۷۵۲۲۹۴۲

## گفتار دهم

### پاسخی به جفنگ داکتر زمان ستائیزی

داکتر زمان ستائیزی در تاریخ ۳۰ ماه اسد ۱۳۹۸، مقاله ای تحت عنوان "چرا کلیدی ترین کلمات اعلامیه ۱۲۹۷ شاه امان الله تحریف و تعدیل شده است؟" به نشر سپرده و عنوان مقاله را طوری انتخاب نموده که انسان فکرمیکند او میخواهد جلو جعل کارانی را بگیرد که سخنان شاه امان الله را در مورد استرداد استقلال کشور تحریف و دست کاری کرده اند، حال آنکه چنین نیست و خودش میخواهد مرتکب جعل تاریخی گردد و مثنی لاطایلات بدون سند و شواهد را پیشکش میکند و میگوید: «افغانستان هرگز مستعمره کشور دیگری نبوده، نباید روزی را به نام آزادی تجلیل کرد که به مستعمره بودن کشور و اسارت مردم ما دلالت کند. در عوض می توانیم روزهای ملی را تجلیل نمایم. پس چرا این افتخار بی مثال مبارزات مداوم دو قرن اخیر را به پای یک ادعای سیاسی در یک مقطع خاص تاریخ که گویا امیر امان الله خان آزادی افغانستان را اعلان کرده، نادیده بگیریم و افغانستان را از صفت همیشه آزاد بودن آن محروم قلمداد کنیم." (دکتر زمان ستائیزی/ سایت "مدنیت" ۳۰ اسد ۱۳۹۸)

این ادعای ستائیزی که میگوید افغانستان از روز تاسیس خود تا زمان استقلال همیشه مستقل بوده و نباید روزی را به نام آزادی تجلیل کرد، تکرار همان جفنگهای اول اوست که با شکل و شیوه دیگری

بیان نموده است. اگر افغانستان همیشه مستقل می بود، ضرورت به جنگ سوم افغان و انگلیس نبود، و همین جنگ سوم بود که انگلیس را واداشت با افغانستان به مذاکره بنشیند و معاهده صلح راولپندی را امضا نماید.

یکی از اتهامات بی بنیاد داکتر ستانیزی اینست که میگوید "امان الله خان با امضای قرار داد راولپندی، خاک افغانستان را برای همیشه فروخت؟؟؟" یک چنین سخن بی اساس را تا کنون نه مورخین افغانی و نه هیچ مورخ خارجی تأیید نکرده اند. خان عبدالغفار خان، رهبر مبارز قبایل سرحد، تا آخرین روز حیات خود، یکی از طرفداران جدی شاه امان الله بود، و او را به عنوان یگانه شاه حامی افغانها میشمرد و همواره از کارکردهای او دفاع میکرد. ولی آقای ستانیزی اکنون با وقاحت و پر روئی تمام میگوید که امان الله خان، خاک های آنسوی خط را به انگلیسها فروخت؟؟؟

من از داکتر ستانیزی میخواهم تا مبلغ این خاک فروشی را برویت اسناد به ما نشان بدهد و در صورتی که سندی در این زمینه نشان داده نتواند، این یک اتهام بی اساس و توهین برزگ بر محبوب ترین شخصیت ملی افغانها بشمار میرود که کمترین خدمتش برای این وطن، حصول استقلال از چنگ استعمار انگلیس بوده است. بنابراین همچو اتهامی بر چنین شخصیت ملی و محبوب کشور، فقط از سوی یک خاین و یک نوکراجیر و دشمن استقلال و مفاخر ملی کشور میتواند مطرح شود. درحالی که اگر چشم وجدان این داکتر کور نباشد، باید میدانست که شاه امان الله بخاطر حمایت بی دریغ خود از قبایل آنسوی خط، تاج و تخت خود را از دست داد.

کسانی که شاه امان الله را متهم به خیانت میکنند، خود خاین اند و یا جاسوس کشورهای بیگانه! هیچ کس نمیتواند سندی مبنی بر خیانت شاه امان الله ارائه کند، چنین کلماتی توهین و تحقیرآمیز صرف از

زبان اشخاص خاین و جاسوس برون شده میتواند، نه از دهن یک انسان وطن پرست و ملیگرا. کلمه خاین تنها در حق کسانی میتواند اطلاق شود که بدستور استعمار برضد رژیم امانی توطئه کردند و از سادگی و باورهای دینی مردم افغانستان سوء استفاده نمودند و برضد بهترین شخصیت روشنفکر و تجدد طلب که عاشق ترقی و تعالی کشورش بود، مردم را بشورش و اغتشاش واداشتند و سرانجام او را مجبور به ترک وطن محبوبش کردند.

یکی از ستونهای ارتجاع و قهقرا در کشور ما حضرات مجددی اند که در تبنانی با انگلیس ها همواره بحیث سد راه تغییر و تحولات اجتماعی در افغانستان عمل کرده اند. این خاندان بلحاظ مرشدی و رهبری فرقه نقشبندیه در افغانستان نفوذ فوق العاده ای بر قبایل پشتون بخصوص نر پکتیکا و پکتیا دارند. اینها در ده سال حکومت امانی پنج بار مردم را علیه این شاه ترقیخواه به شورش و بغاوت واداشتند. بار اول شورش خوست بر رهبری ملای لنگ را در ۱۹۲۴ سازمان دادند و بار دوم در اکتوبر ۱۹۲۸ توطیه جمع آوری امضاء چهارصد ملا را مبنی بر کفر شاه بر رهبری محمد صادق مجددی و قاضی عبدالرحمن یغمانی براه انداختند.

و بار سوم شورش شینوار بسرکردگی محمد علم و محمد افضل شینواری در نوامبر ۱۹۲۸ و بار چهارم اغتشاش حبیب الله مشهور به بچه سقو را در کوه دامن شمالی در دسمیر ۱۹۲۸ براه انداختند که در ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ به سقوط رژیم امانی منجر شد. و بار پنجم اعزام پنج هزار مرید از طایفه سلیمانخیل (غبار: پنج هزار، کاتب: ۲۰ هزار مرید) به مقابل لشکر امان الله خان در غزنی بود که بقصد کابل بسوی غزنی پیش می آمدند. جنگجویان سلیمانخیل در اواسط ماه می ۱۹۲۹ بدستور حضرت نورالمشایخ با سلاح سقوی جلو لشکر امانی را در غزنی گرفتند. شاه از اشتعال یک جنگ قومی (میان درانیها

و غلزیها) از خیر سلطنت درگذشت و به لشکریان قندهاری خود دستور بازگشت داد و در ۱۷ می (۲۷ ثور) به قلات رسید و تصمیم بخروج از افغانستان گرفت و در ۲۳ می از کشور خارج شد.

داکتر ستانیزی متعلق به طایفه سلیمان خیل است که دشمنی با شاه امان الله را در کودکی از خانواده خود آموخته است و نمیتواند نام نیک او را بشنود. به همین خاطر او زبان بدگویی از شاه غازی می آید و امضای معاهده صلح راولپندی را بمنزله خیانت به او می بندد.

هرگاه شاه امان الله در جنگ استقلال این توانائی را می داشت که سرزمینهای آنسوی خط را دوباره بدست آورد، بدون تردید کمال آرزوی شاه و تمام مشروطه خواهان و هر فرد استقلال طلب افغان بود، ولی وقتی جنگ آغاز گردید، دیده شد که دشمن خیلی قوی تر و مجهز تر از نیروهای نظامی افغان است. و تنها در جبهه جنوبی با کمک اقوام وزیری و مسعود پیشرفت هایی نصیب نیروهای افغانی شده بود. در چنین وضعیتی است که افغانستان پیشنهاد متارکه از جانب انگلیس را به معنی استقلال افغانستان تعبیر کرده و شرایط آتش بس را پذیرفت. و هیاتی برای مذاکرات صلح به راولپندی فرستاد.

بعد انگلیس ها حتی بر سر محتویات قرارداد صلح راولپندی با جانب افغانی نیز چانه میزدند و حاضر به قبول استقلال رسمی افغانستان نمی گردیدند، تا آنکه در ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ انگلیسها استقلال افغانستان را برسمیت شناختند، پس در چنین وضعیتی توقع الحاق سرزمین های آنسوی خط دیورند با امکانات محدود نظامی - سیاسی افغانستان آن زمان، حرف مفت و خیال پردازانه یی بیش نیست؟

منابع گواهی میدهد که قوای افغانی بجز در جبهه پکتیا، در تمام جبهات دیگر جنگ با انگلیس ها شکست خورده بودند. تلفات افغانی تنها در جبهه خیبر بروایت غبار ۴۰۰ تن، و بروایت افسر اتریشی «ایمیل ریپیچکا» که در هنگام جنگ استقلال در جلال اباد حضور

داشته و با محمودسامی هم‌رکاب، در دره خیبر به ۶۰۰۰ نفر رسیده بود (سایت آسمائی، مقاله رتیل آهنگ: چشمدید های یک افسر اتریشی از جنگ استقلال، ۲۲ اکت ۲۰۱۴) و پس از آنکه طیارات جنگی انگلیس بر شهر های جلال اباد و کابل و جبهات جنگ در تل نیز بمب فرو ریختند، بگفته حسن آیبک [همراه ویاور سپهسالار نادر خان]، حتی قوت های تحت فرمان جنرال محمد نادر خان، نیز سنگر های خود را رها کرده به گردیز فرار کرده بودند. (خاطرات ظفر حسن آیبک، ترجمه فضل الرحمن فاضل، ص ۲۰۸)

و بقول جلیلزاد « و چنین بود که در سال ۱۹۱۹ میلادی، همزمان با بیداری ملتها، فرزند غیور آزادی، شاه امان الله خان، به میدان آمد. در دل یک کشور ویران، فقرزده و آکنده از زخم های تاریخی، مشعل استقلال را برافروخت. او به جهانیان اعلام کرد که افغانستان دیگر تحمل وابستگی ندارد؛ که ملت افغان، باید و باید سیاست خارجی خود را در دست گیرد. و برای تحقق این رویای سوزان، آتش جنگ سوم افغان-انگلیس را برافروخت. آتشی که نه به قصد جنگ، بل برای اثبات حق زیستن با عزت بود. و سرانجام، در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ خورشیدی، پس از خون دادن ها، فریاد زدن ها، و بیدار شدن ها، افغانستان استقلال خود را «باز پس گرفت». و کلمه «استرداد» چون نگینی درخشان بر تارک تاریخ ما درخشید. زیرا آن چه به زور گرفته شده بود، حالا با افتخار [باجنگ] بازگشته بود. » (...https://www.afghan-german.net/.../Jalilzad\_n\_dobara)

آدمک، افغانستان شناس معروف امریکائی به یک نکته بسیار مهم اشاره کرده می نویسد: «امان الله خان در اگست ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ش) به استحصالی [استرداد] آزادی افغانستان موفق گردید. برای حصول آزادی واقعی باید آزادی افغانستان توسط ملل جهان شناخته شود و

نمایندگان کشورها در پایتخت افغانستان هر قدریکه خواسته باشند، حضور بهم رسانند تا روابط دیپلماتی افغانستان با ممالک خارج برقرار گردد. تثبیت این امر در آنوقت مشکل به نظر میرسد، زیرا تعداد زیاد ممالک جهان شک داشتند که برتانیه دست از افغانستان بردارد و آن را به خود مردم واگذار شود. بنابراین تنها ممالکی همسایه و همجواریکه ضد برتانیه بوده و به افغانستان همدردی داشتند چون شوروی، ترکیه و ایران به کمال میل آزادی افغانستان را به رسمیت شناختند و خود را با افغانستان متحد ساختند. معیار موفقیت افغانستان نخست از همه در مساعی اش در صحنه دیپلماتی بین المللی بود که این کشور نو خاسته و آزاد قابلیت تثبیت روابط دیپلماتیک را با کشورهای دور و به خصوص قدرتهای اروپائی حاصل کند. «افغان جرمن آنلاین: آرشی مقالات داکتر کاظم، شاه امان الله غازی و برنامه های انکشاف معارف در کشور، (بخش ۶)

به نظر من، تخریب و توهین به شاه امان الله، و استقلال افغانستان، بخاطر عدم اشغال مناطق آنسوی خط دیورند، یک عمل ضد ملی و خاینانه است و در راستای دفاع از منافع پاکستان تعبیر میشود، نه دفاع از قبایل پشتونستان. بنابراین موضع گیری آقای ستانیزی و امثال وی که امضای قرارداد صلح را اولپندی را خیانت شاه امان الله، این زعیم مترقی و ملی بر می شمارد، بر محور منافع پاکستان می چرخد. من از تمام عناصر میهن پرست که به سلامت ارضی افغانستان موجوده می اندیشند، می خواهم تا برضد چنین موضع گیریهای ضد ملی ایستادگی کنند و نیات شوم شان را افشا نمایند و به آنها جواب های مناسب بدهند. پایان ۱۱ / ۷ / ۲۰۲۰

## گفتاریازدهم

### رزاق مامون واتهام دزدی به شاه امان الله

#### از قول بچه سقاو دزد!

از هنگامی که بازار رقابتهای سیاسی برای رسیدن به قدرت به ریاست جمهوری و پارلمان درکشور رونق یافته است، متأسفانه تعصبات زبانی و قومی و سمتی و افترا و تهمت پراگنی و لطمه زدن به حیثیت اشخاص و عناصر ملی و تاریخی کشور چنان رونق یافته است، که هیچ کس و هیچ آدرسی از آن مصئون نیست و هیچ مرجعی هم پیدا نمیشود که راست و دروغ این تهمت ها را معلوم کند.

بنابر شیوع چنین پدیده شوم است که می بینیم نویسندگانی که روزی خودشان را نماد فضیلت و تقوا و صفا و برادری و برابری جلوه می دادند، امروز بخاطر تعلقات زبانی و اتنیکی به افراد جاهل و داکو منشی چون (حبیب الله کلکانی) اقتدا کرده اند و میخواهند از او یک چهره آرمانی در تاریخ کشور تصویر کنند و جوانان را بگمراهی سوق دهند.

یکی از اینگونه نویسندگان رزاق مامون نویسنده شورای نظاری است که به اتکای خاطرات جعلی منسوب به حبیب الله کلکانی دزد مشهور کوهدامن، اتهام دزدی و اختلاس بر غازی امان الله خان (صادق ترین و وطن دوست ترین شاه افغانستان) زده است.

آیا چنین اتهامی آنهم از قول یک دزد بی سواد و یک آله دست انگلیس، از قلم کسی که مدعی روشنفکری و آزادی طلبی و دیموکراسی و عدالت اجتماعی باشد، برای یک تحصیل کرده و صاحب قلم باوجدان خجالت آور نیست؟  
حالا آنکه توماس بارفیلد در کتاب خود حبیب الله کلکانی را یک دزد نامیده است.

 Watch: [youtu.be/NaKD\\_xUhlAg](https://youtu.be/NaKD_xUhlAg)

[NaKD\\_xUhlAg](https://youtu.be/NaKD_xUhlAg)

 Listen: [apple.co/3QyNp9P](https://apple.co/3QyNp9P)



از روزی که داکتر اشرف غنی نسبت به کارکردهای شاه امان الله ابراز علاقمندی کرده و خود را ادامه دهنده راه و برنامه های شاه امان الله (فصل ناتمام دوره امانی) نامیده است و بر مبنای این تفکر دست به اقداماتی زده است و عمراناتی را که در عصر امانی بنیاد شده بود ولی

توسط تنظیم های جهادی در دوره حاکمیت چهارساله ربانی و مسعود عمداً در مرکز و ولایت به ویرانه مبدل شده بودند، دستور احیای مجدد آنها را بشمول قصر تاریخی دارالامان داده است، این دساتیر رئیس جمهور اشرف غنی آتش بجان دشمنان آبادی و ترقی کشور بخصوص سران شورای نظر زده است و آنان را وادار به تبلیغات زهرآگین و یاوه گوئی کرده است. میتون درک کرد که این یاوه گوئی ها در ضدیت با اقدامات مدنی اشرف غنی و برای کم رنگ ساختن صدمین جشن پرشکوه استرداد استقلال کشور صورت میگیرد، ولی هرگز نمیتواند از ارزش کارهای و اقدامات ترقی پسندانه آن شاه وطن پرست و عاشق استقلال و مردم بکاهد.

مرحوم استادنگارگر سالها قبل کتاب جعلی بنام «خاطرات حبیب الله کلکانی» را در پورتال افغان آنلاین معرفی نموده بود و از این فتنه گری انگلیسها پرده برداشته بود که از خواندنش به تعجب اندر شدم و اینک امروز می بینم که آن خاطرات جعلی که بمنظور تخریب شاه امان الله از سوی انگلیسها نوشته شده، اکنون از سوی آقای رزاق مامون (نویسنده شورای نظاری) بحیث یک منبع تاریخی باز شناخته شده و قصد دارد بر مبنای جعلیات کتابی بنویسد.

متأسفانه برخلاف تصور بسیاری از خوانندگان و شنوندگان برنامه های (جمهوری پنجم) رزاق مامون یک شورای نظاری متعصب است که حتی تحلیلهایش نیز آمیخته با تعصب و جعل کاری است .

داکتر میر عبدالرحیم عزیز در یکی از مصاحبه های خود با تیمور شاه حسن توضیح داد که: در کابل از جانب کسی برسروصورت رزاق مامون تیزاب پاش داده شده بود که عامل تیزاب پاشی از سوی پولیس کابل دستگیر و در نتیجه تحقیقات پولیس ثابت شد آن کس این کار را برای انتقام گیری از مامون انجام داده بود. زیرا مامون با خانمش که

همکار مامون بود رابطه نامشروع داشت. البته عکس های صورت تیزاب پاشی شده مامون در تلویزیون های کابل نیز نشان داده شد. ما می دانیم که حبیب الله کلکانی معروف به بچه سقو یک دزد بیسواد بود که با توطیه انگلیس به قدرت رسید و در تمام مدت ۹ ماه قدرت خود مصروف غارت و چپاول مردم و همراهان دزدش بود مصروف تجاوز برمال و ناموس مردم بودند. کلکانی که دشمن مکتب و سواد بود هرگز نمیتوانست فکر کند که خاطره نویسی یعنی چی؟ خاطرات نویسی علامه سواد و نشانه داشتن شعور اجتماعی و تفکر مدنی و آینده نگری است در حالی که کلکانی با این چیزها بیگانه بود.

انگلیس برای اینکه انتقام شکست خود را در جنگ استقلال از ملت افغانستان بگیرد، با دسیسه ها و توطیه های خود روحانیون وابسته بخود و مردم جاهل را علیه شاه به قیام واداشت و آن شاه مترقی و پیش تاز را با سقوط مواجه ساخت و بجای آن یک آدم بیسواد و جاهل را برشانه ملت سوار کرد که در مدت نه ماه آن مرد داکو و رهنز بیمقدار با همراهان رهنزتر از خود مردم را به کاسه سرآب دادند.

از نظر شاه امان الله دو چیز برای مردم بسیار ضروری و پراهمیت بود:  
اول کسب علم ،

دوم صیانت از استقلال کشور.

شاه امان الله در نطق اعلام استرداد استقلال کشور در قصر زرافشان کابل خطاب ب مردم گفت: «آی ملت ! به خاطر وطن و بخاطر خدا در کسب علم تلاش کنید، زیرا تنها از طریق علم است می توان به کامیابی های دینی و دنیوی دست یافت.» " یک شخص بی سواد و بی علم نمی تواند خدا را بشناسد» (اعلام استقلال روز ۲۸ اسد ۱۲۹۸ش)

آیا کلکانی در عمر خود یک چنین جمله ای که شاه امان الله درباره اهمیت علم گفته بود، گفته است؟ نه خیر، چونکه کلکانی جاهل بود و آدم جاهل ارزش علم و دانش را نمیداند، افتخار بنام کلکانی مثل این است که کس به جهالت افتخار کند. و اینک رزاق مامون به جهل و نادانی اقتدا کرده و زبان به تمجید و توصیف حبیب الله کلکانی آلوده او را بر شاه امان الله برتر شمرده است.

بنابراین میتوان گفت که تلاش رزاق مامون برای سفید کردن روی سیاه یک دزد جاهل و قرار دادن او بر جای آن شاه مترقی و متجدد افغانستان جایی را نمی گیرد و شاه امان الله چون آفتابی است که هرگز با دو انگشت پنهان نمیشود. امان الله اولین شاهی بود که ریش می تراشید و بجای تاج کلاه بر سر می نهاد و به حیثیت یک زعیم مدرن و آراسته با لباس شاهانه در محافل رسمی ظاهر میشد و سخنرانی میکرد. بنابراین تلاش مافیای تبلیغاتی شورای نظار بسرکردگی رزاق مامون هرگز نمیتواند از مقام والای آن سردار آزادی و استقلال کشور ذره ای بکاهد.

رزاق مامون در سال ۱۳۶۷ یا ۱۳۶۸ باری مقالتهای انتقادی تندی نوشته بود و در آن بر یکی از اعضای ارشد حزب انتقاد کرده بود. مقاله در نشریه قلم انجمن نویسندگان افغانستان به نشر رسیده بود و سبب شهرت فوق العاده او در میان اهل قلم شد. زمزمه میشد که او به اشاره هواداران کارمل دست به چنین کاری زده است، زیرا کسی که مورد انتقاد مامون قرار گرفته بود یکی از مخالفین کارمل در سطح اعضای رهبری حزب بود و در آن زمان کسی اجازه نداشت بر اعضای ارشد حزب انتقاد کند ورنه با دستگاه خاد و شکنجه روبرو میشد.

بیادم می آید که عبدالله نائبی معاون انجمن نویسندگان و عضو حزب دموکراتیک خلق به جواب او مقالتهای تحت عنوان «شمشیر کشیدن بروی آئینه» نوشته بود. پیام عنوان این بود که مامون بروی خود

شمشیرکشیده است. این پاسخ بطورکنایه به مامون میگفت که تو خود عضوه‌مین حزب برسر اقتدار استی و انتقاد از آن در واقع شمشیر کشیدن بروی خودت است. در آن زمان اهالی غیرحزبی تصور میکردند که مامون غیرحزبی است و با دل پری از سوی احمدشاه مسعود دست به نوشتن چنین مقاله ای زده است.

بعزاز مصاحبه داکتر میر عبدالرحیم عزیز با تیمورشاه حسن در باره احمدشاه مسعود در اواخر سال ۲۰۲۵ و تقاضای رزاق مامون از داکتر رحیم عزیز برای یک مصاحبه و امتناع داکتر میر عبدالرحیم عزیز از مصاحبه با رزاق مامون و افشای علت امتناع از مصاحبه با مامون، معلوم شد که رزاق مامون دیگر آن چهره ممتاز انجمن نویسندگان افغانستان در عهد داکتر نجیب الله نیست. داکتر میر عبدالرحیم عزیز افشا نمود که یکی از برادران هزاره از استرالیا بمن زنگ زد و گفت که مصاحبه شما با رزاق مامون باعث آزرده شدن مردم هزاره خواهد شد. و علاوه نمود که تیزاب پاشی بروی رزاق مامون از سوی شوهر زنی صورت گرفته بود که همکار مامون بود و مامون با او رابطه نامشروع برقرار کرده بود. بدینسان مامون دیگر آن نویسنده محبوب دوران حکومت داکتر نجیب نیست که بر اعضای بلندمرتبت حزب دموکراتیک خلق می تاخت.

دخت دلیر افغان لمبه جان رنگریز درباره مامون مینویسد: «مامون و همفکران بی هویت ستمی شان چون افتخارات تاریخی افغانستان را از خود نمی دانند ناگزیر بر استخوان ها پوسیده سقو جاهل نوکر و اله دست انگلیس بوسه میزنند و با قهرمان سازی ها کاذب تاریخ را مسخ و خود را فریب می دهند. مامون همیشه برای حفظ منافع شخصی جامه عوض کرده از حزب اسلامی حکمتیار تا پیوستن به خاد و پرچمدار ببرک شد در ایتلاف شورای نظار و پرچمی ها در کنار مزدک و برادرش فعالیت کرد بلاخره پیروه مسعود و شورای نظار و امروز منحیث مدافع حکومت آخوند و سپاه پاسداران فعالیت میکند.» (برگه فیسبوک لمبه رنگریز). ختم (۱۱/ ۶/ ۲۰۱۹)

## گفتار دوازدهم

### نقش پشتونها در شکل دهی افغانستان و بقای آن (پاسخی به لطیف پدram ستمی)

لطیف پدram ستمی که با نام افغان و افغانستان و در مجموع با قوم پشتون دشمنی دارد در یک ویدیو کلیپ همه زعمای پشتون را خاین خطاب کرده میگوید: در ۲۰ قرارداد اداری و مرزی که شاهان پشتون با انگلیسها و روسها امضا کرده اند و خاک های افغانستان را به انگلیس یا روس فروخته اند، امضای هیچ یک غیر پشتونی دیده نمیشود. معنی کلام پدram اینست که در افغانستان پشتونها وطن فروش اند و مردمان غیر پشتون وطن پرست اند؟ این یک توهین بزرگ به یک قوم تاریخ ساز در این کشور است.

پدram، این جاسوس معلوم الحال، حتی امضای معاهده استقلال کشور را هم معاهده وطن فروشی دانسته و امان الله خان را نیز وطن فروش میگوید. پدram باید بداند که اولاً در طول قرن ۱۸ و ۱۹ و قرن ۲۰ تا سال ۱۹۹۲ بجز پشتونها کسی از اقوام دیگر در افغانستان پادشاه نبودند تا با همسایه های قدرتمند تراز خود معاهده عقد کنند و در پای آن امضا بگذارند. در آن سالها تنها شخصیت های پشتون بحیث امیر و پادشاه زمام این کشور را در اختیار داشتند و با همسایه های طماع بر سر قلمرو نفوذ خود دست و پنجه نرم میکردند. من نمیگویم که همه زعمای پشتون تبار، شخصیت های توانا و صادقی برای این کشور بوده اند، ولی آیا آقای پدram میتواند از میان زعمای هم تبار خود چهره ای را بماند نشان بدهد که از

بدترین زعیم پشتون بهتر بوده باشد؟ نه، چونکه چنین شخصیتی در میان همتبارانش وجود ندارد.

اما در میان شاهان پشتون، بعد از احمدشاه درانی، پادشاهی مثل امان الله خان هم وجود داشت که استقلال سیاسی افغانستان را از انگلیس گرفت.

شاهی که رسم بردگی را در کشور از میان برد، شاهی که دروازه های مکتب را بروی فرزندان مردم در سراسر کشور باز نمود،

شاهی که افغانستان را بسوی مدرنیسم سوق داد، شاهی که در راستای ملت سازی تلاش ورزید، شاهی که نهضت نسوان را اعلام نمود و زمینه رشد زنان را فراهم ساخت.

در قرن ۲۰ دوکس از همتباران پدرام در افغانستان بقدرت رسیدند:  
۱- حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقو (کارنامه های خجالت بار او در کتاب تذکرات انقلاب فیض محمد هزاره آمده است برای پاسخ پدرام آن کتاب کافی خواهد بود.)

۲- برهان الدین ربانی با حمایت پاکستان در افغانستان ۱۹۹۲ بقدرت رسید. در سطور ذیل از خیانت ربانی و احمدشاه مسعود یاد خواهد شد.

### نمونه بی از قرداد های رهبران همتبار پدرام:

در سال ۱۹۹۲ برهان الدین ربانی و مسعود با کمک پاکستان بعد از دست بوسی پوتین رئیس جمهور روسیه و بخشش غرامات جنگ و تجاوز شوروی در افغانستان، مدت ۴ سال حاکم افغانستان شدند، اولین کارشان انحلال اردوی افغانستان و انتقال تجهیزات نظامی به پاکستان بود. و این بزرگترین خیانتی بود که هیچ زعیم پشتون در حق افغانستان نکرده بود.

مارک جمیز Mark Jems ژورنالیست امریکایی در کتاب: طلای زرد Gloden Yellow؛ ترجمه نورا و ولیزاده، چگونگی انحلال اردوی

جمهوری افغانستان میان برهان الدین ربانی رئیس جمهور حکومت مجاهدین و جنرال وحید لوی درستیز پاکستان:  
 در پروتوکول رسمی، شماره کود: (۰۰۰۴۵۸ - ۲۲۲PLHC / PO۱۴۰۰۰) / اسلام آباد پاکستان : ۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی درج است و پروتوکول شامل این نکات است:

۳- تسلیم دهی راکت های اسکات به جمهوری اسلامی پاکستان که از طرف شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود تا خاک پاکستان را مورد اصابت قرار دهد چون شوروی دیگر حاضر نیست که مواد سوخت و بقیه لوازمات آنرا به افغانستان کمک کند و از جهت دیگر پاکستان علاقه ندارد تا این راکت ها توسط تنظیم های که مورد حمایت جمهور اسلامی ایران در افغانستان میباشد و تسلیم دهی آن به کشور ایران صورت گیرد.

۴- تسلیم دهی تماما طیارات جیت های جنگی فعال و غیر فعال طیارات ترانسپورتی فعال و غیر فعال هلیکوپتر های فعال و غیر فعال قوی هوایی که توسط شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود و تسلیمی آن به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

۵- انعده وسایط های زره دار فعال و غیر فعال که شامل تانک ها ، زرهپوش ها ، و عراده جات ثقیل که اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی داشت تسلیم دهی ان به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

۶- در تشکیل جدید اردوی حکومت اسلامی افغانستان مشاورین نظامی ارتش پاکستان برای تعلیم ، تربیه و آموزش نظامی به پرسونل اردوی حکومت اسلامی افغانستان شامل این پروتوکول بوده و بعد از امضاء طرفین مدار اعتبار است.

۷- حکومت اسلامی پاکستان از هر گونه پروتوکول نظامی کشور هند به همراهی حکومت اسلامی افغانستان آنرا خلاف قوانین خود دانسته و

اجازه نمی دهد که هند دشمن پاکستان در امور کشور مسلمان و برادر افغانستان دخالت داشته باشد.

۸- حکومت اسلامی پاکستان همچنان به خود اجازه نمی دهد تا جمهوری اسلامی ایران همانند هند در مسایل سیاسی، نظامی حکومت اسلامی افغانستان مداخله نماید.

۹- افسران عالی رتبه ارتش پاکستان این را بخود اجازه می دهد که بدون کدام ممانعت هر وقت و هر زمان در تعیینات افسران عالی رتبه اردوی اسلامی افغانستان نقش بارز داشته و از صلاحیت های خود میدانند.

۱۰- این پرتوکول بعد از امضاء نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان جناب نواز شریف و برهان الدین ربانی ریس جمهور اسلامی افغانستان منحیث سند رسمی اعتبار داشته و دارایی ۱۰ ماده که درج این پرتوکول است مورد قبول و تایید مقامات عالی رتبه طرفین میباشد.

#### محل امضا

نواز شریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان.  
۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی، اسلام آباد پاکستان

#### محل امضا

برهان الدین ربانی ریس جمهور اسلامی افغانستان.  
۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی، اسلام آباد پاکستان.»

<http://www.dawatmedia.com>

ربانی و مسعود در مدت چهار سال حکومت خود نتوانستند ساحه حکومت خود را از ارگ تا جاده میوند گسترش دهند. حاکمیت ربانی در شرق ارگ تا کارته پروان و در جنوب تا شاه دوشمسیره و در غرب تا زندان پل چرخ و در شمال تا خیرخانه بود.

در جنگهای میان تنظیمی دولت ربانی بیش از ۶۵ هزار از مردم کابل کشته شدند و بیش از ۷۰ درصد خانه و منازل مسکونی تخریب شدند. هیچکسی نشان داده نمیتواند که ربانی و مسعود دو زعیم تاجیک تبار در مدت چهار سال اقتدار خود، بمنظور عمران و آبادی یک مکتب یا یک پل یا یک کلینیک صحتی بروی خشتی گذاشته باشند، بلکه تا توان داشتند در تخریب زیرساختهای اقتصادی و اجتماعی عهد حکومت داودخان کوشیدند. قصردارالامان را با ۷۰ درصد شهرکابل را ویران کردند، پلها و پلچکها و تونل سالنگ را که در مدت ده سال با هزینه صدها میلیون دالر از کمک های اتحاد شوروی ساخته شده بود بدستور احمدشاه مسعود با دینامیت پرانده شد و تخریب گردید.

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروایی های شرم آور گروه های مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی استند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ حکومت اسلامی تنظیمها نجات داده باشند.

### نقش پشتونها در شکل دهی افغانستان و بقای آن:

هرگاه به تاریخ پنج قرن اخیر نظر اندازیم، دیده میشود که بعد از تهاجم چنگیزخان مغول و تیمورلنگ و تخریب و تبااهی تمام آثار مدنی و فرهنگی افغانستان، نوبت یورش همسایگان طماع تازه بقدرت رسیده صفویان فارس و ازبکان شیبانی ماوراءالنهر و سلاطین مغولی هند

رسید. این همسایگان خطه افغانستان را مثل گوساله بزکشی در زیر سم حملات یورشگرانه خود تکه تکه کردند. صفویان بر هرات و سیستان و قندهار تسلط یافتند و از بکان شیبانی بر بلخ و بدخشان دست یافتند و سلاطین مغولی هند بر کابل و بامیان و تخارستان سلطه خود را قایم ساختند و چون هریک از این دول در خارج از مرزهای افغانستان، از خود مراکزی داشتند، بنابراین در فکر عمران خرابی های وارده از دوره سلطه مغولان چنگیزی نبودند.

اقوام ساکن در افغانستان برای مدت دو نیم قرن، از سه سمت مورد فشار و ستم ملی قرار داشتند ولی در این مدت از سوی هیچ یک از اقوام تحت ستم کشورهای مذکور بجز پشتونها عکس العملی دیده نشد. در سال ۱۵۵۶ جنبش پشتونها تحت رهبری پیر روشن (از ۱۵۵۶ تا ۱۶۷۲) در شرق کشور با وقفه ها تا سه نسل دوام نمود و در همین دوره رهبران آزادی خواه و استقلال طلبی چون خوشحالخان ختک و ایمل خان مومند ظهور نمودند که از جان گذشتند و طی سالهای ۱۶۶۷-۱۶۷۲ بارها عمال دشمن را شکست داده به کاسه سر آب دادند.

در میان شخصیت های نامدار سیاسی- فرهنگی پشتتون، خوشحال خان ختک (۱۶۱۳-۱۶۹۱م) هم از لحاظ شعر و ادب و هم از جهت قلم و شمشیر، رهبری بزرگ و سیاستمداری شجاع و پر شهامت بود. اوسردار و بزرگ قوم ختک و پیشتاز قیام ضد پادشاهی اورنگ زیب بشمار میرود. اگرچه قیام خوشحالخان برضد حکومت مغولی هند ناکام و با شکست روبرو گردید، اما در پروسه بیداری و پیدایش شعور ملی و سیاسی افغانها نقش برجسته بازی کرد و آهنگ زوال دولت مغولی هند را سرعت بخشید. در این دوره، سرودن اشعار حماسی توسط خوشحالخان ختک و تنفر شدید نسبت به سلطه بیگانگان و شاهان بابری هنداز میراث ادبیات پشتو است.

بعد از قیام خوشحالخان ختک، میرویس خان هوتکی نخستین شخصیت آزادیخواه قندهاری بود که در سال (۱۷۰۷) برضد سلطه صفویان ایران

قیام کرد و یوغ سلطهٔ اجنبی را از گردن مردم قندهار و ولایات همجوار قندهار برانداخت و استقلال قندهار را اعلام کرد. جانشینان میرویس خان هوتکی تا قلب ایران پیش تاختند و مدت هشت سال هم بر بخش عمده ایران سلطنت راندند.

پس از میرویس خان هوتکی، دومین شخصیت استقلال طلب ملی احمدشاه ابدالی، باز هم از قندهار بود که ب فکر ایجاد دولت مستقل افغانی افناد و در سال ۱۷۴۷ در قندهار اساس یک افغانستان مستقل را گذاشت که بزودی حدود اربعه اش در شرق تا دهلی رسید و در غرب تا بحیره کسپین و در شمال تا رود آمو و در جنوب بحر هند رسید.

از دیدگاه سیر تکامل اجتماعی، تشکیل دولت گامی جلوتر از مرحلهٔ زندگی قبیله ئی هست، پس آفرین بر ذهنیت رجالی قبایلی که سیصد سال پیش از امروز توانست اتحاد قبایل را تأمین کند تا خود را از زیر سلطهٔ بیگانه رها سازند و به تشکیل دولتی مستقل بپردازند. چرا اقوام دیگری که این مرحلهٔ تکامل را گویا پشت سر گذاشته بودند، دست به چنین یک کار انقلابی نزدند تا نام قوم و تبار خود را بر این سرزمین میگذاشتند و کشور را گل و گلزار میساختند؟

از آغاز قرن نوزدهم افغانستان مطمع نظر دو ابرقدرت استعماری انگلیس و روس قرار گرفت. دسایس و توطیه های مرئی و نامرئی استعمار سبب برهم خوردن همبستگی دو قبیلهٔ بزرگ درانی در رأس ادارهٔ کشور گردید. با کورکردن وزیرفتح خان پسر سردار پایندخان باکرزی بخواست شاه ایران و سپس قتل فحیح اواز سوی شاه محمود سدوزائی سبب قیام برادران بارکزائی برضد شاه محمود گردید و بالنتیجه کشور را به چهار قسمت (کابل، قندهار، هرات و پشاور) تقسیم کرد (۱۸۱۸-۱۸۶۳).

در سالهای بحرانی افغانستان (۱۸۱۸-۱۸۳۷) بازی بزرگ میان دو ابرقدرت استعماری روس و انگلیس جریان داشت. استعمار انگلیس با سیاست پیش روی خود تلاش ورزید تا زودتر از روسها خود را به

رودخانه آمو برساند، بنابراین در سال ۱۸۳۹ بنای تجاوز بر کشور را ما نهاد و خود را به کابل رسانید، با آنکه با قیام ملی کابل در ۱۸۴۱ روبرو شد و ۱۶ ونیم هزار عسکر خود را در راه خروج از افغانستان از دست داد، اما بر بخش هایی چون کشمیر و پشاور و مولتان و سند که قبلاً بدست سیکها اقتاده بود تسلط دایمی یافت. انگلیسها که تشبثات روسها را در اشغال خان نشینهای خیوا و ترکمنستان، مقدمه آمادگی برای حمله بر هندوستان تلقی میکردند، دومین تجاوز خود را بر افغانستان در نوامبر ۱۸۷۸ عملی کردند. امیر افغانستان امیر شیرعلی خان به امید کسب کمک از روسها از کابل بدر شد و بجای خود پسر خود یعقوب خان بخواهش مردم کابل امیر ساخت، اما او که توان مقابله با استعمار را نداشت ناچار تسلیم شد و به گندمک احضار گردید. او که اسیری بیش در دست انگلیسها نبود برای حفظ حیات خود مجبور بود در پای معاهده ای امضاء گذارد که به قیمت از دست دادن سرزمینهای قبایل آزاد تمام میشد. این معاهده بنام گندمک یاد میشود.

در اوضاع و شرایطی که نظم دولتمداری بر اثر دومین تجاوز انگلیس از هم گسیخته بود و کشور به شش یا هفت قسمت تقسیم شده بود و بر هر قسمت یک خان و بیگ محلی حکم میراند و از حکومت مرکزی نشانی نبود، پیدا شدن سر و کله امیر عبدالرحمن خان در وطن نعمتی بزرگ بود تا افغانستان دوباره احیاء گردد و حکومت مرکزی بوجود آید و جلو خود سری های ملوک الطوائفی در کشور گرفته شود. امیر عبدالرحمن خان در مقابله با مخالفان خود با اعمال خشونت و استبداد بیدریغ موفق به تامین وحدت دوباره کشور گردید و با زور شمشیر تکه های جدا از هم را با هم لئیم کرد و از آن کشور واحد و غیر قابل تجزیه ای ساخت. حال از لطیف پدرام باید پرسید که وقتی امیر محمد یعقوب خان معاهده گندمک را امضا میکرد و یا امیر عبدالرحمن معاهده دیورند را امضا میکرد، شما و پدران تان در این میان چه نقشی داشتید و چرا گذاشتید که

امیران افغانستان آن معاهده های وطن فروشی را امضاءکنند؟ احتمالاً پدران و پدیرکلانهای تان هنوز از "پاردریا" به افغانستان نیامده بودند و اگر قبلاً آمده باشند شاید از یک دهقان یا یک اردلی بیش نبوده باشد، درچنین موقفی شما کاره ای نبودید تا دریای قرادادی امضاء بگذارید. گذشته از این انگلیس یاروسها باکسی وارد مذاکره میشدند که در این مملکت صاحب اختیار و قدرتی باشد نه با افراد عادی یا سایر سپاهی.

### پشتونها سپربلاگردان افغانستان:

اگر بچشم انصاف بسوی جامعه پشتون نگاه شود، دیده میشود که پشتون ها در چهار قرن اخیر علاوه بر پیشگامی در شکل دهی دولت ملی و توسعه قلمرو حاکمیت خود تا دهلی و مشهد، و برای تقویت وحدت ملی از راه ترویج زبان و ادب دری در دفاتر و مکاتب و سازماندهی جنبش مشروطیت و کسب استقلال افغانستان از تسلط انگلیس بر هیری شاه امان الله، از سایر اقوام پیشگام بوده اند، بلکه در ساختن و دفاع از این کشور نیز از سایر اقوام جلوتر قرار داشته اند و بنا بر موقعیت جغرافیائی خود متحمل تلفات جانی و مالی بیشتری شده اند.

در هر دو تجاوز انگلیس بر افغانستان در قرن ۱۹ و همچنان در تجاوز شوروی در اواخر قرن ۲۰ و تجاوز امریکا در آغاز قرن ۲۱ هدف اصلی متجاوزین سرکوبی پشتونها بوده است. در مدت ده سال تجاوز شوروی مرکز ثقل بمبارانها هوائی و زمینی روسها سرکوب پشتونها بوده است.

در مدت ۲۰ سال اشغال افغانستان توسط امریکا، تمام عملیات نظامی و بمبارانهای ویرانگر متوجه مناطق پشتون نشین بوده است. میتوان گفت که حتی یک بمب یا یک توپ بر مناطق هزاره نشین بامیان یا دایکندی و یا بر پنجشیر و بدخشان و تخار و تالقان تاجیک نشین از سوی نیروهای امریکائی استعمال نشده است. در حالی که در مناطق پشتون نشین شرق کشور مادر بمبها را استعمال کردند. در تمام تجاوزات خارجی پشتونها مورد حملات بیرحمانه متجاوزین خارجی در همدستی با

قوماندان جمعیت اسلامی ربانی و قوماندانان جنبش اسلامی رشید دوستم قرار گرفته اند.

بادریغ و تاسف فراوان باید گفت که در تمامی عملیات کشتار و تخریب دهات و قصبات پشتونها نیروهای دولتی رژیم های حزب دموکراتیک خلق و جمهوری سهامی کرزی و اشرف غنی قشونهای متجاوز روسی و امریکایی را تا پشت خانه های پشتونها رهنمایی و برای تمديد اقتدار خود خاینانه حمایت کرده اند.

از آنجایی که پاکستان تصویربدي از پشتون ها به امریکایی ها داده بود و امریکایی ها هم بخاطري که رهبر طالبان بن لادن را به آنها تسليم نداده بود دل پر خون داشتند و می دیدند که اکثر عملیات انتحاری علیه نیروهای خارجی از طرف طالبان پشتون صورت میگیرد، درحالی که تجهیر و اعزام جنگویان طالب از پاکستان علیه نیروهای خارجی پروژه پول زایی سازمان استخبارات نظامی پاکستان بود. افزون بر توطیه های پاکستان چون در رأس اداره استخبارات افغانستان نیز یک عضو CIA سی آی ای قرار داشت و او عضو مهم شورای نظار بود و شورای نظار بخاطريکه از دست طالبان در ۱۹۹۶ شکست خورده بودند دشمن طالبان بود، بنابراین رئیس مصئونیت ملی تمام اطلاعاتی راکه به امریکها میداد دهات و قصبات پشتونها بشمول محافل عروسی و مراسم تدفین مردهای پشتون در قبرستانها و مجالس فاتحه داری را به عنوان محل تجمع طالبان به امریکائی ها گزارش میداد تا بمباردمان شوند. بنابراین مرکز ثقل بمباردمانهای امریکائی در دوسوی خط دیورند دهات و قصبات پشتون ها و تجمعات آن ها بود.

در سال ۲۰۰۳ نیروهای هوایی امریکا در روزگان یک محفل عروسی را بمباردمان نمود که در آن بقولي ۴۰۰ نفر و بروایتي ۱۴۴ نفر بشمول عروس و خانواده اش شهید شدند. وبعد فهمیده شدکه این عملیات از روی اطلاعات غلطی صورت گرفته است که مسئولان مصئونیت ملی

افغانستان در اختیار نیروهای امریکائی قرارداد است و حتی کسی حاضر به معذرت خواهی از خانواده های مصدومین هم نشد. چنین اتفاقاتی در ولایت هرات نیز در قریه عزیز آباد شیندند رخ داد که در آن ۲۶۰ تن زن و مرد و کودکان پشتون کشته شدند و کرسی خود برای عذرخواهی از مردم به شیندند رفت و بمردم اعتراف کرد که من هر قدر به امریکایی ها میگویم که بمباردمان نکنید ولی آنها بحرف من گوس نمیکنند چونکه امریکایب ها بر اساس راپورهای غلط مصونیت ملی این بمباردمانها را عملی میکنند. هنوز هفته ای از حادثه دلخراش عزیز آباد گذشته بود که یک قریه دیگر پشتون بنام گرانی در ولسوالی بالا بلوک فراه بمباردمان شد و بیش از صد نفر خورد و بزرگ کشته شدند. خلاصه در تمام دوران تجاوزات شوروی و امریکایی، پشتونها مورد حملات بیرحمانه متجاوزین در همدستی با نیروهای دولتی و قوماندان جمعیت اسلامی ربانی و قوماندانان جنبش اسلامی رشید دوستم قرار میگرفته اند.

سازمان نظارت بر حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش سالانه خود در خصوص افغانستان از سه فرمانده قدرتمند شمال افغانستان مانند جنرال دوستم و عطا محمد نور (والی بلخ) و محمد محقق (رهبر حزب وحدت) به عنوان افرادی که بصورت سیستماتیک به تاراج و اعمال خشونت و آشوب مخصوصاً علیه پشتونها دست می زنند، نام برده است. (سایت فارسی BBC، ۱۴ جنوری ۲۰۰۳)

پروفیسر «پولیا» استاد پوهنتون «ملبورن» در همکاری با یک تیم کاری و در استفاده دقیق از میتودولوژی پی، اس، آر رقم تلفات جنگ افغانستان را از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ سه میلیون ذکر میکند. ۹۰۰۰۰۰ نفر اطفال کمتر از ۵ سال را شامل میشود. نتیجه تحقیقات پروفیسور «پولیا» مورد استقبال حلقات علمی پوهنتون ها واقع شد و در مجله سوسیالیزم و دیموکراسی پوهنتون کالیفورنیا به مثابه یک رفرنس قابل

اعتبار به چاپ رسید. (دکتور روستارتره کی، مقاله وقتی سیاست از عدالت قربانی میگیرد، دعوت میدیا ۲۴)

میتوان گفت پشتونها از سوی متجاوزین در تباری با عناصر خود فروخته تنظیم جنعبیت ربانی و جنبش رسید دوستم مورد نسل کشی قرار گرفته اند مگر مثل دیگران داد و فریاد نسل کشی را سر نداده اند و با تحمل تمام این تلفات جانی و مالی سرانجام موفق شده اند تا متجاوزین را از کشور خود اخراج کنند و خود زمام کشور خود را بدست گیرند. چنانکه اکنون بدست گرفته اند. اینان فرزندان همان پدرانی اند که تهداب افغانستان را گذاشته بودند.

اینان پس از نجات کشور از دست جنگ سالاران فاسد و چپاولگران دارایی های دولتی و شخصی وادم ربایان و اختطاف گران و قاچاقبران مواد مخدر و مبابیل دزدان، در عمران و آبادی مجدد وطن خویش با طرح پروژه های آبیاری و ساختن بندهای آب و کشیدن کانال های آبیاری بهتر و بیشتر از دولت سقوی سوم مصروف کاراند و همین اکنون سیمای شهر کابل بهتر و مصفا تر از تمام دروان گذشته است. امیدواریم دروازه های مکاتب و پوهنتونها نیز بروی دختران و زنان افغانستان هرچه زودتر بازگردد و این لکه بدنامی را از دامن خود و کشور خود پاک کنند. اینکار سبب برسمیت شناختن حکومت شان از سوی جامعه بین المللی نیز خواهد شد.

نویسنده و صاحب نظر افغان محمودلی در مورد جنایات عساکر انگلیس در ولایت هلمند مینویسد: «افشای جنایات تکان دهنده جنگی عساکر انگلیس در افغانستان را نباید سطحی گرفت ، این نوع جنایات توسط عساکر آمریکا و استرالیا نیز صورت گرفته و افشا شده است . پای جانب افغانی هم باید درین جنایات شامل گردد . آقایون عبدالله وزیر خارجه یونس قانونی وزیر داخله و قسیم فهیم وزیر دفاع وقت ( رهبری شورای نظار ) در جنوری سال ۲۰۰۲ سند استقرار قوتهای نظامی خارجی در مناطق افغانستان را امضاء کرده بودند . ایا آغای

کرزی صلاحیت امضای چنین موافقتنامه را به این سه نفر شورای نظاری داده بود؟ هر جنایتی که در زمان اشغال توسط اشغالگران در حق مردم افغانستان صورت گرفته نه تنها عاملین خارجی که مسئولین دولت وقت بخصوص رئیس جمهور که در سوگند ریاست جمهوری از حفظ جان و مال مردم نام می برده باید جوابگو باشند. مراجع وزارت دفاع انگلیس به اجرای این جنایات اعتراف کرده اند: قتل افراد ملکی و بی گناه توسط عساکر انگلیس، قتل اطفال، قتل بی گناهان با دست ها و چشمان بسته، گذاشتن سلاح در کنار کشته شدگان بحیث سند که آنها مسلح بوده اند. گفته اند که بعضی از نظامی های انگلیس به کشتن افغانها معتاد شده بودند و از روی اعتیاد مردم را می کشتند. «

<https://www.afghan->

[german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/wali\\_m\\_efshaye\\_jnyat\\_englis.pdf](https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/wali_m_efshaye_jnyat_englis.pdf)

پشتونها با تحمل تمام این تلفات جانی و مالی سرانجام موفق شده اند تا متجاوزین را از کشور خود خارج کنند و زمام کشور خود را بدست گیرند چنانکه اکنون بدست گرفته اند. اینان فرزندان همان پدرانی اند که تهداب افغانستان را گذاشته بودند. اینان در عمران و آبادی مجدد وطن خویش با طرح پروژه های آبیاری و ساختن بندهای آب و کشیدن کانال های آبیاری بهتر و بیشتر از دولت سقوی سوم مصروف کاراند و همین اکنون سیمای شهر کابل بهتر و مصفا تر از تمام دروان گذشته است. امیدواریم دروازه های مکاتب و پوهنتونها نیز بروی دختران و زنان افغانستان هرچه زودتر بازگردد و این لکه بدنامی را از دامن خود و کشور خودپاک کنند.

### خدمات مدنی و عمرانی زعمای پشتون:

امیر عبدالرحمن خان درحالی که با مخالفان و مدعیان قدرت می رزمید، از تأمین امنیت سرتاسری و ساخت و ساز نهادهای مدنی

وقصرهای باشکوه درکابل و ولایات غافل نبود. غبار از عمراناتی که توسط امیر در کابل و ولایات ساخته شده اند، در کتاب تاریخ خود یاد کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجوده امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرار گرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه، مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسما بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستوران اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا. سلامخانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده قشله های نظامی درکابل و خوست و ده دادی [مزار] و هرات و غیره. (درمسیرتاریخ، ص ۶۵۰)

مرحوم آصف آهنگ، یکی از آگاهان تاریخ کشور، در مورد امیر عبدالرحمن خان روزی برای من اظهار کرد: در افغانستان هیچیک از شاهان و امیران، به اندازه امیر عبدالرحمن آبادی نکرده است. تمام بنا ها و آبدات با شکوه تاریخی در افغانستان، محصول عشق و علاقمندی امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان می باشد. آقای آهنگ گفت که از تعمیرات دولتی گرفته تا جاده ها و حتی درختان دو طرفه سرکها یادگاری از توجه و تلاش این سه امیر به اعمار وطن ما افغانستان است. قبل از امیر عبدالرحمن خان، اداره سرتا سری اصلاً در افغانستان وجود نداشت. امیر عبدالرحمن خان افغانستان تکه تکه و چهار پارچه را دوباره باهم وصل کرد و از آن یک کشور واحد و یک پارچه ساخت.

امیرحبیب الله خان نیز قصرهای باشکوهی درداخل ارگ کابل مثل قصردلکشا وقصرشاهی جلال آباد وقصرجبل السراج و بند برق جبل السراج را درپروان ساخت. امیرامان الله خان قصردارالامان و بیست

قصر مدرن را در بالا باغ پغمان ساخت و خط ریل را در کابل کشید و در نظر داشت خط آهن را در سرتاسر کشور تمدید کند، ولی انگلیس با کمک ایادی خود به او موقع خدمت نداد و او را در تحقق آرمانهای مترقی اش در متحول ساختن جامعه افغانستان ناکام ساخت. و بجایش یک آدم بیسواد و جاهل بنام بچه سقو را برقرار ساخت تا انتقام گرفتن استقلال را از استعمار انگلیس، از مردم بگیرد. بچه سقو در نه ماه حاکمیت خود بجز قتل و قتال و تجاوز بر مال و ناموس مردم کاری نکرد و خشتی برخشتی بمنظور عمران و آبادی کشور نگذاشت.

پس از امیر عبدالرحمن خان و امیر امان الله خان، نقش داودخان در مدرن ساختن چهره افغانستان بحیث یک کشور روبه انکشاف بسیار قابل توجه است. احداث شاهراه های اسفالت شده، اعمار بندهای آب بمنظور آبیاری و انرژی برق، تاسیس مراکز صحتی و شفاخانه ها، اعمار پوهنتونها و پولی تکنیکهای عصری، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و کوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزار شریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه باقی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری در کشور، علاوه بر موجودیت بندهای آب کجکی و ارغنداب برای انکشاف اراضی وادی هیرمند، طرح بندهای آب سلما و بندکمال خان و بند بخش آباد فراه و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی

پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد. مهمتر از همه، دادن حق تحصیل و حق کار برای زنان و سهمگیری شان در فعالیت های اجتماعی و سیاسی و تطبیق موفقانه نهضت روی لچی و حق کار برای زنان در بیرون از منزل و سایر آثار فرهنگ و تمدن معاصر در کشور از کارهای ماندگار داودخان در سلطنت ظاهرشاه، شاه پشتون تبار است.

پایان

## گفتار سیزدهم

اعتراض توهین آمیز ناشناس بر احمدشاه درانی  
(۶/۴/۲۰۱۹)

ناشناس در مصاحبه اش با بی بی سی  
دری که از وی پرسیده شد دلایل انتقاد  
شما بر احمدشاه بابا چیست؟

اوضمن اعتراض خوداز لشکرکشیهای  
احمدشاه برهند ومقایسه او با بابر  
اظهارداشت که احمد شاه از ۱۳ یا ۱۴  
سالگی در خدمت نادر افشار بوده است.

منظور ناشناس از این سخن یعنی قرار  
گرفتن احمدشاه در سن ۱۳ یا ۱۴ سالگی

در خدمت نادر افشار، جز کنایه توهین آمیز به شخصیت احمدشاه هیچ  
مبنای تاریخی ومنطقی ندارد. مخالفین ومعاندین احمدشاه درانی از  
این روایت تعبیرهای توهین آمیز در حق احمدشاه درانی میکنند وشاید  
بسیاری از ما آنرا شنیده و خندیده باشیم. در این جا تکرار آن از زبان  
ناشناس تایید گفته های نابجای ونادرست کسانی است که میخواهند  
احمدشاه را توهین و تمسخر کنند. بنابراین من در این مورد کمی  
روشنی می اندازم.

بروایت مؤلف کتاب ابدالیان هرات قبل از احمدشاه درانی بقلم عزیزالدین پوپلزائی و نیز بروایت کتاب «دولت نادرشاه افشار» نوشته دومستشرق روسی بنام ارونوا وز.ک. اشرافیان: احمدشاه درانی متولد ۱۷۲۲ در هرات است. هنوز دوساله نشده بود که پدرش را از دست داد و مادرش زرغونه از هرات نزد پسر بزرگش حاکم فراه رفت. در سال ۱۷۳۱، نادر افشار بر هرات حمله کرد و ذوالفقار خان ابدالی بعد از نبردهای سخت با نادر شکست خورد و به عزم قندهار هرات را ترک گفت و در فراه با مادر و برادر خود احمدخان ۹ ساله از فراه راهی قندهار شد و در قندهار از طرف شاه حسین هوتکی هردو برادر زندانی شدند و مدت ۸ سال در زندان باقی ماندند. در سال ۱۷۳۸ وقتی نادر افشار قندهار را فتح کرد، ذوالفقار خان و احمدخان را که سنش به ۱۶ سالگی رسیده بود به مازندران تبعید نمود. بنابراین احمدخان در ۱۳ یا ۱۴ سالگی در زندان شاه حسین هوتکی در قندهار بود، و نادر افشار هنوز قندهار را فتح نکرده بود. در سال ۱۷۳۸ نادر افشار موفق به فتح قندهار گردید. و عبدالغنی خان الکوزایی مامای احمدشاه را بحیث والی قندهار گماشت و خود به فتح هند جانب کابل حرکت نمود. دوسال بعد در ۱۷۴۰ نادرشاه از هند به مشهد و نیشاپور برگشت و فتوحات خود را جشن گرفت. در این هنگام ذوالفقار خان برادر بزرگ احمدشاه بدستور نادر افشار مسموم شده بود و احمد شاه که اکنون جوان ۱۸ ساله بود به دیدن این جشن و شادمانی لشکریان نادر به نیشاپور و مشهد آمده بود. چون جوان و روحیه اشتراک در معرکه ها را از پدر و برادر خود به ارث برده بود. به نور محمد خان علیزی مشهور به میر افغان قوماندان گارد محافظ نادرشاه رجوع نمود و آمادگی خود را برای خدمت سر بازی ابراز نمود. نور محمدخان علیزایی تقاضای او را به نادرشاه افشار عرض و منظوری گرفت. از این تاریخ بیعد احمدخان ابدالی جزو سربازان گارد محافظ نادر افشار قرار گرفت

واز ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۷ در لشکرکشی های نادر افشار در غرب ایران برای الحاق مجدد نواحی اشغال شده ایران توسط ترکها و روسها شرکت ورزید. وبه حیث یک سر باز شجاع وفدا کار توجه نادر را بخود جلب کرد چنانکه نادر به او لقب "دُر دُران" را بخشید. وبعد از تاسیس دولت معاصر افغانستان خود را "درانی" نامید.

در پاسخ به این انقناده ناشناس که گفت : چرا احمدشاه به هرسو لشکرکشی میکرد وبعد از فتح شهرها وغارت وکشتار عساکر ومردم دوباره به افغانستان برمیگشت ولی شاهان مغولی هند که از افغانستان برهند حمله کردند، همانجا ماندند ومدنیت ایجاد کردند ولی احمدشاه چنین نکرد؟

**علامه حبیبی** قبل از مرگ خود جواب ناشناس وامثالش را چنین داده است: « احمدشاه مردی متشرع و پابند احکام دینی و حنفی مذهب عالم وبا سوادى بود. او بدو نفر عرفای عصر خویش ، شاه فقیرالله حصارکی جلال آبادی ، مدفون درشکارپور و میامحمد عمرپشاورى ( متوفى ۱۱۹۰ق ) ارادت داشت .اما احمدشاه در سیاست همواره طرفدار ملائمت و دوستی واخوت اسلامى بود. در دهلى و بخارا و خراسان و بلوچستان و سند با امراء معاصر خود با وجود اقتدار عسکرى و عظمت شاهنشاهى ، همهء آنانرا مکررا" در اعمال سرکشی عفو کرد وتاج بخشى ها نمود، که حتى دیده وران این وسعت نظر و تاج بخشى های او رابه دیده تعجب دیده اند. ويقول شاه وولى الله دهلوى ، این رویه شاه ابدالى « به حساب امور این دنیای مادی نبود.» احمدشاه با وجود جهانگیری، از خون ریزی مسلمانان خود داری میکرد. در امورجهانداری با عدالت وانصاف رفتار مینمود ومردم را مانند فرزندان خویش میشمرد و ازاین روست که افغانان او را«بابا» گویند و این لقبی است که جز او ومیرویس و رحمان ، نصیب دیگری نشده است.

والبته احمدشاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبودو اگر کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت ، بامسلمانان دست به جنگ نمی برد و شمشیر بروی برادر نمیکشید . احمدشاه بحیث مؤسس افغانستان کنونی و مجدد عظمت مردم افغانستان ، بوجود آورنده یک مملکت متحد و ملت واحد در تاریخ ملی ما مقام بلندی دارد. او بقول علامه اقبال لاهوری :

**از دل و دست گهر ریزی که داشت**

**سلطنت ها برد و بی پروا گذاشت**

و از همین ناحیت برخی نویسندگان بر او خرده میگیرند که چرا سلطنت دهلی را به زمام داران نالایق گذاشت ؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی ( امام الهند) و دیگر امراء و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، بوضوح می پیوندد که احمدشاه در آن وقت برای جهان گیری و غارت و چپاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود که از او استرحام کرده بودندو هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگر افغان ( خلیجیان، سوریان ، لودیان و غیره ) در هند مستهلک و نابود گردد. ویا این خدمت خالص دینی و جهاد فی سبیل الله را به آرایش های دنیوی و ضبط شاهی دهلی و آز جهانگیری بیالاید، چنانچه عین همین رویه را مکرراً با امرای دیگر همسایه افغانستان، در بخارا و خراسان و سند و بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ مملکت او بود. وی میدانست که منبع قدرت و سلطنت او، خود سرزمین افغانستان و مردم آنست . بنابراین اگر برای فتح « پانی پت» و گرفتن دهلی مرکز قدرت و سلطنت خود را ترک میکرد و قوای

انسانی و فکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک مینمود، ممکن بود که وطن او، افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم میماند، و خانواده او هم همان سرنوشت دودمانهای افغانی هندی شده را میدید که بکلی نابود شده اند.

بنابراین سیاست او چنین بود که امرای همسایه خود را در تحت رایت شاهنشاهی با وضعی دوستانه و پدرانۀ نگهدارد و خود را غاصب مقام و جهانگیری آزمند و قهار قرار ندهد.» (حبیبی؛ تاریخ مختصر افغانستان، صص ۲۷۰-۲۶۹)

باید گفت که اعتراض ناشناس و امثال او، بر سیاست نظامی و فتوحات احمدشاه پس از گذشت ۲۷۰ سال که خوب و بد قضایا بر اثر گذشت زمان و ارزیابی دانشمندان سیاست روشن شده است، یک قضاوت غیر واقعبینانه و غیر منصفانه است. قضاوت بر رخدادهای سیاسی مهم گذشته، با محکها و معیارهای امروزی، کاری درخور پذیرش نیست، چرا که هر رخداد تاریخی میبایستی مطابق شرایط و اوضاع همان زمان و ظرفیت و امکانات همان عصر و همان روزگار مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد.

دانشمند و محقق نامورانگلیس، الفنتون سیاست با تدبیر و میانه روی احمدشاه را برای فرمانروائی بر مردمان جنگجو و آزادمش افغانستان، جزئی از نبوغ طبیعی او می شمارد و فتح پانی پت را نتیجه معقولیت و دور اندیشی احمدشاه دانسته نوشته می کند: «پس از فتح پانی پت، چنین مینمود که تمام هنوستان در تصرف احمدشاه قرار دارد، ولی او بر طبق نخستین برنامه اش رفتار کرد. یعنی به همان بخشی که نخست به او واگذار شده بودند، قناعت نمود و دیگر بخشها را به طیب خاطر به رئیسان محلی که او رایاری کرده بودند بخشید... احمدشاه با دور اندیشی و معقولیت درک می کرد که چنان متصرفات

دور افتاده ای را نمیتواند به آسانی نگهدارد...» (الفنستون، افغانان، ترجمه آصف فکرت، ص ۴۹۴)

خداوند دار کردن حیثیت و شخصیت احمدشاه بابا در نظر دیگران و نسل های آینده بمنزله خرد ساختن و بی عرضه کردن تاریخ افغانستان است. زیرا این احمدشاه بابا بود که برای ما هویت ملی و تاریخی و سیاسی بخشید، ورنه ملت ما در زیر چکمه های استبداد شاهان و سلاطین بیگانه هند یا ایران و ماوراءالنهر، هویت ملی خود را از دست میداد. احمدشاه بابا، جز سعادت و سر بلندی و استقلال مردم افغانستان آرزویی نداشت و با تحمل رنج سفرهای طولانی و قبول خطرات گونه گون حیاتی و حیثیتی، به عنوان یک رهبر و پیشوای فدا کار و شجاع افغان و فاتح میدانهای نبرد های سرنوشت ساز، برای افغانها افتخار آفرید. و هرگز به وطن خود خیانت نکرد و هموطنان خود را خوار و حقیر نشمرد. هرگز خود را بالاتر و بیشتر از هموطنان خود به حساب نگرفت. هرگز تن آسائی ننمود به عیش و نوش نپرداخت. هرگز از کدام قدرت خارجی دستور نگرفت و بر فرق ملت خود نکوفت. احمدشاه با آنکه تاج می گرفت و تاج می بخشید، هرگز بر سر خود تاج ننهاد. بلکه مثل سایر هموطنان خود دستار می بست و با آنان بر زمین مفروش می نمشست و به درد دل آنها گوش فرا می داد و بداد مظلومان میر سید. و مثل یک پدرمهربان با هموطنان خود برخورد می کرد و از همین جهت مردم او را «بابا» می گفتند.

پس احمد شاه بابا را باید احترام گذاشت، و از او بخاطر خدمات مهم سیاسی اش سپاس گزار بود و به فرزندان وطن درس سیاستگزاری از مردان بزرگ و شخصیت های ملی را آموخت. **پایان**

## گفتار چهاردهم

### پاسخی به سخنان تحقیر آمیز ناشناس

#### درباره شاه امان الله

۲۰۱۹/۴/۱۱

آقای ناشناس پس از معرفی کتاب «ناشناس ناشناس نیست» در لندن در اوایل اپریل ۲۰۱۹ در مقابل کمره های تلویزیون قرار گرفت و بر ارزش های تاریخی و اجتماعی و فرهنگی قوم پشتون که خودش نیز منسوب به این قوم است، اتهامات ناروایی وارد کرد، کتاب «پته خزان» چاپ حبیبی را جعلی خواند و ملالی میوند و نازوانا را نامهای جعلی نامید. این سخنان او در کتاب او نیز درج است.

خوشبختانه طیف وسیعی از نویسندگان پشتون تبار در برابر سخنان بی پایه و غیر علمی ناشناس واکنش (عکس العمل) نشان دادند و با پخش ویدیوها و نشر مقالات پراهمیت تاریخی و تدویر میزگردهای تحلیلی در سایت های اینترنتی و رسانه های معتبر تلویزیونی انزجار و نفرت خود را از ناشناس ابراز کردند، تا آنجا که ناشناس بزودی در مصاحبه با آقای داود اعظمی گوینده رادیو BBC، و رویارویی با یکی از نویسندگان نامور پشتون (آقای شهسوار سنگر وال) در تلویزیون هستی، به نا آگاهی خود در مورد «پته خزان» ، و پاسخ های که قبل از این به منتقدان این کتاب داده شده ، اعتراف نمود و از گفته های خود نادم و پشیمان شد.

مگر ناشناس بعد از این ندامت باز هم ویدیویی پخش نمود و در آن به تخریب از شخصیت‌های بزرگ تاریخ کشور یعنی احمدشاه بابا و شاه امان الله و ملالی می‌بند پرداخت.

یاوه گوئی ناشناس در مورد شاه امان الله و احمدشاه درانی در ویدیوی اخیر او که در برنامه پنجره اروپا از تلویزیون پیام افغان پخش گردید، نشان میدهد که فهم او از تاریخ معاصر کشور بیش تر از یک متعلم صنف ششم مکتب نیست. من در دفاع از علامه حبیبی و احمدشاه بابا و ملالی می‌نویسم و در مقالات دیگری پاسخهای بایسته ای داده ام و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسانده ام در اینجا می‌خواهم در پاسخ سخن تحقیر آمیز ناشناس درباره شاه امان الله تمرکز کنم.

فطرت ناشناس در مورد غازی امان الله خان، در صفحه ۱۴۲ کتاب چنین می‌گوید:

« فطرت: فهم و ذوق نازل عامه را یک طرف می‌گذارم، من از جامعه روشنفکری مینالم. روزی از داوود فارانی که برای برنامه رادیویی مضمون تاریخی مینوشت، پرسیدم چرا شوقی و تخیلی هر کس دل تان خواست قهرمان می‌سازید و بیهوده تا آسمان قلم بالا می‌برید؟ شاه امان الله از کجا، چه وقت، و چگونه قهرمان شد؟ امان الله یک شهزاده برج عاج نشین بود و غیر از ملکه ثریا، یک نفر از ملت هم پشت سرش نبود.» (ص ۴۲ کتاب، این صفحه در آخر مقاله آمده است)

### پاسخ من به ناشناس:

یکی از اشخاصی که تا دو هفته قبل اکثریت افغانها به او بچشم احترام می‌نگریستند، داکتر فطرت ناشناس است که همزمان با معرفی کتاب "ناشناس ناشناس نیست" (نوشته صبور سیاه سنگ) چهره اصلی اش بر ملا و وابستگی اش به سازمان استخبارات نظامی پاکستان افشا گردید.

در صفحه مقابل دیده می‌شود که آقای سیاه سنگ ناشناس را در جمله معاشخوران ISI معرفی کرده است و ناشناس هم به گرفتن ده هزار کددار در همراه از سازمان استخبارات نظامی پاکستان اعتراف کرده است.

### «سیاسنگ: آیا ISI به شما پول میداد؟»

**فطرت: بلی، در شروع مرا ماهانه ده هزار کددار میدادند. سر از ماه سوم این مبلغ به هشت هزار کددار رسید. وقتی پرسیدم که چرا دوهزار کم شده است، گفتند: به گلبدین و شهنواز تنی هم من مبلغ پرداخت می‌شد.**

**سیاسنگ: آیا ISI ماهانه به شما پول می‌داد؟**

**فطرت: بلی، در شروع، مرا ماهانه ده هزار کددار می‌دادند. سر از ماه سوم، این مبلغ به هشت هزار کددار رسید. وقتی پرسیدم که چرا دوهزار کم شده است، گفتند: به گلبدین و شهنواز تنی هم من مبلغ پرداخت می‌شد.**

**سیاسنگ: یاد بیشتر می‌برسیدم. آیا طارق محمود در باره هزاران تنظیمهای جهادی و شخصیت‌های سیاسی افغانستان از شما پرسید یا خودش چیزی گفت؟**

**فطرت: از یک‌کدامشان یاد کرد. روزی سخن از گلبدین حکمتیار شد. گفتند: او طی سالیان جهاد، مرتکب جنایات ضدبشری شده است. سالیان مکتبی و بیگانه را با آتش راکت، مواد کیمیاوی، سمپاشی و عملیات چریکی به آتش رسانده و هزاران بی‌گناه را به هم زحمت و صحنه را آلوده کرد و گفتند: تا ۱۴۰۰ نفر سینه‌ها را با شلیک ریزم گم‌نشین کابل است. از اصلاً آدم خطرناک و این قسم که شما می‌گویید، یعنی اینک نیست گفتند: سینه‌ها برای شما یا از دیدگاه شما باشد، اما مردم ما اعلام جنایات مرتکبان را از قدم به قدم در هر گوشه افغانستان می‌بینند.**



**سیاسنگ: آیا سفر لاهور تنی هم از سوی سازمان‌های و هزینه‌گذاری شده؟**

**فطرت: بلی، سفر لاهور عرض شد تقریباً چهل انگ برای مجاهدین در محلی به نام Film Production Center - تتهان خرابی روه، به مصرف ISI بود.**

**سیاسنگ: آراء استخبارات نظامی پاکستان با این پروژه از شما چه می‌خواستند؟**

**فطرت: این پروژه یک نام خطی نفیق و حسادت است. استخباراتی بود. شخصی که مرا از لاهور برد و برانیم هول گرفت، نامش را "فطرتی عطالله" گفت. می‌دانستم که زوربست طارق محمود است و برای من وظیفه دشمنی و فتنی در همه راه سفرم. موزن را به سمت جاده فرعی سوق داد و من کوجه دستا تنگ و بویک پیش رفتم. بعد دم دورانه یک خانه توقف کرد و گفت: "آزاد چند دقیقه داخل می‌رویم". به محض ورود به اتاق متوجه شدم که چند پوشک کنار در گذاشته شده و یک مقدار موده تازه هم در دو سه پتاف به چشم می‌خورد. گد نوله را حس کردم البته به لحظه وضعیت در نگاه شکرانگیز می‌شد.**

**این کتاب خوانی در حدود بیستوبیچ سالیه با لباس پشمی آمد و با ما نشست. فطرتی این سالن و اجزای آن بود. به او گفت: "این آوازخوان افغانستان است". سپس رویش را به سوی من گرداند و علاوه کرد: "این زن در طولین کار می‌کند. در برنامه‌های رادیو افغان داشته و هر چند بسیار خوب است". با نشانی این صحنه، نسیمه طرف فطرتی فطرتی نام آمد. زیرا او سه ساعت پیش در مسیر راه از من پرسید: "آدم هبوا ملای را شنیدی؟" نرسیدم هم یک وقت در هوا ملای بود. "جگر بویک تنگ و شیهه ننگ که این پلان فتنه‌بازی، گروگان‌گیری و ترور تنظیم را داشته و وی از چگونگی برخورد من، محسوس شده و اثر شان به خاک خورد.**

بزرگترین شخصیت علمی پشتون (علامه حبیبی) تهمت جعلکاری را وارد نمایند. این تهمتی عظیم و گناه نابخشودنی شما در حق کسی است که در عرصه های تاریخ و ادبیات و هنر و زبان و دین و آئین و فرهنگ مردمان کشور ما بیش از ۱۳۰ کتاب و بیش از ۸۰۰ مقاله تحقیقی نوشته و از خود بجا گذاشته است، در حالی که از شما جناب ناشناس بجز یک خجالت نامه (ناشناس ناشناس نیست) و چند سی دی آواز خوانی چیزی دیگری به یادگار نخواهد ماند.

ناشناس در آن صفحه نه تنها به حبیبی و ملالی و نازوانا تهمت زده بلکه در مورد شاه امان الله نیز سخنان تحقیرآمیزی: «امان الله خان شهزاده برج عاج نشین بود و جز ملکه ثریا کسی پشت سرش نبود»، گفته که گویای عدم فهم او از تاریخ کشور است.

تا کنون ما میدانستیم که ناشناس خود بر برج خیالی خود برتر بینی نشسته و غیر از خودش دیگری را دیده نمیتواند. آخر اگر شاه امان الله بجز ملکه ثریا، یک نفر در پشت سر خود نداشت، چگونه توانست استقلال افغانستان را از انگلیس بگیرد؟ البته که با حمایت و پشتیبانی مردم افغانستان استقلال را گرفت. و مورخان معتبر کشور غبار و حبیبی و دیگران از او با افتخار در تاریخ های خود ذکر نموده اند؟

یکصد سال از تاریخ استرداد استقلال افغانستان که تحت زعامت شاه امان الله حاصل شده میگذرد و از آن تاریخ تا کنون (-۱۹۱۹) ۲۰۱۹) هر سال مردم ما بخاطر جانبازی پدران و نیاکان غیور خود که اسمای مبارک شان در طاق ظفر پغمان ثبت است، استقلال را جشن میگیرند و از آن قدردانی میکنند، ولی جناب ناشناس علت بزرگداشت از استرداد استقلال کشور و محصل آن را تا هنوز درک نکرده است. وقتی شما جناب ناشناس با این همه تحصیل و این همه شهرت خود قدر و اهمیت چنین دست آورد بزرگ تاریخی را که با زعامت و درایت شاه امان الله نصیب مردم این کشور گردیده، نمی دانید، از مردم بیسواد کشور چی گילה ای باید داشت؟ معلوم نیست تجاهل میکنید یا که تعصب چشم بصیرت تان را کور کرده است؟

باید خدمت شما عرض کنم که: شاه امان الله، یکی از روشنفکرترین و وطن پرست ترین شاهان افغانستان بود. او روشنفکری جسور، صاحب نظر و به استقلال و اعتلای کشور سخت دلبسته بود. او با جنگ سوم افغان و انگلیس، استقلال سیاسی کشور را از استعمار

انگلیس بدست آورد و افغانستان را در صف ملل آزاد جهان قرارداد و روابط سیاسی و فرهنگی و تجارتي با ممالک خارج برقرار نمود.

امان الله خان روز ۲۸ بروی ۱۹۱۹ (نهم حوت ۱۲۹۷) در مسجد عیدگاه در حالی که دریشی سربازی به تن داشت ، خطاب به عساکر و شهریان کابل گفت: « اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» و علاوه نمود: « ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت من را به جای خود ننشانم ! » (سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، ص ۶۶۹)

شاه امان الله به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ طی نطقی در دربار کابل در حالی که نماینده انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت: « من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد از این کشور ما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم ! » (دبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه زهما ، ص ۱۲۸)

سرانجام در تحت رهبری و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت شاه امان الله غازی ، استقلال سیاسی افغانستان حاصل شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف

ملل آزاد جهان قرار گرفت (۲۸ اسد ۱۲۹۸ش مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م).

آدمک افغانستان شناس معروف امریکائی ۶۰ سال قبل (۱۹۶۰) یعنی ۲۰ سال بعد از فوت غازی امان الله، از آن غازیمرد دلیر به عنوان قهرمان ملی یاد کرده نوشته است: «امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹) بحیث قهرمان ملی افغانستان شناخته شد. خاصاً هنگامی که موفقانه امپراطوری بریتانیا را شکست داد. و آزادی مطلق افغانستان را بدست آورد و به جهان برسمیت شناخته شد.» [لودویک آدمک، افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ترجمه پوهاند فاضل صاحب زاده، چاپ ۱۳۷۷، ص ۱۹۶]

خانم ریه تالی ستوارت، نویسنده دیگر امریکائی، در مورد امان الله خان مینویسد: «امان الله خان یک حکمرانی بود که نه در شرق دیده شده بود و نه در غرب. هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و فش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هر جا میرفت و با مردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.» (آتش در افغانستان، صص ۲۵، ۷)

بنابر نوشته فضل غنی مجددی، مصریها امان الله خان را مثال عالی یک پادشاه شرق در قرن بیستم میدانستند. امان الله خان در جلسات لویه جرگه ۱۹۲۴ با نمایندگان ملت بصفت پادشاه بسیار دموکرات عمل کرد و مباحثات او در فضای بسیار صمیمانه با نمایندگان، نمونه سیاست آزاد و بی مانند او در شرق بحساب میآید. برخلاف آنهایی که امان الله خان را در اغتشاشات ۱۹۲۸ شخصیت ترسو و ضعیف وانمود و تمام ملامتیها را بردوش او بار کرده اند،

گروهی از محققین و ناظرین سیاسی میگویند که امان الله خان مرد شجاعی بود و هرگز ترس را نمی شناخت ، زیرا امان الله خان از طرف شب و روز بدون حاضرباشان در خیابانهای شهر کابل گردش میکرد و از هر نوع تهدید نسبت به شخص خود خوف نداشت. ( فضل غنی مجددی ، افغانستان در عهد امان الله خان ، ۱۹۹۷ ، امریکا ، ص ۳۲۸ )

شاه امان الله واقعاً شخصیت جسور و انقلابی و عاشق ترقی کشورش بود. او نه تنها استقلال سیاسی افغانستان را در ۱۹۱۹ حاصل نمود و افسانه شکست ناپذیری انگلیسها را در جهان باطل ساخت، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزائی، خوانین و رؤسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید. مبارزه با فساد و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه ، ترغیب مردم به تحصیل و کسب علم و فرستادن کودکان شان به مکتب، ، دستور انتخاب یک همسر به ماموران دولتی، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملائی از ملاهای دیوبندی، کشف حجاب زنان و لغو نکاح دختران صغیر با مردان مسن و... از جمله اقداماتی بود که هریک میتواندست آتش دشمنی را با دولت او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد. او با تاسیس مکاتب و تدریس علوم عصری از مرکز تا ولایات ، چراغ علم و معرفت را در سرتاسر کشور روشن ساخت، و زمینه رفتن به مکتب و بهره ورشدن از علم و دانش را برای همه اولاد کشور میسر گردانید. بمنظور تأمین حقوق زنان به تعلیم و تحصیل آنها توجه نمود و مکاتب زنانه و شفاخان زنانه [مستورات] را تاسیس کرد و مردان و زنان را برای فراگیری علم و دانش تشویق نمود. اگر ناشناس اندکی از تاریخ کشور را خود را مطلع میساخت به یقین که دهن به توهین و تحقیر مترقی ترین شاه کشور نمی آلود.

سالها بعد یکی از امانیستان بنام لمبه رنگریز درپاسخ به ناشناس اینطور نوشته است:

آنچه در صفحه ۱۴۲ کتاب «ناشناس ناشناس نیست» از زبان فطرت ناشناس در مورد امان الله خان آمده، نه نقد علمی است و نه تحلیل تاریخی؛ بلکه نمونه‌ای آشکار از سطحی‌نگری، بی‌انصافی و نوعی خصومت آمیخته با تجاها ل ساده لوحانه است.

این ادعا که «امان الله یک شهزاده برج عاج‌نشین بود و غیر از ملکه ثریا طرزی کسی پشت سرش نبود»، چنان از واقعیت دور است که حتی یک نگاه ابتدایی به تاریخ، آن را فرو می‌ریزد.

مگر می‌توان بدون پشتوانه مردمی، بدون حمایت قبایل، بدون بسیج نیروهای ملی، در برابر یکی از بزرگترین امپراتوری‌های جهان ایستاد و استقلال یک کشور را به‌دست آورد؟ این سخن، یا از ناآگاهی عمیق سرچشمه می‌گیرد یا از تعمد در انکار حقیقت.

شگفت‌آورتر آن است که گوینده این سخنان، «فطرت ناشناس» خود را در شمار «روشنفکران» می‌داند. اگر روشنفکری به معنای انکار بدیهیات تاریخی و تحقیر شخصیت‌های ملی باشد، پس این لغت چه ارزشی دارد؟ روشنفکر واقعی، حتی در نقد، انصاف را رعایت می‌کند، اما اینجا با نوعی قضاوت مواجهم که بیشتر به عقده‌کشایی از سر جهالت و نادانی شباهت دارد تا تحلیل.

امان الله خان، برخلاف تصویر کاریکاتوری که ناشناس ارائه می‌دهد، یکی از پیشروترین و جسورترین رهبران تاریخ افغانستان بود. او نه تنها استقلال سیاسی را به دست آورد، بلکه پروژه‌های گسترده برای نوسازی کشور آغاز کرد: از تدوین قانون اساسی گرفته تا اصلاحات اداری، از گسترش معارف تا تأسیس مکاتب نسوان، از مبارزه با رسوم عقب مانده تا تلاش برای ایجاد یک دولت قانون

مدار. این ها کارهای یک «برج عاج نشین» نیست، این ها اقدامات یک رهبر شجاع و ترقی خواه، شرافتمند و آینده نگر است. در کنار او، ملکه ثریا نیز نقشی بی بدیل ایفا کرد. زنی که نه در سایه، بلکه در کنار شاه ایستاد و برای آگاهی و آزادی زنان مبارزه کرد. اگر ناشناس ای آدمک سطحی و بی مطالعه حتی اندکی انصاف داشت، می فهمید که حضور چنین زنی خود نشانه یک تحول عمیق در ساختار قدرت و فرهنگ سیاسی آن زمان بود.

**مشکل اساسی این گونه داوری ها در چیست؟**

**در ناتوانی از فهم «بزرگی»..**

برخی ذهن ها چنان در تنگنای بدبینی و خودبرتربینی گرفتارند که هر شخصیت بزرگ را باید کوچک کنند تا خود احساس بزرگی کنند. این همان بیماری فکری است که تاریخ را به میدان تسویه حساب های شخصی تبدیل می کند.

اینکه گفته می شود «یک نفر هم پشت سرش نبود»، توهین آشکار به همان مردمی است که نام شان در طاق ظفر پغمان ثبت است، به همان مبارزانی که جان دادند تا افغانستان آزاد بماند.

**آیا این مردم «هیچ» بودند؟** یا اینکه در نگاه ناشناس، ملت تنها زمانی ارزش دارد که با قضاوت او همسو باشد؟

واقعیت این است که امان الله خان، با تمام اشتباهات و چلنج هایی که ممکن است داشته باشد، یک نقطه عطف در تاریخ افغانستان است. او افق تازه ای گشود، ذهن ها را تکان داد و جامعه ای را که در خواب قرون وسطایی فرو رفته بود، به بیداری فراخواند.

دشمنانش، چه در داخل و چه در خارج، دقیقاً به همین دلیل با او دشمنی کردند. تحریف چنین شخصیتی، نه تنها بی عدالتی در حق یک فرد، بلکه خیانت به حافظه تاریخی یک ملت است.

تاریخ را می توان نقد کرد، اما نمی توان آن را وارونه جلوه داد. اگر کسی نمی تواند عظمت یک رویداد را درک کند، بهتر است سکوت کند تا اینکه با سخنان سست و بی پایه، خود را در معرض قضاوت قرار دهد. در نهایت، این گونه نوشته ها بیش از آنکه به امان الله خان آسیب بزنند، چهره نویسنده شان را آشکار می کنند.

تاریخ، داور بی رحمی است، نه با هیاهو فریب می خورد و نه با تهمت تغییر می کند. نام امان الله خان، به عنوان محصل استقلال و پیشگام تحول، در حافظه این سرزمین باقی خواهد ماند، اما نام کسانی که با بی انصافی به او تاخته اند، جز در حاشیه های فراموشی جایی نخواهند داشت.» (برگه فیسبوک لمبه رنگریز)

## گفتار پانزدهم

### تخریب علامه حبیبی و تذلیل ناشناس در کتاب ناشناس، ناشناس نیست (۲۰۱۹ / ۴ / ۳)

من ویدیوی رونمایی کتاب "ناشناس ناشناس نیست" را که دوستان



زیادی برایم فرستاده بودند دیدم. آنچه برای من حایز اهمیت بود، معرفی کتاب خود ناشناس در مورد هنر موسیقی در افغانستان است که برای جوانان علاقمند به موسیقی خیلی با ارزش تلقی میشود. پس چرا از این کتاب هنری رونمایی صورت نگرفت و کسی از اهل مجلس در باره آن صحبتی نکرد و نظری ابراز ننمود، مگر از کتاب سیاه سنگ در باره ناشناس که در درجه دوم اهمیت قرار دارد، با شور و هیجان در لندن و هالند و آلمان محافل رونمای برگزار گردید و دراستکهلم سویدن برای آن آمادگی گرفته میشود؟

**علامه حبیبی در کنار تالیفاتش**

علتش به نظرم این است که میخواهند توسط ناشناس، هنرمندی شناخته شده از جامعه پشتون، به دانشمند سترگ پشتون علامه حبیبی اتهاماتی را وارد کنند که خود جرأت بیان آنرا در یک چنین محفلی نداشتند. آقای ناشناس با وجود ادعای خود آگاهی، سخنان غیر مستند و نا آگاهانه ای در مورد تاریخ و فرهنگ پشتونها اظهار کرد که آرزوی دیرینه دشمنان این زبان و فرهنگ را برآورده ساخت.

در این رونمایی ها، هدف اساسی تخریب بزرگترین دانشمند پشتونها یعنی علامه حبیبی توسط یکی از بستگان آن یعنی ناشناس است. گناه حبیبی اینست که چرا او تاریخ زبان و ادب پشتو را توسط نشر کتاب پته خزانه قدیمی تر از تاریخ ادبیات فارسی نشان داده است؟

ایرانی ها همواره سعی داشته و دارند تا نشان بدهند که تنها زبان فارسی در این منطقه توانایی آفرینش یک شهکار چون شاهنامه فردوسی را داشته و دارد و غیر از فارسی هیچ زبان دیگری به آن پختگی نرسیده بود که گویندگانش توانایی سرودن شعر را در زبان خویش داشته باشند.

چون در پته خزانه شاعری بنام امیر کرود پسر امیر فولاد مقیم غور در قرن نهم میلادی سراغ داده شده است که در سرودن اشعار حماسی قبل از فردوسی دسترسی داشته است و یک نمونه آن همان شعر معروف ( **زه یم زمری پر دی نری له ما اتل نسته / په هند و سند و په کابل بل په زابل نسته؛ له ما اتل نسته** ) می باشد.

از اینجاست که بعد از پخش این شعر به حواله پته خزانه، نویسندگان ایرانی و نویسندگان فارسی زبان افغان همه در پی تردید پته خزانه و تخریب عبدالحی حبیبی افتادند و تا امروز این تلاش ها ادامه دارد. ناشناس نیز بصورت غیر آگاهانه با جعل خواندن کتاب پته خزانه از سوی مرحوم حبیبی در آسیاب دشمنان تاریخ و فرهنگ پشتونها آب می ریزد و دل دشمنان پشتون را شاد میسازد. طوریکه در ویدیو دیده میشود او از پختگی این شعر و از قدمت آن ناراض است ولی از زبان و ادبیات فارسی راضی و شاهنامه را شهکار ادبیات فارسی می شمارد

ولی از خوشحال خان ختک و حمید ماشوخیل شاعر نازک خیال پشتو یاد نمیکند.

کتاب پته خزانه یک تذکره است، که توسط محمد هوتک پسر میرویس خان هوتکی سوانح شاعران (زن و مرد) پشتون در یک دفتر تدوین شده است. اینکه کتاب محمد هوتک یک اثر علمی است یا نیست، مطمع نظر منتقدین نیست، بلکه هدف انکار توانائی زبان پشتو در تخلیق شعر و شاعری است و بنابراین جناب ناشناس با وجودیکه از وجود محمد هوتک در دربار شاه حسین هوتکی انکار نمیکند، ولی بر پختگی شعر امیر کروړ تردید دارد و آنرا جعل و ساخته ذهن پوهاند حبیبی میدانند. ناشناس نمیداند که از زمان انتشار پته خزانه تا کنون ده ها مقاله و کتاب از سوی مخالفان حبیبی در تردید پته خزانه در کابل و پشاور نوشته شده است مگر همگی این انتقادات با دلایل علمی رد شده اند. و علامه رشاد کتابی در مورد فرهنگ زبان پته خزانه نوشته اند.

تعجب اینجاست که ناشناس خود روایتی را جعل کرده و آنرا چنان حلاوت بیان میکند که گوئی خود حاضر و ناظر صحنه گفت و گوئی الفنسنتون انگلیسی، با حبیبی بوده است. در حالی که حبیبی ۶۱ سال بعد از مرگ الفنسنتون متولد شده است. به این نوشته آقای داکتر لطیف یاد توجه کنید که امروز در فیسبوک خود به نشر رسانده است:

«مونت ستوارت الفنسنتون انگریزی مورخ ۱۷۷۹د زیردیز / میلادی کال داکتوبر په شپږمه نیټه زیږیدلی و او ۱۸۵۹د زیردیز کال دنوامبر په ۲۰ نیټه مړ شو. علامه حبیبی په ۱۹۱۰ زیریز کال کی تر الفنسنتون ۶۱ کلونه وروسته زیږیدلی دی. ناشناس صیب وایی چي علامه حبیبی ورسره لیدلی و او دپټي خزاني په اړوند يي ورسره خبري کړي وي. ایا په قبر کې یې ورسره خبرې کړې وې؟»

Latif Yad فیسبوک ۰۳.۰۴.۲۰۱۹)

از این گفته های ناشناس معلوم میشود که او نوشته های مخالفان حبیبی را بازخوانی میکرد تا باور مردم را جلب کند. در حالی که برای نقد آثار حبیبی کسی باید قدم بجلونهد که به اندازه خود حبیبی دانش و تجربه علمی داشته باشد، نه ناشناس که هیچ اثر علمی و تحقیق در زمینه زبان شناسی و تاریخ ندارد.

### خوانندگان عزیز!

چون کتاب پتّه خزانه، زیربنای تاریخ ادبیات پشتونها را میسازد، و در آن از مادران مرد پرور پشتون چون نازو انا مادر میرویس نیکه و زرغونه انا مادر احمدشاه با یاد دهانی شده است که علاوه بر تربیت فرزندان برومند در سرودن شعر نیز دسترسی داشته اند و نیز در آن کتاب سابقه شعر پشتو قدیم تر از زبان فارسی نشان داده شده است، به این خاطر دشمنان این کتاب و این فرهنگ میخواهند از نقطه های ضعف انسانهای خود خود برتر بین استفاده کنند و با تجلیل و تذلیل آنان میخواهند اهداف خود را تبلیغ کنند.

سیاه سنگ، نویسنده هوشیار و زرنگی است که وقتی بخواهد از کسی انتقام بگیرد، به بدگویی مستقیم او نمی پردازد، بلکه از دردیگری پیش می آید و به او خنجر میزند. سیاه سنگ تا ۷-۸ سال قبل یکی از مدافعین سر سخت زبان و فرهنگ پشتونها بود و مقالات زیادی در دفاع از زبان پشتو و شعرای پشتون از قبیل حمید ماشوخیل و سایل و ملنگ جان و رحمان بابا و غیره مینوشت ولی وقتی دید که نوشته هایش از سوی نویسندگان پشتون مورد تقدیر قرار نمیگیرد؛ یک باره قلمش را بر ضد فرهنگ و زبان پشتو جهت داد؛ ابتدا رحمان بابا را دزد اشعار و افکار حافظ معرفی نمود و سپس در یک محفل مرکب از افغانهای اروپائی در شهر استکهلم سویدن، اشعار عبدالباری جهانی را مورد نقد تند خود قرار داد و ترجمه رباعیات عمر خیام به زبان پشتو از سوی باری جهانی را خام و بی ارزش ارزیابی نمود. و اینک نوبت سرنگونی ناشناس هنرمند شناخته شده پشتون ها رسیده است که وی را توسط خود پشتونها نابود میکند.

ناشناس فکر میکند که سیاه سنگ با نوشتن این کتاب، مقامش را در جامعه افغانی بلند برده است، در حالی که سیاه سنگ، ناشناس را در سطح یک معاش بگیر استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) در قطار افرادی چون گلبدین حکمتیار و شهروز تنی قرار داده و بحیث

یک عنصر جاسوس و وطن فروش به جامعه افغانی معرفی کرده است.

به این نقل قول از کتاب "ناشناس ناشناس نیست" توجه کنید:

«سیاسنگ: آیا ISI به شما پول میداد؟

فطرت: بلی، در شروع مرا ماهانه ده هزار کلدار میدادند. سر از ماه سوم این مبلغ به هشت هزار کلدار رسید. وقتی پرسیدم که چرا دو هزار کم شده است، گفتند: به گلبدین حکمتیار و شهنواز تنی هم همین مبلغ پرداخته میشود.»

سیاسنگ در نقل قول زیر خاصیت اپورتونیستی (ابن الوقت بودن) ناشناس را در برابر رژیم های سیاسی کشور نشان داده است:

«سیاسنگ: با همه بیزاری که میگوئید از سیاست دارید، چنان می‌نماید که سرگذشت و سرنوشت شما بیشتر از هر هنرمند دیگر افغانستان - و شاید آسیا- با سیاست، به ویژه خواندن آهنگهای سیاسی در هر رژیم، گره خورده است. در این زمینه چه گفتنی دارید؟

فطرت: درست متوجه نشدم. آیا اشاره تان به سرود ملی است؟

سیاسنگ: هدم خواندن هفت آهنگ زیرین است:

۱) " آن دیو شب که پرده ظلمت ... " پس از زوال سلطنت در نخستین سالگرد جمهوری.

۲) " ای د آزادی خاوری تاته موسلام دی " فردای سرنگونی رژیم داوود و آغاز کودتای ثور.

۳) " سربلند باد دوستان خلق/ سرنگون باد دشمنان خلق " در ماه سوم کودتای ثور

۴) " دا دمستو پسرلی دی " در ماه سوم مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند ثور.

۵) " جهاد این جابهار " در آستانه فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

۶) " زما کندهار دزمر و وطنه " در آغاز شکست حاکمیت جهادی و پیرزوی طالبان.

۷) " داوطلبان افغانستان دی" پس از نابودی امارت طالبان در آغاز روزگار حامدکرزی.»

یاد کرد نکته های فوق در کتاب مذکور هیچ معنی و منظور دیگری نمیتواند داشته باشد بجز بی آبروساختن ناشناس تا سطح یک جاسوس (ISI) پاکستان و ابن الوقت بودن او در تمام رژیم های سیاسی در ۷۰ سال اخیر.

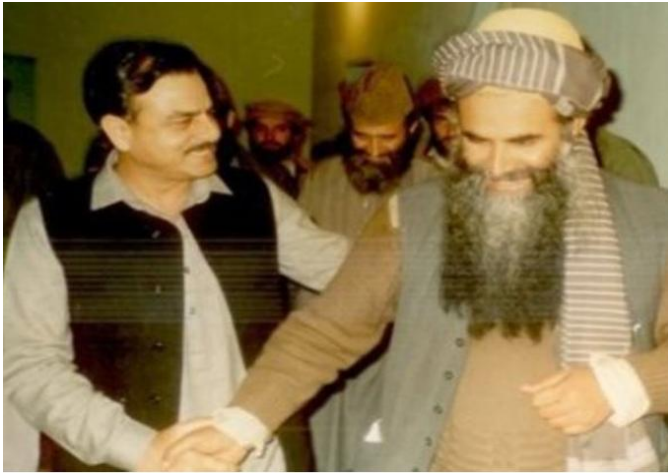
بنابراین هیچکسی به سخنان شخصی که خود را معاشخوار سازمان جاسوسی پاکستان معرفی کند، گوش نمیکند و هرگز چنین لاطیلاتی علیه تاریخ و فرهنگ پشتونها مورد قبول کسی قرار نخواهد گرفت.  
پایان ۳ / ۴ / ۲۰۱۹

#### یاد داشت:

چون از این خصلت ناشناس امروز از طریق فیسبوک مطلع شده ام بنابراین من سخنانی را که در وصف آقای ناشناس در مقاله (حکایت ناشناس و پروژه سیاه سنگ) در جولای ۲۰۰۷ نوشته و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسانده ام، پس میگیرم زیرا ایشان اعتبار و احترام قبلی خود را نزد دست داده اند. ۳ / ۴ / ۲۰۱۹

## گفتار شانزدهم

رد اتهام سیاف بر شاه امان الله  
غبار راست میگوید یا سیاف؟



سیاف و حمیدگل رئیس ISI

سیاف پس از تعهد به استخبارات پاکستان ،  
جرأت چشم بچشم شدن با رئیس ISI را ندارد!

رزاق مامون در سایت [گزارشنامه افغانستان] تحت عنوان « بین جهاد و جاسوسی مرزی نیست! » با گذاشتن عکس رسول سیاف با حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) ، شرحی نوشته و از استخدام آسان سیاف برای خدمت در سازمان مرکزی جاسوسی امریکا (سیا) از قول "گری شرون" یکی از مدیران "سی آی ای" مینویسد:

«... یک بسته‌ی صد هزار دلاری از کوله پشتی‌ام بیرون آورده و روی میز مقابل استاد سیاف گذاشتم و او هم به طور غیرارادی آن را برداشت. برخلاف پولی که به ایتلاف شمال پرداختم، این پول را در بسته‌بندی اصلی آن در پلاستیک بی‌رنگ تحویل وی دادم، تا سیاف بتواند محتوای آن را ببیند. سیاف بسته را یکی دو ثانیه نگاه داشت و به آن نگاه کرد، گویا سردرگم بود که چیزی را در دست خود دارد. سپس چشم‌هایش فراخ شد و به سوی دستیار عظیم‌الجثه خود رو کرد. او بسته پول را تقریباً به سوی مرد پرتاب کرد، گویا یک کچالوی داغ را دور می‌اندازد.

سپس چشمانش تنگ شده و به سوی من نگاه کرد: «این اولین بار است که من پول نقد را به صورت مستقیم از کسی قبول کرده‌ام.» سر خود را به گونه‌ی حرکت داد که گویا فریب خورده است، و در حالی که لبخند کمرنگی بر لب داشت، مرا به دقت نگاه کرد. ما برخواستیم و از او برای این‌که قبول کرده بود به دولت امریکا کمک کند، تشکر کردیم و هر کدام ما برای خداحافظی دست وی را فشردیم... " (از کتاب ماموریت سقوط، نوشته گری شرون، ترجمه اسدالله شفایی)

مامون علاوه میکند: «قتل عام کابل از خاطره هیچ کسی رفته نشده است. در طول تاریخ افغانستان تا به این اندازه، بالای زنان، کودکان دختر و پسر و حتی زنان باردار تجاوز حشری نشده است که از

دست اهالی جهاد یا تحت الحمایه های شان شده است. قیادی ها یک بار به خیابان های کابل پیاده گردش کنند که لشکر های ژولیده مو و جنده لباس و خلاق گرسنه و درهم شکسته، از کودک وزن و پیره مرد ها بازمانده های چه کسانی هستند؟» (سایت "گزارشنامه افغانستان، زیر عنوان بین جهاد و جاسوسی مرزی نیست! )

### چهره سیاف، در کتاب طلای زرد !

جانخان صبری، در برگه فیسبوک خود مطلبی از کتاب ( طلای زرد، نوشته مارک جیمز، ترجمه نور آقا ولیزاده) را نقل کرده که مولف کتاب، سیاف را بنام نماینده ابلیس و شیطان در روی زمین (Devil and Satan representative on earth) نامیده و در مورد آن چنین نوشته است:

"اگر کسی بخواهد شیطان را در هیکل انسان ببیند کفایت میکند که نگاهی بطرف سیاف بیندازد. زیرا سیاف میتواند تجسم عینی از شیطان باشد. سیاف در سال ۱۳۵۳ خورشیدی به نسبت تند روی مذهبی علیه حکومت وقت برای پنج سال زندانی شد. بعد از رهایی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی به پاکستان رفت و در حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی شامل گردید. در سال ۱۳۵۹ حزب اتحاد اسلامی را تاسیس کرد و در همین سال ۱۳۵۹ خورشیدی مطابق سال ۱۹۸۰ میلادی توسط میجر رضوان شاه شفیق به سازمان ای اس آی جذب گردید. کار نامه های سیاف در تاریخ پاکستان بسیار زرین میباشد و بعدا توسط سازمان ای اس آی به سازمان استخبارات عربستان سعودی معرفی می گردد." (ری: فیسبوک Jankhan Sabarai)

سیاف از چهرهای شناخته شده جهادی است که در ویرانی کابل و هلوکاست محله افشار کابل نقش بسزای داشت.

رسول سیاف با چنین چهره بدنام و یکی از جنگ سالاران مهیب و خشن جهادی که در ویرانی کابل و آدم کشی محله افشار کابل نقش

بسزای داشت، در یکی از خطابه هایش، با وقاحت تمام اعدام قاضی عبدالرحمن پغمانی را که با امضای ۴۰۰ ملا و موذن را جمع آوری کرده و برای اغوای مردم خوست برده بود و مردم خوست او را دستگیر کرده به حکومت تسلیم داده بودند و حکومت هم به دیوان حرب سپرده بود، بدون شرم از مردم و ترس از خدا میگوید شاه امان الله او را در قصر دلکشا با تفنگچه خود بقتل آورد. و آن شاه روؤف و مهربان را از عینک جنایات خود می بیند و میگوید: هنگامی که قاضی عبدالرحمن وارد قصر دلکشا شد و میخواست از پله های قصر بالا برود درحالی که قرآن را بر روی سینه خود محکم گرفته بود، شاه امان الله، او را مخاطب قرار داده و با تفنگچه بر او فیر کرد و قاضی را به شهادت رسانید؟!؟! [لعنت الله علی الکاذبین!]

### حقیقت قضیه از زبان غبار:

غبار حقیقت را چنین مینویسد: « اولین حرکتی که قبل از ظهور اغتشاشات ولایات ننگرها رو کاپیسا و پروان در کابل بشکل طلّیعه سپاه اغتشاش بعمل آمد، همانا فرار روحانیون بزرگ کابل در پکتیا بود. گفته میشود که یکی از حلقه های مخفی و منظم کابل حلقه مخصوص حضرات مجددی بشمول بعضی سرداران بزرگ و روحانیون مشهور بود. از آنجمله حضرت محمدصادق مجددی برادر کهنتر شمس المشایخ با قاضی عبدالرحمن پغمانی، قاضی فضل الحق خان، قاضی عبدالقادر خان پغمانی، عبدالحنان خان و محمد حیان خان پسران قاضی عبدالرحمن خان نهانی از کابل به ولایت پکتیا رفتند. محمد صادق مجددی در این سفر برادر زاده جوان خود (حضرت محمد معصوم مجددی پسر ۲۲ ساله شمس المشایخ) را نیز همراه داشت تا در کابل مورد فشار حکومت قرار نگیرد. وقتی که این جمعیت در پکتیا رسیدند در خانه عزیز خان جاجی در علاقه

جای مسکن گزیدند و ب مردم گفتند که پروگرام شاه مخالف شریعت و بضرر ملت افغان است و وقتی ما این نظر خود را بشاه عرض کردیم جوابی نداد، پس ما اینجا آمده ایم تا به اتفاق مردم پکتیا پیشنهادات خود را بشاه بفرستیم و مانع خرابی افغانستان گردیم. مردم این پیشنهادات حضرات را نپذیرفتند، ولی گفتند اگر حضرات مایل بخارج شدن از افغانستان باشند، آنها را محفوظ از سرحد کشور عبور خواهند داد تا بدست دولت نیفتند. حضرات برای اخذ تصمیم نهایی مجلس مشورتی تشکیل کردند. در این مجلس قاضی عبدالرحمن گفت: پیش روی ما دو راه بیشتر نیست یا فرار به هند، در آن صورت حکومت انگلیس ما را با اعزاز خواهند پذیرفت، ولی برای ما که مسلمان و افغانیم مرگ بهتر از این اعزاز اجنبی است، راه دوم تسلیم شدن بحکومت افغانستان ودست از جان برداشتن است. آیا رفقا چه میگویند؟ همه گفتند ما شق دوم را ولو بفدا شدن جان ما تمام شود ترجیح میدهیم. سپس همه برخاستند و در قلعه نظامی جاجی نزد قوماندان نظامی دولت (عبدالغنی خان سرخابی) رفتند و تسلیم شدند. قوماندان آنان را تحت الحفظ به گردیز فرستاد و تا آنوقت موترها از کابل رسیده و ایشان را مستقیماً به پغمان منتقل ساخت.

(شاه در پغمان بود) ۱۲ بجة شب بود که شاه هریک را جدا جدا پذیرفت و مذاکره نمود و آنگاه همه را تسلیم دیوان حرب وزارت جنگ نمود. اعضای مجلس دیوان حرب (عبدالعزیز خان وزیر حربیه، محمودسامی قوماندان قول اردوی مرکز، فضل احمدخان فرقه مشر، سید شریف خان کندک مشر و سید عبدالله خان کندک مشر) بعد از یک ماه استنطاق و تحقیق حضرات را که از قول و فعل خود انکار نکرده بودند، به اعدام محکوم نمود. عبدالعزیز خان وزیر و سید شریف خان کندک مشر در تطبیق حکم اعدام پافشاری بیشتر میکردند. در نتیجه قاضی عبدالرحمن خان پغمانی با دامادش قاضی

فضل الحق دریک روز وقاضی عبدالقادر خان با قاضی عبدالحنان خان پسر قاضی عبدالرحمن خان در روز دیگر در موضع سیاه سنگ گلوله باران شدند. واما شاه محمدصادق المجددی و محمدمعصوم مجددی برادر وپسر شمس المشایخ را به پاس خدمات شمس المشایخ از کشتن معاف دانست و به حبس ایشان اکتفا نمود.» (غبار، ج ۱، ص ۸۱۷-۸۱۸)

از شرح مطالب فوق معلوم میشود که محرک اصلی توطئه علیه رژیم امانی بازهم حضرات شورپازار بودند که میخواستند یک بار دیگر مردم پکتیا را درمقابل حکومت قرار بدهند. اما این بار مردم جاجی باهوشیاری رهبران توطئه را بدولت تسلیم دادند و آنها بعد از یک ماه تحقیق و اقرار متهمین به براندازی حکومت، از طرف دیوان حرب محکوم به اعدام شدند و حکم بر آنها در محل سیاه سنگ کابل تطبیق گردید. پایان

## گفتار هفدهم

**سیستانی، ستون استوار حافظه ملی!**

قلمی که خستگی نمی شناسد و یکسر کوشش و تلاش است

۲۰۲ / ۴ / ۱۹

ن. جلیلزاد:



جناب محترم سیستانی، ستون استوار حافظه ملی!  
قلمی که خستگی نمی شناسد و یکسر کوشش و تلاش است.

در روزگاری که بسیاری از روشنفکران افغان یا در سکوت تبعید فرو رفتند یا قلم را زمین گذاشتند، جناب سیستانی در سرزمین برف و آرامش سوئدن، نه یک کتاب، نه ده کتاب، بلکه بیش از پنجاه اثر ماندگار نوشت و نزدیک به هزار مقاله تحقیقی به یادگار گذاشت. این عدد، صرف آمار نیست، این تصویر یک عمر است که تمام لحظاته را وقف وطن کرده، بی آنکه وطن زیر پایش باشد.

**مهاجری که وطن را در قلم حمل کرد:**

بسیاری از مهاجران، وطن را در خاطره حمل می کنند.

سیستانی وطن را در قلم حمل کرد.

از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۲۵، در غربت سوئدن، با همان شور و درد کسی که خاک کشورش را زیر ناخن دارد، از احمدشاه ابدالی تا خط دیورند، از زن افغان تا یعقوب لیث، از سیستان تا قندهار نوشت. او ثابت کرد که تبعید می تواند زندان باشد یا کتابخانه، و او دومی را برگزید.

**سیستانی نگهبان حافظه ای که دشمن می خواست بسوزد،**

**تاریخ افغانستان بارها در معرض تحریف، انکار و آتش بوده است.**

سیستانی در برابر این توطئه خاموش ننشست. آثاری چون «آیا افغانستان یک نام جعلی است؟»، «تخریب تاریخ ملی خیانت ملی است» و «ظهور افغانستان و احمدشاه ابدالی» نشان می دهند که این مرد نه تنها مورخ است، بلکه پاسبانی است که شب و روز بر سر گنجینه هویت ملی نگهبانی داده است.

صدایی برای آنانی که تاریخ فراموششان کرد؛ یکی از شکوهمندترین ابعاد کار سیستانی، توجه او به حاشیه نشینان تاریخ است.

از بلوچ های مبارز سیستان تا مردم پکتیا و وزیرستان، از قیام های فراموش شده قرن هشتم تا هجدهم، و صدای کسانی شد که هیچ کس حاضر نبود داستان شان را بنویسد.

در جهانی که تاریخ را قدرتمندان می نویسند، سیستانی قلم را به دست ضعیفان داد. مردی که در برابر دروغ سکوت نکرد، سیستانی هیچ گاه از رویارویی با تحریف و دروغ هراس نداشت.

چه در نقد تاریخ غبار، و تاری فرهنگ چه در پاسخ به توهین های ناآگاهانه درباره پشتون ها، چه در دفاع از سردار ترقی شاه امان الله غازی در برابر منتقدانش، او هربار با سند، با استدلال و با قلمی برنده پاسخ داد. این شجاعت علمی، نادرترین فضیلت در فرهنگ هایی است که سکوت را امنیت می پندارند.

### مدافع زن افغان در تاریک ترین دوران ها:

در زمانی که بسیاری حتی از نوشتن نام زن در عنوان کتاب می هراسیدند، سیستانی آثاری چون «سیمای زن افغان در حماسه و تاریخ» و «وضعیت حقوقی زنان افغان» نوشت و ثابت کرد که زن افغان نه موجود حاشیه ای، بلکه ستون حماسه و هویت این سرزمین است.

این دو کتاب، در کشوری که امروز زن را از مکتب و پوهنتون بیرون رانده اند، مانیفستی انسانی اند.

### پلی میان نسل ها

آنچه سیستانی ساخته، تنها برای نسل خودش نیست. جوانی که امروز می خواهد بداند یعقوب لیث که بود؟ وزیر اکبرخان چه کرد؟ یا چرا خط دیورند زخم ناسور است؟ می تواند به آثار سیستانی رجوع کند. او پل زده است میان گذشته و آینده، میان نسلی که دیده و نسلی که باید بداند. این پل سازی، بزرگ ترین هدیه یک نویسنده و مورخ به ملتش است.

### درس آموز اخلاق علمی:

در دنیایی که در آن بسیاری با یک مقاله ادعای استادی می کنند، سیستانی با پنجاه کتاب و هزار مقاله همچنان با فروتنی می نویسد،

منابع ذکر می کند، به نقد پاسخ می دهد و هیچ گاه قلم را ابزار خودنمایی نکرده است. او نشان داده که دانش واقعی نه بر بلندای غرور می نشیند، بلکه در خدمت حقیقت زانو می زند.

### سیستانی، شمشادای که طوفان خمش نکرد،

از کودتای ثور تا جنگ های داخلی و از سقوط جمهوریت، تا بازگشت طالبان، سیستانی در تمام این توفان ها [استقلال فکری خود را حفظ کرد و دفاع از ارزشهای ملی را بالاتر از هر چیز دیگر دانست. و در سویدن نیز هیچ گاه قلمش را بجز در راه دفاع از استقلال و دفاع از نمادهای ملی افغانستان بکار نگرفت.]

او چون شمشاد است، درختی که در سخت ترین زمستان ها سبز می ماند، خم می شود اما نمی شکند. این استواری در برابر ناملایمات، نه تنها درس مورخ شناسی، بلکه درس زندگی است.

### میراثی که مرگ را نمی شناسد:

پنجاه و دو کتاب، نزدیک به هزار مقاله، دهه ها تلاش بی وقفه، اما مهم تر از همه اینها، سیستانی یک چیز ساخته که هیچ آتش و تحریفی نمی تواند نابودش کند:

**حقیقت مکتوب**، او ثابت کرده که یک انسان با قلم، می تواند از هزار سرباز مسلح ماندگارتر باشد.

نام سیستانی در حافظه افغانستان خواهد ماند نه به خاطر قدرت یا ثروت، بلکه به خاطر اینکه وقتی همه می رفتند، او ماند و نوشت.

### عمرش طولانی باد

درود بر قلمی که وطن را در غربت نگه داشت.

<https://www.afghan->

[german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/Jalilzad\\_n\\_sistani\\_stoone\\_ostewart\\_hafeza\\_e\\_meli.pdf](https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/Jalilzad_n_sistani_stoone_ostewart_hafeza_e_meli.pdf)

## گفتار هجدهم

### دفاع از ارزشهای ملی، یعنی چه ؟

دفاع از ارزشهای ملی یعنی اهمیت دادن به آنچه که تاریخ ملی را میسازند. آنچه که مایه افتخار یک ملت میگردد. آنچه که ملت را به هم نزدیک و همناو یک جهت تر میسازد. آنچه که انسان را برای دفاع از وطن و منافع ملی وامیدارد. بیرق ملی، سرود ملی، روز ملی استقلال، قیامهای ملی برضد تجاوزات استعمار انگلیس، روس و امریکا، وجود شخصیتهای ملی چون: احمدشاه درانی، وزیر اکبرخان، سردار ایوب خان، امان الله خان، و همچنان شخصیتهای علمی و متفکری چون: سیدجمال‌الدین افغانی، علامه عبدالحی حبیبی، علامه رشاد و علامه کهزاد و علامه سلجوقی و میرغلام محمدغبار و کاتب هزاره و امثال شان کسانی اند که نقش چشم گیری در تاریخ ملی ما ایفا کرده اند و دفاع از کارنامه های هریکی از آنها وظیفه وجدانی عناصر ملی ضد استعمار و ضد اشغال است.

عناصر ملی می باید نماد ها ملی را خطوط سرخ تاریخ ملی خود بدانند و بکسی اجازه ندهند تا نمادهای ملی کشور را تخریب کند و دشمنان تاریخ وطن را شاد سازد. چنانکه نویسنده و تحلیلگر اندیشمند آقای عبدالقیوم میرزاده زیر عنوان «نماد های ملی متضمن وحدت ملی است» پارسال نوشته بودند:

« در این اواخر در وبسایت های افغانی ما شاهد تخریب نماد ها و سمبول های وحدت ملی کشور ما هستیم. هنوز نمیتوان با قاطعیت حکم کرد که تخریب کنندگان نمادها و سمبول های وحدت ملی کشور ما آگاهانه و عامدانه این نماد ها و وحدت ملی ما را نشانه گرفته اند و یا اینکه تحت تأثیر احساسات شخصی و گروهی و وابستگی های فکری و یاعدم آگاهی کامل از تاریخ و رنوس منافع ملی به چنین عملی مبادرت میورزند. به هر صورت دین ملی خویش میدانم تا در باره ارزشمندی این نماد ها و یا سمبول ها چند سطری بنویسم. باشندگان تمام کشور های جهان سمبول ها و نماد هایی چون بیرق ملی، سرود ملی، شخصیت های برجسته ملی با کارنامه های بزرگ ملت شمول، قهرمانان ملی، دانشمندان و عالمان برجسته ملی و بنا های تاریخی و یادگاری را منحیث متضمن، عامل و وسیله پیوند دهنده ملی چون پلی مستحکم میان همه باشندگان دیار خویش پذیرفته اند و میپذیرند، با افتخار و مباهات در محور آنها تاریخ، هویت، فرهنگ و ارزش های ملی خویش را میبینند و به آن بی چون و چرا باورمند هستند. این نماد ها برایشان حیثیت هستی داشته و در نبود و تخریب آن نابودی ملت خویش را میبینند.» (۵ جنوری ۲۰۲۵ دعوت میدیا ۲۴)

نویسنده در ادامه متذکر میشود: «بارزترین این نماد ها نام کشور ما افغانستان است که همه اتباع کشور به آن نام درخشان مباهات میورزند، دین اسلام همچنان یکی از نماد های هویت ملی در راه وحدت ملی کشور ما شمرده میشود، همچنان بیرق سه رنگ ملی خاصاً مزین با محراب منبر و خوشه گندم یکی دیگر از نماد های وحدت ملی محسوب میگردد، همچنان شخصیت های نیک نام چون میرویس خان هوتکی با معرفه میرویس نیکه استعمار ستیز که دست صفویان اشغالگرسفاک را از سرزمین ما برای ابد کوتاه ساخت،

احمدشاه بابا بانی و مؤسس افغانستان عزیز، شاه امان الله خان شاه ترقی خواه و محصل استقلال کشور ما از انگلیس، علامه سید جمال الدین افغان اندیشمند و نظریه پرداز بزرگ کشور ما، وزیر محمد اکبر خان آزادیخواه سترگ کشور ما و عده دیگر، به همین گونه بنا هایی چون آبدۀ میوند، قلعه شیرپور، طاق ظفر پغمان، زیارتگاه حضرت علی کرم الله وجهه در بلخ، زیارتگاه خواجه عبدالله انصاری در هرات، تندیس های بامیان و بسا آبدات شهیر دیگر که مانند پُلّی مردمان کشور ما را به یکدیگر متصل میسازند و همه مردم کشور به آنها ارج میگذارند، نماد هایی اند که هیچ فردی حق ندارد به این نماد های و سمبول های ملی ما اهانت روا دارد. همه این سمبول ها و نماد ها به ملت ما هویت میبخشند، ما بوسیله همین نماد ها احساس تعلق ملی میکنیم و برای همه ملت انگیزه وطندوستی و میهن پرستی میدهد.» (همانجا)

آقای میرزاده می افزایند: «قدرت های بزرگ چون انگلیس و روس، همسایگان آزمند شرق و غرب و نوکرمنشان داخلی آنها که منافع خویش را در یک افغانستان با ثبات وبا مردم متحد نمی بینند، از دیر زمانی بدین سو بمنظور تخریب شیرازه وحدت ملی در کشور ما تلاش های مذبوحانه دارند تا تمام نماد های ملی ما را تخریب کنند و در همین راستا همواره سعی دارند تا تاریخ را گویا بازنگری کرده و اوراق تفرقه جویانه در اسناد تاریخی اضافه میکنند و ملت ما را بر علیه یکدیگر میثورانند. همه دشمنان وحدت ملی کشور ما با نقشه های شوم و اقدامات خائنانه، تلاش دارند تا نماد های بارز ملی ما را که از افتخارات ملی ما اند مورد تهاجم قرار داده و خصومت ها، تحریک حساسیت های قومی و ملی، لجابت ها و راه انداختن جنگ های خونین و فاجعه بار، خشونت و نفرت آفرینی ها را میان مردم ما لجن پراگنی کنند. این افغان ستیزان پیوسته پرخاش گری،

عصبانیت، خشونت، ستیزه‌جویی، حرمت‌شکنی، تخریب شخصیت های محترم ملی، هتک حرمت و حیثیت افراد را منحصراً کارزار روزمره برآه انداخته اند. هیچ نمادی و هیچ شخصیت محترم و متبارز ملی از قلم ستیز آنها بدور نمانده است. تو گویی در این کشور با این همه افتخارات بزرگ ملی و مفاخر ادبی و فرهنگی هیچ شخصیتی قابل حرمت وجود ندارد؟!؟!»

نویسنده بر نقش انگلیس در تخریب شخصیت امان الله خان مکتب نموده مینگارد: «انگلیس ها از همان روز اول سلطنت شاه امان الله خان سوگند به دشمنی با این شاه آزادیخواه، آگاه، ترقی پسند و ناجی ملت ما از شر استعمار انگلیس، خوردند. این استعمار یون هم بذرایع مستقیم و هم بوسیله گماشتگان خویش فشار های مضاعف را تا آنجا پیش بردند تا این شاه وطن دوست بمنظور جلوگیری از خونریزی مردمان بیگانه کشور مجبور به ترک وطن گردید و بدستور انگلیس و در تحت سیطره اختناق، مردم ما که در اعماق قلب خود شاه امان الله خان را دوست داشتند تا چهل سال دیگر حتی حق بزبان آوردن نام او را نداشتند، چه رسد به یادآوری کارنامه های ملی وی. هم اکنون نیز دشمنان مردم و کشور ما این شاه آزادیخواه و مترقی را نشانی گرفته و بوسیله گماشتگان شان زیر نام های مختلف و از زوایای متنوع به او میتازند. امان الله خان با آن کارنامه های آزادیخواهانه و مترقی اش نماد بزرگ وحدت ملی کشور و مردم ما است. او افتخار بزرگ کشور و افتخار هر افغان آزادیخواه و ملی اندیش است. او شخصیت بزرگ ملی و هویت دهنده هر افغان آزادیخواه و از هر جهت قابل حرمت گزاری است. افغانان صادق، وطن دوست، آزادیخواه و ترقی پسند هرگز به کسی اجازه نمیدهد تا به این شخصیت بزرگ ملی اهانت روا دارد.» (۵ جنوری ۲۰۲۵ دعوت میدیا ۲۴)

آقای میرزاده نقش همسایگان را در این تخریبات نیز از نظر دور نداشته مینویسد: «در شرایطی حاضر کشور ما که از یکطرف مورد تهاجم بیگانگان و مداخلات مستمر همسایگان آژمند و متجاوز قرار دارد و از طرف دیگر در تحت تأثیر تجاوزات و تهاجمات بیگانگان تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما تخریب و صدمه دیده است، حرمت گذاری به نمادهای ملی برای اتحاد همه مردم و نهادهای سازت تعلقت همه در محور فرهنگ بزرگ ملی افغانی برای دستیابی به منافع ملی کشور بسیار ضروری و از اهمیت خاص برخوردار است. این مهم را همه باید درک کنند و بهیچوجه نه به خود اجازه دهند که به این نمادها بی حرمتی صورت گیرد و نه به دیگران اعم از خارجیان و نوکران شان اجازه دهند تا به این نمادها و افتخارات بزرگ ما اهانت کنند. زیرا بوسیله همین سمبول های وحدت ملی میتوان ره در دل توده های میلیونی کشور برای اعمار شیرازه وحدت ملی، ایجاد همبستگی ملی و آبادانی کشور گشود و در برابر اهریمنان از میهن خویش دفاع کنیم. تنها از طریق وحدت ملی، همبستگی و انسجام همه مردم میتوان آرمان های ملی را تحقق بخشید و در راه منافع ملی و مصالح عموم مردم ایستاد. برای این مامول ارتقای سطح آگاهی و بصیرت مردم و خاصتاً آنهایی که در نقش پیشگامان مینویسند بسیار ضروری و لازمی است.

«(۵ جنوری ۲۰۲۵ دعوت میدیا ۲۴)

چنانکه ملاحظه شد آقای میرزاده درباره نمادهای ملی چنان دقیق و همه جانبه قلم زده اند که جائی برای سخن اضافی نگذاشته اند. باظهار تحسین به چنین اندیشه های ملی، من جلد دوم کتاب "دفاع از ارزشهای ملی، وظیفه عناصر ملی است" را در دفاع از سه شخصیت برجسته تاریخ معاصر (احمدشاه بابا، بانی افغانستان معاصر، شاه امان الله محصل استقلال کشور در ۱۹۱۹ و علامه

حبیبی، دانشمند بزرگ افغانستان در قرن بیستم) نوشته ام و چند نوشته خوب محترم «جلیزاد» را که در دفاع از حقیقت تاریخ و افشای تحریف گران تاریخ نوشته اند نیز زیب این کتاب کرده ام.

من از سال سال ۱۹۹۵ میلادی که در کشور سویدن پناهنده شدم بیشتر عمرم را وقف دفاع از شخصیتها ملی و ارزش های ملی نموده ام و کتابهای ذیل را در همین راستا نوشته و بچاپ رسانده و به افغانها اهل قلم و مطالعه داخل کشور مجانی توزیع کرده ام:

۱- آیا افغانستان یک نام جعلی است؟ (بجواب افغانستان ستیزان) چاپ انتشارات دانش، کابل ۲۰۰۷

۲- ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی (بجواب انتقاد غبار بر احمدشاه ابدالی) چاپ دانش، کابل

۳- سلطنت پشتونها در هند (بجواب توهین کسی بنام سنگ شکن که پشتونها را فاقد تاریخی

و کشور مستقلی گفته بود) چاپ دانش، کابل ۲۰۱۳

۴- دفاع از استقلال و شاه امان الله، وجیبه ملی ماست (بجواب لطیف پدram) چاپ دانش ۲۰۱۳

۵- تاریخ چیست و مورخ کیست (بجواب غبار و فرهنگ) چاپ دانش کابل ۲۰۱۴

۶- دفاع از ارزشهای ملی، وظیفه عناصر ملی است (بجواب داکتر زمان ستانیزی) چاپ دانش، ۲۰۱۴

۷- جایگاه داودخان در تاریخ نوین افغانستان، چاپ انتشارات دانش، ۲۰۱۵

۸- حبیب الله کی بود: عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟ (بجواب کتاب عیاری از خراسان استادخلیلی) ۲۰۱۵

۹- منار نجات، یادگار فداکاری مردم پکتیا و وزیرستان (در تائید اعمار مجدد منار نجات) چاپ ۲۰۱۷

- ۱۰- یعقوب لیث بنیان گذار نخستین دولت عیاران در سیستان (بجواب باری جهانی)، چاپ انتشارات پرندکابل ۲۰۲۴
- ۱۱- افغانستان میراث احمدشاه بابا (تردیدتلاشها برای تعویض نام کشور) چاپ پرند، کابل ۲۰۲۵
- ۱۲- حماسه اکبر (دفاع از وزیر محمد اکبر خان، قهرمان قیام کابل)، چاپ کابل ۲۰۲۴
- ۱۳- تخریب تاریخ ملی خیانت ملی است (بجواب باری جهانی)، ۲۰۲۵
- ۱۴- دفاع از ارزشهای ملی وظیفه عناصر ملی است (جلد دوم) (دفاع از احمدشاه بابا، شاه امان الله، و ۲۸ اسد روز ملی استقلال ۱۹۱۹، و علامه حبیبی)
- ۱۵- شاه امان الله، استقلال و اصاحات (افشای توطیه های انگلیس در تبتانی با روحانیت متنفذ بر ضد رژیم امانی)
- پایان